

باستانشناسی افغانستان

از کهن ترین روزگار تا دوران تیموریان

Archaeology of Afghanistan From earliest to the Timurid period

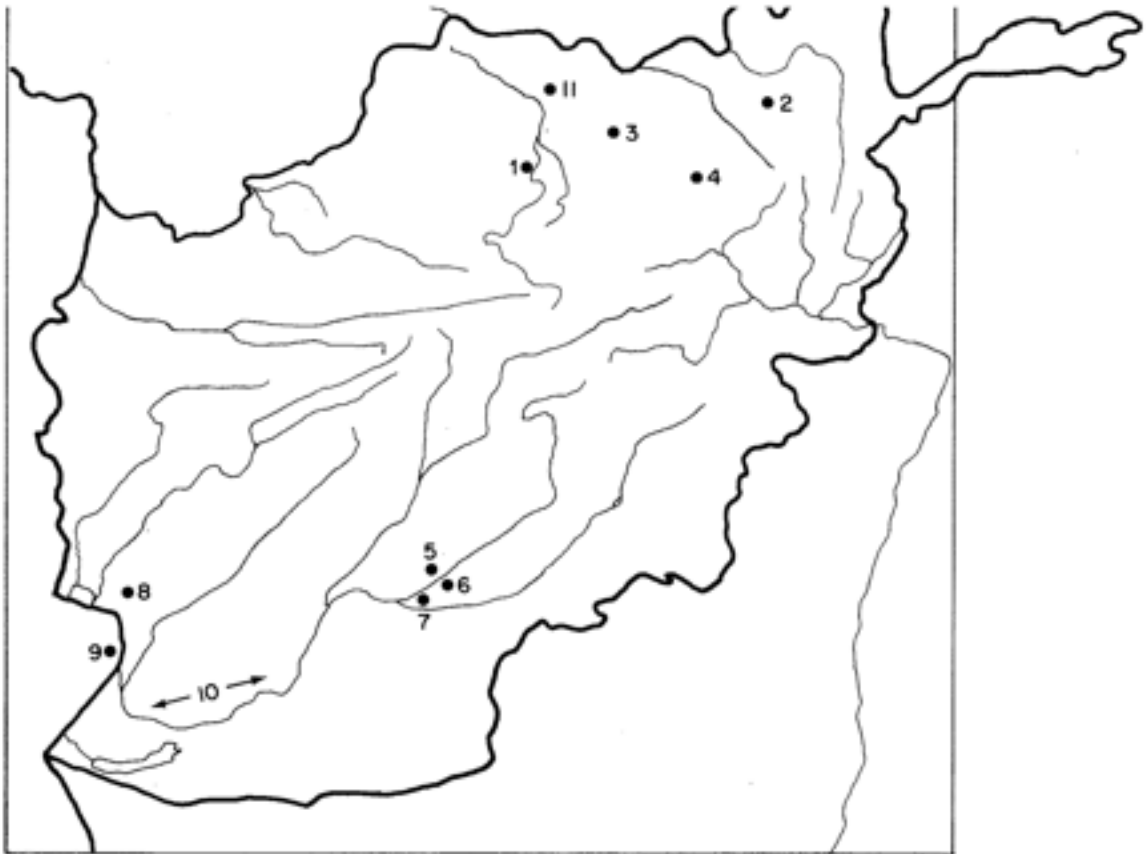
پاره سوم

دوره های پسینه پیش از تاریخ

جیم گ. شفر Jim G. Shaffer

پیشگفتار

دوره پسینه پیش از تاریخ در افغانستان، مانند دوره کهن سنگی، تا آن گاهی که هیت باستانشناسی فرانسه دست به کاوش در موندیگک، در پایان ۱۹۵۰، نزده بودند، ناشناس باقی مانده بود. جایگاه پُراهمیت افغانستان در دوره پسینه پیش از تاریخ، به صورت روشن در کاوش های پیش از تاریخی که باستانشناسان شوروی در آسیای مرکزی شوروی انجام داده بودند و هم چنان کاوش های باستانشناسی در بلوچستان و وادی سند، به مشاهده رسیده بود. اما، همین دهه ۱۹۵۰، بود که آگاهی در مورد این دوره ها در افغانستان از دایره فرض ها بیرون شدند و صورت واقعی را به خود گرفتند. با آن هم آگاهی ما تا اکنون به اندازه سر ناخن، از آن چلی در برخی از جایگاه های کاوشی، صورت گرفته است، می باشد). شکل سوم (۱). با همه کمبود هایی که در این چارچوب وجود دارند، آگاهی های به دست آمده به صورت روشن نشان می دهند که فرهنگ های پیش از تاریخ که باشندگان افغانستان از خود به یادگار مانده اند، دچار دگرگونی های اجتماعی - فرهنگی در خط همآهنگی و تطابق با محیط زیست، شده اند که ما شاهد دو تغییر و دگرگونی در دوره پسینه پیش از تاریخ، هستیم: رشد اقتصادی که بر پایه اهلی سازی گیاه ها و جانداران یا حیوانات، استوار بوده است و تقسیم بندی جامعه به همبود ها و قشر های گونه گون. در این بررسی، ما به همین دو دگرگونی ژرف، خواهیم پرداخت.



شکل سوم. ۱. کاوشگاه ها و ساحه های نوسنگی و عصر برونز. ۱. غار ما و غار اسپ. ۲. دره کور. ۳. تاشقرغان. ۴. گنجینه فولول ۵. Fullol. موندیگک. ۶. قلعه سید. ۷. تپه ده مورزی. ۸. نادعلی. ۹. شهر سوخته. ۱۰. کاوشگاه های دریای هلمند. ۱۱. کاوشگاه های داشلی.

این امر نیاز شدید هست که در همین پیشگفتار در مورد دوره پسینه، نگاهی به یافته های داویس (پاره دوم) در مورد دوره کهن سنگی بیندازیم. اول از همه باید گفت که اسکان انسان، در ساحه افغانستان مدرن یا نو، پیشینه زیاد دارد. دوم این که همین شکارگران و میوه - دانه چینان بومی، به صورت همیشه و دایم به دگرگونی های اجتماعی - فرهنگی برابر با تغییر های بومی دست می زدند. از جانب دیگر یکی از اساسی ترین عنصر در دگرگونی های بومی بهره برداری از جانداران اهلی و هم چنان ممکن، گیاه ها و نبات های اهلی بوده است. در این زمینه باید به سبب ها و علت های متعدد و گونه گون این پیش زمینه ها، در خط روند پُر کژ و مژ بومی نگاه نمود تا آن را به حرکت مردمانی مربوط به غرب افغانستان، نسبت داد. در جریان درک جدی رشد فرهنگ پیش از تاریخ در افغانستان که در دل خود این خاک از درون روند بومی، شکل گرفته هست، ما می توانیم به چی گونگی رفتار انسانی به صورت عموم و در این جا به شکل ویژه و خاصش پی ببریم.

رشد اهلی سازی

رشد پُراز فراز و نشیب اهلی سازی گیاه ها و نبات ها و هم چنان جانداران یا حیوانات، یکی از مهم ترین دگرگونی هایی هست که بشر در خط دستاورد های فنی و فرهنگی به آن دست یافته است. در این صورت، می توان با سه دگرگونی دیگر: استفاده از ابزار اولی که هومینیدان Homoninds، بسیار پیش ها به کار بردند، رشد زنده گی شهری و رشد اقتصاد صنعتی رو به رو شد. هر کدام از این دگرگونی ها و تحول ها تغییر های جدی و ژرفی را در پیوند و رابطه میان انسان و محیط زیستش و هم چنان پیوند و رابطه با هموندانش، انسانان، می نمایانند. گفت و گوی همه جانبه این بخش چی از نگاه تیوری و شیوه یا متود، پیوند نزدیک با این نگاه فشرده به افغانستان پیش از تاریخ دارد. (به رایت Wright، ۱۹۷۱ و هریس ۱۹۷۱ Harriss، برای نگاه فشرده بنگرید.) به هر روی، برخی اثر های به دست آمده از خود افغانستان، از اهمیت مهم نظریه یی، اندیشه یی و تیوری برخوردار اند که در این بخش ها به بررسی گرفته می شوند.

برای این که به فشرده یی پیش از تاریخ افغانستان و همسایگانش نگاهی بیندازند، (الچین Allchin Allchin، ۱۹۶۸، کاسال Casal، ۱۹۶۹، دالس Dales، ۱۹۶۵، دایسن Dyson، ۱۹۶۵، ویلر Wheeler، ۱۹۶۸) همه به این نتیجه دست یافته اند که رام کردن جانداران و گیاه ها نتیجه شیوه ها و چی گونگی جذب، پخش و گسترش بوده است. تازه ترین و محتاط ترین بیان در این مورد، به فیرسروس Fairservis تعلق دارد.

، در بیان دیگری، گندم وحشی ممکن گیاه بومی در افغانستان باشد، به صورت نمونه، در همین دوران میانسنگی، می توانسته آن را مستقل از غرب، اهلی بسازد، اما، کشت گندم که در کاوشگاه های پیشین در افغانستان یافت شده اند، با اهلی ساختن جو و بز (هر دو به صورت بومی در افغانستان نبوده اند) محتمل است، اما، هنوز می توان واژه یقین را به کار برد. این گپ را نباید فراموش نمود که تمام روند پُرخم و پیچ اهلی سازی از غرب آسیا، جایی که همه به شکل اهلی شده در زمان های پیش دیده شده است، به این جا راه یافته باشند. (، ۱۰۵: ۱۹۷۱)). به صورت ظاهر، این را می توان ، هلال باروری Fertile Crescent ، (این مفهوم را به گونه ، گهواره تمدن ، نیز می خوانند. این منطقه، شکل هلال یا ماه نورا دارد. در این جا با مقایسه جای های خشک دیگر، مرطوب و زمین باروری دارد. این ها شامل آسیای غربی، وادی نیل و دلتای نیل می باشد. این جا به وسیله دریا های نیل، دجله و فرات شکل داده شده است. این منطقه، امروز شامل عراق، سوریه، لبنان، قبرس، اردن، اسراییل، فلسطین و مصر می باشد. البته جنوب ترکیه و غرب ایران را نیز در بر می گیرد. در این جا خط، شیشه، چرخ، کشت

و آبیاری، به میان آورده شد. ص. طرزی.) خواند و علت اصلی حضور چیز های اهلی شده را در افغانستان می توان در روند گسترش و جذب خواند، اما، هنوز زود هست که داوری نهایی را ارایه داشت. رقم ها و داده ها شناخته شده در سه کاوشگاه افغانستان، هنوز از کمبودی جدی رنج می برند و از این رو نمی توان به نتیجه نهایی دست یافت. همچنان، آگاهی ما در پیوند به توزیع منطقه های طبیعی چیز های اهلی شده به شدت محدود هست و از این رو، خط کشی مرز ها در چارچوب به اصطلاح ، منطقه ها هسته یی ،، زیر نشانه پرسشی، قرار می گیرد. (هیگز Higgs و جارمن Jarman، ۱۹۷۲). به این گونه به صورت دقیق به ساحه هایی در آسیای مرکزی شوروی و افغانستان به حیث جای های خالی مهم در دانش ما در مورد توزیع چیز ها و نوع های اهلی شده اشاره می گردد که نیاز به بررسی های گستره و ژرف دارند. (جارمن، ۱۹۷۲، ۶ - ۲۱) رقم ها و داده های کم، به این امر اشاره دارند که امکان اهلپسازی در ساحه بیرون از شرق نزدیک وجود دارد. در حقیقت امر، آگاهی های تازه در مورد اهلپسازی، پرده از یک روند دراز در خط دگرگونی پیوند ها و رابطه ها میان انسان - حیوان/ گیاه، را نشان می دهد، تا رخداد ویژه یی در زمان و جای مشخص، را در بر بگیرد. این امر به این معنا هست که امکان دگرگونی در بیش تر از یک جای صورت گرفته باشد. این توضیح روند دگرگونی از سوی بنفورد Binford (۱۹۶۸) و فلانری Flannry (۱۹۶۹) به حیث یک فرضیه ارایه شد و می توان آن را به جای های بیش تر تا یک منطقه گسترش داد. (نگاه نمایید به دوپری Dupree، ۱۹۶۴) یا ممکن برخی از روند های اثر گذار روی هم، هنوز ردیابی نشده اند که در این دگرگونی ها نقش داشته اند. با در نظر داشت این امکان ها و شرط ها، به حیث یک چارچوب، بر پایه رقم ها محدود ولی به شدت مهم، این دگرگونی در این پاره ارزیابی شده است.

Non-Ceramic	Ceramic				Ghor-I-Asp
Non-Ceramic	Ceramic	Bronze Age			Ghor-I-Mer
				Goat Cult	Dars-I-Kur
					Mundigak
					Said Qala
					Deh Moresi
				Sites 1-10	Doshi
					KGM
					Damb Sedat
717					Gumla
			Early levels 16 to 4	Harappan	Kot Diji
				Harappan	Amri
			Early levels	Harappan	Mohenjo-Daro
					Jalilpur
					Sarsi Khola
			Sohi	Harappan	Kalibangan
					Shehr-I-Sokhta
					Yahya
Ojeitun					Nomazga

شکل سوم. ۲: لایه نگاری مقایسه یی گاوشگاه های انتخابی.

مسأله این امکان که افغانستان به حیث جایی که شاهد اهلیسازی گیاه ها و حیوانات بوده است، برای بار اول به وسیله وایلو Vavilov و بوکینین Bukinin، (۱۹۲۹) نبات و گیاه شناسان شوروی، که توانستند تا چند گونه گندم وحشی را در افغانستان، ردیابی نمایند، به میان کشیده شد. آنان به این احساس دست یافتند که ممکن افغانستان یکی از گهواره های اهلی سازی گندم بوده باشد. هنوز هم، در مدت ۴۵ سال اخیر که در آن ها بررسی ها و کاوش های پیش از تاریخ جریان یافته است، بررسی منظم در این ساحه جهان کهنه،، در مورد اهلیسازی گیاه ها، جانداران و حیوانات صورت نگرفته است. در حقیقت امر تلاش های گسترده یی که در این زمینه در ساحه های دیگر صورت گرفته اند، به صورت مقایسه یی، این کمبود در مورد افغانستان بیش تر به چشم می خورد. تا اکنون آگاهی ما در این زمینه بسیار محدود اند زیرا کاوش تنها در سه کاوشگاه: غارمار، غاراسپ و دره کور (شکل سوم. ۲)، صورت گرفته اند. این جا ها به وسیله دوپری که دست به بررسی های عمومی در مورد دوره کهنسگی در افغانستان زد، کاوش شده اند. (برای دید فشرده نگاه کنید: دوپری، ۱۹۷۲، ۱۹۷۳، داویس ۱۹۷۲ Davis و پاره دوم این اثر) و هم چنان به همه رقم ها و داده هایی که در مورد دگرگونی های فنی و اجتماعی محلی، در این ساحه تا حال به دست آمده اند، نگاه نمایید. با آن که باید صبر

نمود تا گزارش همه جانبه از این کاوش ها به دست بیاید، اما، همین اکنون داده های اولی که به دست آمده اند، مشوق بررسی های بیش تر، می باشند.

همه این سه کاوشگاه در شمال افغانستان قرار گرفته اند. لویی دوپری، ۱۹۷۲، بر اساس لایه و چینه بندی قشر های زمین، چنین دوره هایی را رده بندی نموده است: نا سفالگری نوسنگی الف و ب، سفالگری نوسنگی، و ، بزپرستی،، نوسنگی. مرحله های ناسفالگری نوسنگی و سفالگری نوسنگی، تنها در غارمار و غاراسپ دیده شده اند، در حالی که ، بزپرستی ،، نوسنگی تنها در دره کور، به مشاهده رسیده است. به سبب تاریخ پسین و خصوصیت ویژه یی که در ، بزپرستی،، دیده شده است، آن را جداگانه به بررسی می گیریم. با ناسفالگری و سفالگری نوسنگی مربوط به غار مار، و غار اسپ، به صورت جدا به حیث نماینده مشترک مرحله فرهنگی بومی باید برخورد نمود.

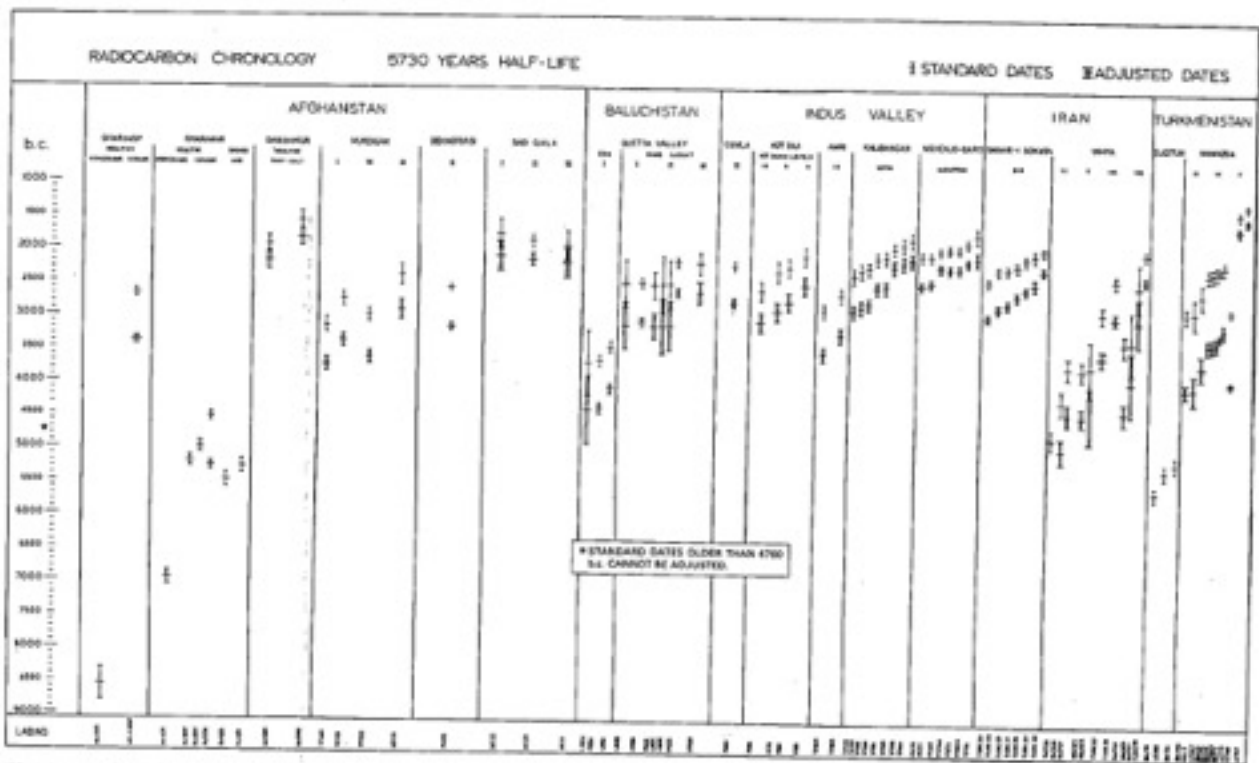
از آن جایی که بخش مهم فرهنگی نوآوری های فنی در خط اهلیسازی گیاه ها و جانداران است، درست این هست که به شاهد های عینی گیاه های گلدار و جانوران دسترسی داشته باشیم. نیاز هست تا شاهد عینی گیاه های گلدار، به شمول غله های کاربن شده، بایست ارزیابی گردد که با اندوه تا حال میسر نشده است. با آن هم، زمانبندی گیاه های گلدار که به وسیله پرکینز Perkins (۱۹۷۲) ترتیب شده است، نشان می دهد که برخی دوباره نگری های مهم در مورد علت درونی این دگرگونی ها در خط نوع های قابل اهلیسازی، صورت بگیرد. برای به دست آوردن تصویر همه جانبه، به این امر نیاز است تا بررسی دوباره دوره های کهنسنگی صورت بگیرد. در دره کور، ما به گروه نا همگون فرهنگ کهنسنگی میانه (موستری) از دوره های کهنسنگی، دست یافته ایم که به ۲۹۰۵۰ پیش از عیسا (دوپری ۱۹۷۲:۷۹) می رسد. در این جا به نمونه جانورانی مانند گوسپند/ بز ناشناخته و ممکن گله گاوی بزرگتنی که اکنون دیگر از میان رفته است، ردیابی شده است. دریافت چنین جانوران اهلی در چنین زمان دور در افغانستان، نشانه این امر هست که بهره برداری به وسیله انسان در این ساحه در چارچوب گستره جغرافیایی این گونه جانوران پیش از اهلیسازی بوده است. مهم تر از همه، بازمانده گیاه های گلدار اند که در غار مار، و اسپ، مربوط به کهنسنگی زبر یا بالایی (کوپروکی الف و ب) فرهنگی به دست آمده اند. (پرکینز، ۱۹۷۲: ۷۳، دوپری ۱۹۷۲: ۷۶-۷). برای دور ترین زمان، یک نمونه کاربنی ۱۴۶۶۵، پیش از عیسا، در کوپروکی ب، به دست آمده است. در مورد جانوران که در چارچوب همین دور فرهنگی به دست آمده اند به گوسپند، بز، گوسپند/ بز، اسپ، سگ، روباه، گوزن سرخ، گاو/ گوزن، می توان اشاره نمود. از همین اثر های به دست آمده، با وجود کمی، به این نتیجه دست می یابیم که گذشتگان وحشی وجود داشته اند و روند اهلیسازی جانداران در این ساحه اجرا شده و از آن به وسیله انسان بهره برداری صورت گرفته است. بیش تر این که

تعداد نوع ها برای اهلیسازی که (به هشتاد تا ۸۹ فیصد می رسند، هم اکنون شناخته شده اند. پرکینز، ۱۹۷۲: ۷۳) از سوی دیگر شاهد های در دست اند که از میان این جانوران تا حدود معینی روند بهره برداری انتخابی، صورت گرفته است. همین نمونه ها در بسیاری از جمهوری های آسیای مرکزی شوروی نیز به مشاهده رسیده اند. (ماسون و سریانی Sarianidi، ۱۹۷۲: ۱۴-۳۲) این امر نشان می دهد که این یک پدیده انزوایی نبوده است. با آن که رقم ها و داده های کنونی به آن مقدار نیست که داوری مثبت نماییم و بگوییم که اهلیسازی بومی در افغانستان و ساحه های نزدیک صورت گرفته است، مگر روشن هست که فرض های سابق مبنی بر این که این گونه جانوران در محیط بومی یافت نشده و باید که در نتیجه گسترش از جای های دیگر صورت گرفته است، دیگر دقیق نیستند. تا آن گاهی که رقم ها و داده های دقیق در مورد حضور و یا عدم حضور گیاه های اهلی بومی، به دست نیاید، فرض های یاد شده بی پایه می نمایند. رقم های کنونی به صورت روشن می نمایانند که که دگرگونی های فنی و اجتماعی ممکن هست در داخل افغانستان، صورت گرفته باشد.

هر دو پرکنز (۷۳: ۱۹۷۳) و دوپری (۷۵: ۱۹۷۲) (۷۷) از موجودیت جانوران اهلی شده در لایه های نوسنگی ناسفالگری اشاره نموده اند. با اندوه، نا هماهنگی روشنی که میان سیاهه جانورانی که در دوران ناسفالگری نوسنگی ب، به وسیله دوپری (۱۹۷۲) (۷۶) و پرکینز (۷۳: ۱۹۷۲) شکل داده شده است، وجود دارد. چنین به نظر می آید که جانورانی که با سفالگری نوسنگی به وسیله پرکینز ترتیب شده است، مربوط به ناسفالگری نوسنگی ب، که توسط دوپری شکل داده شده است، همخوانی دارد. با آن هم، یگانه جانور اهلی که این ناهماهنگی را برجسته می سازد به گاو تعلق دارد. به این گونه گوسپند، بز، و گوسپند/ بز ناشناخته مربوط به همه لایه ها پیوند داده شده و زیر نام نوسنگی دسته بندی شده اند. به استخوان های گاوانی اشاره شده است که ممکن اهلی ساخته شده باشد. یک سیاهه کامل جانوران وحشی و نا اهل شامل: گوزن سرخ، آهو، و اسپ نیز وجود دارد. در شناخت گذشتگان وحشی جانورانی که در دوران کهنسنگی زبر اهلی شده اند و اهلیسازی کامل در دوران بعد (نوسنگی) صورت گرفته است، مساله سیر زمانی باید مورد توجه جدی قرار بگیرد.

از اثر های ناسفالی نوسنگی دو آزمایش کاربئی (شکل سوم ۳) صورت گرفته است که تاریخ اولی به ۸۵۶۶ پیش از عیسا و دومی به ۶۹۶۰ پیش از عیسا می رسند. نمونه بزرگ تاریخگذاری در دوران سفالگری نوسنگی ۲۶۸۵، ۵۰۱۸، ۴۵۴۹ و ۵۲۱۴ پیش از عیسا می رسد. (اشتباہ احصایه یی در شکل سوم ۳، نمایش داده شده اند) به این گونه این مجموعه های فرهنگی اشاره شده زمان نوسنگی شش هزاره! را نشان می دهد. سردرگمی این زمان دراز زمانی آشکار می گردد که زمان فرهنگ استفاده از فلز را در

غار مار، که از دید زمانبندی پس تر هست، اما، از دید لایه و چینه بندی، پیش تر (۵۴۸۷) و (۵۰۹۱ پیش از عیسا) یا همعصری با مجموعه های نوسنگی، بشماریم. به صورت سنتی زمانه های نا به هنجار و غیر عادی در هر دو سوی زمانبندی، ممکن ناشی از آلوده گی نمونه ها باشند. با آن هم، می توان تفسیر پرمعنای را در بررسی این رقم های پیچیده ارایه نمود، اگر به دو مسأله اساسی و مشکل مربوط، توجه نماییم. این رقم ها در رابطه به: (۱) یک روند قدیمی و پیش تری بومیسازی در این ساحه و (۲) تطابق و همسویی همه جانبه انسان در رابطه به دگرگونی های بومشناسی که این روند اهلیسازی جانوران و گیاه ها، انجام داده اند.

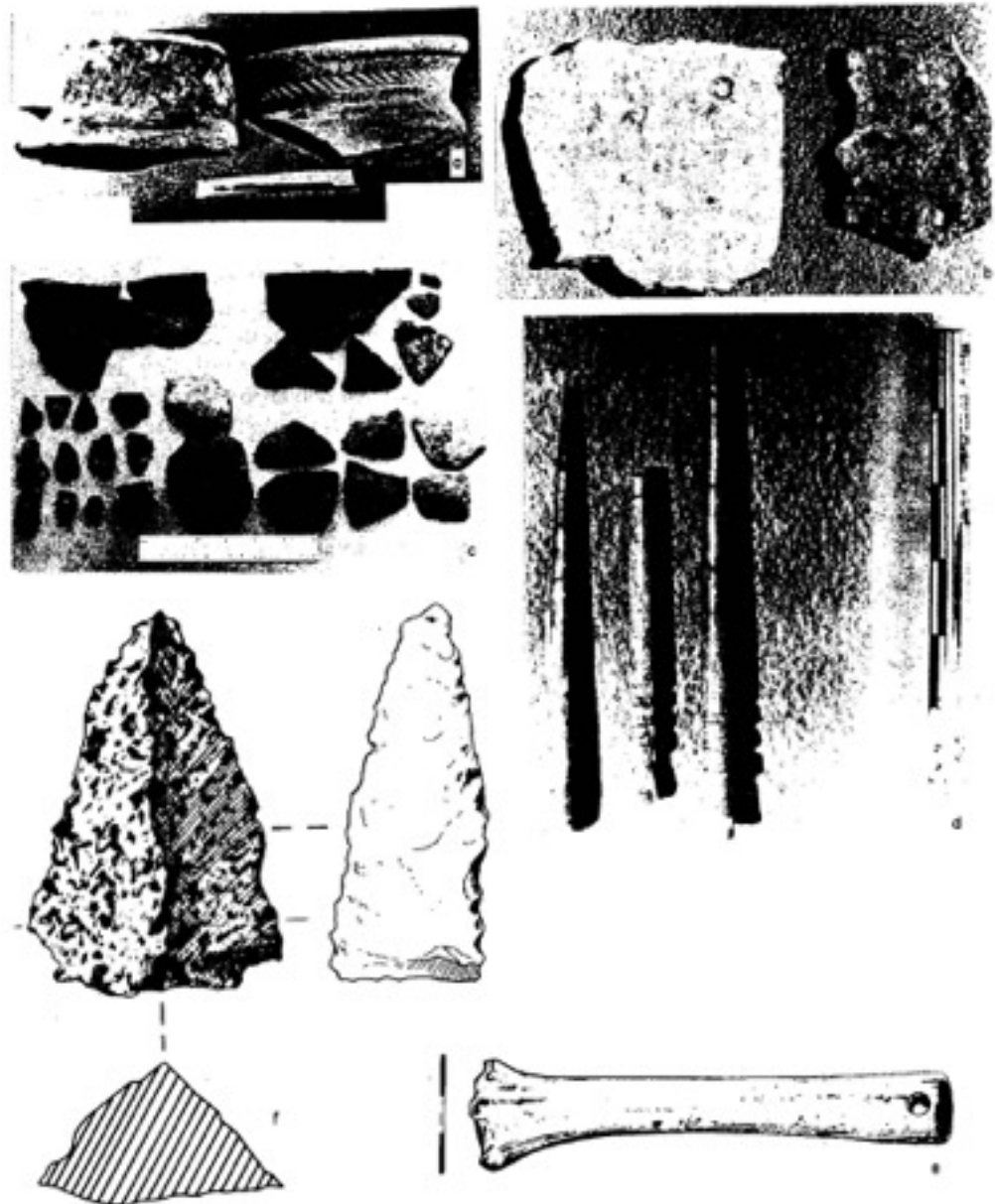


شکل سوم. ۳: زمانبندی بر اساس تاریخگذاری کاربنی برای افغانستان و دوردورش.

تنها به هزاره نهم پیش از عیسا برای آغاز روند اهلیسازی بومی اتکا نمودن کافی نیست. این امر روشن هست که اهلیسازی جانوران را می توان پیش تر از (۹۰۰۰ پیش از عیسا) پیوند داد. این امر در ساحه ها و کاوشگاه هایی در غرب نشانی شده است. با آن هم فرض این زمان یگانه اهمیت مهمی را در بر دارد اگر آن را با پیشینان وحشی جانوران اهلی در کهنسنگی زبری در همین جا ها، در نظر بگیریم. اهمیت یافته های کهنسنگی زبری، اکنون روشن است. این دیگر آشکار هست که از برخی جانداران در این ساحه به وسیله انسان در زمانه های اولی بهره برداری صورت گرفته است. به این گونه واقعیت روشن که اهلیسازی کامل در ۸۵۶۶، پیش از عیسا رخ داده است، بیانگر این امر هست که آغاز روند به زمانه های دور تر می رسد. از آن جایی که خصوصیت

های بیولوژیکی که اشاره به اهل‌سازی این جانداران می نمایند، روشن شده است، این امر را می توان گفت که این روند اهل‌سازی پیش از این تاریخ، جریان داشته است. می توان به این تاریخ به حیث یک ایستگاه میانه در خط روند اهل‌سازی نگاه نمود و بس. به این گونه می توان انتظار داشت که بررسی های بیش تر زمان آغاز اهل‌سازی و انتقالش را (اگر چنین کاری صورت بگیرد) ممکن پیش تر (میان ۱۴۶۶۵ و ۸۵۶۶ پیش از عیسا) را بنمایاند. دریافت نوع جانداران قابل اهل‌سازی و تعیین تاریخ اهل‌سازی کامل آنان، پایه یی اند که بر آن می توان اهل‌سازی بومی را فرض نمود. اما، با افسوس که تا کنون همین پایه اساسی، برای دریافت روند اهل‌سازی روند پیش از تاریخ در افغانستان است. پیش از آن که به مساله دیگر، یعنی رابطه میان روند بوشناسی و زمان دیرپای ادامه فرهنگی نوسنگی، بپردازیم، باید به اثرهایی که به این امر پیوند دارد، بپردازیم.

از آگاهی های که تا کنون به دست آمده اند، چیزی به نام باقیمانده های معماری، بنایی و ساختمانی که پیوندی با ناسفالگری و یا سفالگری نوسنگی داشته باشند، دیده نشده اند. اما، از نمونه برداری ها به مشکل می توان بیان نمود که در آن جا حضور مثبت غیبت بنایی دیده شده است. بر اهمیت مهم این عدم حضور باقیمانده های این اثر های معماری، مورد بحث قرار خواهد گرفت. مهم ترین شاخصی این بخش فرهنگی پیچیده حضور و یا عدم حضور سفالگری است. (شکل سوم. ۴) از دید لایه و چینه بندی و هم چنان زمانبندی نا سفالگری نوسنگی را می توان در رده پیش قرار داد. این خود کار برد سنگ است که تداوم میان ناسفالگری و سفالگری نوسنگی را نشان داده و هم چنان آن را از کهنسنگی زبری، جدا می سازد. در کنار سنگ، آن چیزهایی اند که از استخوان ساخته شده اند. این چیز های ساخته شده از استخوان، شامل ابزار به شدت ساده یی چون ناوک های صیقل شده، سوزن های ساده و آراسته شده، درفش برای سوراخ سازی، کاردک های کند، می باشند. اما، به هر روی این تنها کاربرد سنگ هست که در این گاه، بر فرهنگ سازنده گی مسلط هست و از این رو باید به صورت مفصل در مورد سخن زده شود.



شکل سوم ۴: اثر های نوسنگی از کاوشگاه های مغاره یی در شمال افغانستان: (الف) - (ب) توته های از سفال های نوسنگی، (پ) توته هایی از ، نوسنگی پرستش بز،، (ت) سوزن های استخوانی، سفال های نوسنگی ؟ (ث) استخوان دراز سوراخدار، ، نوسنگی پرستش بز،، (ج) سنگ نوکدار دو پایه یی، ، نوسنگی پرستش بز،،.

میان ناسفالگری و سفالگری نوسنگی، در مورد ابزار سنگی تفاوت کمی وجود دارد، اما، هر دو باهم به شدت از هم فرق دارند به ویژه هنگامی که با کار هایی که در کهنسنگی کوپروکی، به مشاهده رسیده است. (دوپری و داویس، ۱۹۷۲: ۲۸-۳۰). این تفاوت هنگامی که ، تیغ های داسی،، به ویژه با نگاهی به بل و جلایی که در آن ها به اثر درو

و بریدن گیاه، به میان آمده است، بسیار روشن می گردند. دگرگونی دیگری که در این اثرها دیده می شوند: سنگ نوکتیز فشار داده شده به مانند برگ نوکدار یک طرفه، چیز دیگر همین سنگ نوکتیز دو نوکه، بسیار از توته های سنگ درشت، سنگ نوکتیزی برای خیشاوه، سنگی که بر آن چیز دیگری ساییده می شود، سنگی دارای کناره های تیز برای بریدن، توته هایی از کاسه یی که از سنگ تلق ساخته شده است. (دوپری، ۱۹۷۲: ۷۶-۷۷) توته های درشت سنگ که در کهنسنگی زبری کوپروکی دیده شده، با آن که تعداد آن ها بسیار کم اند، اما وجود دارند. دیگر چیزهای ساختگی که با کوپروکی پیوند دارند و تداوم در این خط را نشان می دهد: تیغ های بزرگ، سنگ های نوکدار، و سنگ های صاف که بر آن ها خط هایی حک شده اند. در این جا حضور تیغ های داس به شدت مهم اند زیرا نشان می دهد که کسانی که از اهلیسازی جانوران بهره می گرفتند، از برخی گیاه ها نیز استفاده می نمودند. البته نوع های گونه گون تیغ ها و دیگر و دیگر... در چارچوب کهنسنگی زبری در جای های دیگر (ایران غربی) هم شناسایی شده اند. تا آن گاهی که ما باقی مانده های گیاهی را بررسی نمایم، مشکل هست بگویم که آیا گیاه هایی که مورد بهره برداری، قرار می گرفتند، اهلی بودند یا نی. اما، از حال و وضع عمومی می توان این فرض را نمود که این ها نیز اهلی بوده اند.

ناسفالگری نوسنگی غار مار الف و ب، از پایه و اساس همانند اند، اما، برخی تفاوت های جدی هم دیده می شوند. دوپری (۱۹۷۲: ۷۶) توضیح می دهد که نوسنگی ناسفالگری الف، تعداد کم تر تیغ های داسی و بیش تر به کوپریکی می مانند تا نوسنگی ناسفالگری ب. از سوی دیگر نوسنگی ناسفالگری الف دارای سنگ های دو تیغه، سنگی دارای کناره های تیز و توته هایی از کاسه یی که از سنگ تلق ساخته شده است، نیست. در حالی که این ها در نوسنگی ناسفالگری ب، دیده شده اند. این ها در مجموعه نوسنگی ناسفالگری غار اسپ دیده نشده اند. سنگ های نوسنگی ناسفالگری ب به وسیله دوپری چنین توضیح شده است:

، ، برخی مانند نوسنگی سفالگری، اما بیش تر تیغ های داسگونه، سنگ های هسته یی، تیغ های ذره یی، سنگ هایی که پایان و یا کناره اش خط خورده است، سنگ های نوکدار، گاه گهی تیغ های عقب دار. یک توته سنگی که بر آن فشار وارد شده است و هم چنان نوک یک رویه. (۱۹۷۲: ۷۶)...

همینگونه شرح را می توان در نوسنگی سفالگری در غار مار و غار اسپ، دید. جالب هست متوجه شویم که نوسنگی سفالگری در غار مار سنگ های پارچه، سنگ نوک تیز برای خیشاوه، سنگ ها زده شده و کاسه سنگی، دیده نشده اند. احساس عمومی که این اثرهای نوسنگی می دهند همانا ادامه گذشته اند. از سوی دیگر آگاهی هایی که از این سنگ ها به دست می آیند، به هیچ صورت نشان نمی دهند که این ابزار سازان نو همراه

با اهل‌سازی پا به میدان گذاشته باشند. هم چنان روشن می‌گردد که این سنگ‌های دوران نوسنگی به ادامه کارهای کوپریکی صورت نگرفته است.

ممکن این را مهم‌ترین دگرگونی خواند یا این که فرهنگ مادی را باید در وجود کلالیگری (دوپری و کُلب ۱۹۷۲، Kolb) دید. در گزارش اولی توضیح کوتاهی در مورد سفالگری داده شده است و از این رو مشکل هست تا این اثرهای فرهنگی را در جایگاه درستش قرار داد. دوپری و کلب، توضیح کوتاه زیر را در مورد سفالگری نوسنگی می‌دهند:

، ، مهم‌ترین نمونه سنگ آهک خشن، نرم، آتش دیده، ساییده شده با زیر هموار و لبه‌های ساده گرد، مانند کوزه گکی می‌باشد... دیگری شی پخته شده در آتش با نشانه‌های خط کژ و مژ... ممکن به این دوره پیوند داشته باشد ولی باز هم ممکن بیش تر به پایان نوسنگی و یا پس تر یعنی آق کوپروک کالکوتیکی رابطه بگیرد. (۱۹۷۲:۳۳) ، ،

دوپری (۱۹۷۲:۷۵) به این سفالگری، کوزه‌گری و کلالیگری واژه سیاه را به کار می‌برد، در حالی که تصویرها بیش تر رنگ روشن نخودی را نشان می‌دهد (شکل سوم). چار الف و ب). بدون شک رنگ‌های مختلف به خاطر آتش‌های گوناگون، به میان آمده‌اند. از یک تصویر (دوپری و کُلب، ۱۹۷۲: ۳۴، شکل ۱۱۸) و مساله دشواری‌های چینه و لایه بندی (۱۹۷۲:۳۳) چنین بر می‌آید که سفال‌های سخت تر به دوره‌های بعد تعلق دارند. به این گونه، در هنگام نوسنگی سفالگری، سفال‌های نرم، بیش تر آتش خورده و ، ، خشن ، ، اند که به وسیله دست ساخته شده است. (نظر شخصی نویسنده). به هر حال، باید دقت نمود که چیزهای کهن بر اساس فن تولیدی درشت، نی صاف، قرار دارند. بررسی‌های تازه (شفر ۱۹۷۴، ۱۹۷۲، Shaffer الف) نشان می‌دهد که این سفال‌های ، ، درشت و خشن، که شکل سبب‌گونه‌ی دارند سابقه زیادی حتا هنگام دوره پیش از تاریخ دارند. حضور چنین خصوصیت در گروه سفال‌ها به دو مساله پیوند دارند: وظیفه شکل کوزه و اقتصاد برای تولید. این گونه سفال‌ها، اگر با سفال‌های که از همان جا، اما، بعدتر به دست آمده‌اند، مقایسه نماییم، به شکل کوزه محدود مانده‌اند. (شفر ۱۹۷۲: ۱۰۹، ۱۹۷ الف). شکل این گونه سفال‌ها به کاسه‌های چقر با دیوارهای راست، مرتبان‌های ساده یا کاسه‌های چقر (بشقاب) می‌مانند. بخش زیاد این ظرف‌ها پوش درشت کاربنی دارند و چنین به نظر می‌آیند که در معرض آتش باز قرار داشته‌اند. این شکل محدود کاسه‌ها، که زیاد دیده می‌شوند و دچار دگرگونی‌ها در خط استفاده و بودن شان به نزدیک آتش باز (البته در مورد بسیاری، اما، نی همه)، ما را به این نتیجه می‌رساند که این گونه اش زیاد مورد استفاده بوده است. شیوه ساده تولید و اقتصادی بودن، آن‌ها را برای کاربرد روز به روز، مناسب می‌سازد. بخش زیاد آن‌ها خانه ساخت بوده‌اند. حضور زیاد این گونه سفال‌ها در مدت دراز در آن زمانه باستانی نباید شگفت‌انگیز باشد. این را داده‌های کنونی تایید می‌نمایند. با شرح این فرهنگ

مادی که با سازه های پیچیده نوسنگی پیوند دارد، بحث مسأله تطابق و همسویی انسان را برابر با دگرگونی های بومی و در نتیجه اهلیسازی گیاه ها و جانداران را، به میان می آورد.

دوپری (۱۹۷۳:۲۶۳) در تلاش ارایه تفسیر ناسفالگری نوسنگی و سفالگری نوسنگی، این امکان را به میان می کشد که این گردآمده های باستانی از زنده گی کوچیگری چراگاهی پرده بر می دارد. به هر حال، امکان ندارد که این ها هویت کوچیگری چراگاهی را نشان بدهد. این امر امکان ندارد تا ما به نمونه هایی از زنده گی با نوع غزدی های موقتی دست بیابیم. این اثر ها هرگز خصوصیت کوچیگری، را که از خود شکل معینی دارد، نشان داده نمی تواند. ممکن این استدلال کاراهایی تر باشد که نبود اثر هایی در خط ساختمانی و معماری، بیان زنده گی کوچیگری را به همراه دارد. از سوی دیگر، با در نظر داشت عدم کاوش های همه جانبه، به ما این تصویر نادرست را بدهد که بگویم پدیده یی به شکل معماری وجود نداشته است. در نتیجه ما بر حضور گروه های کوچیگر چراگاهی تاکید نماییم. از سوی دیگر کس نمی تواند با دید چند ابزار کار که پیوند با کشت دارند (تیغ های داسی، سنگ آسیاب و دیگر و دیگر...)، حضور زنده گی کوچیگری چراگاهی را رد نماید. برخی از این ابزار ها مورد نیاز زنده گی در چراگاه ها نیز هستند تا گروه های چراگاه زیست، از آن ها برای آردسازی غله ها که در تماس با کشتگران به دست می آورند، استفاده کنند و یا ممکن از این ابزار ها در خط آماده سازی نیروی کار برای کشتگران، بهره می گرفتند و هم چنان ممکن از این ابزار برای بهره گیری از غله های وحشی در زمین ها للمی، استفاده می نمودند. از سوی دیگر ترکیب این دو شیوه را هم نمی توان رد نمود. ممکن یک واقعیت قابل لمس، که در خط زنده گی کوچی و چراگاهی قرار می گیرد این هست که آنان حضور جسمی در مغاره ها داشتند. به صورت سنتی، مغاره، جای مناسب برای توقف کوچیگران چراگاهی می باشد. هر گاه به رقم های ناچیز که تا حال به دست آمده اند، توجه نماییم، توجیه دوپری از این اثر ها که مربوط به وجود گروه های کوچی چراگاهی می باشد، بسیار نیرومند نیست. از آن جایی که حضور گروه های کوچی چراگاهی همزمان هست با شکل گیری اولین دهکده های ساکن که به کشت دست زده اند، به شدت مدل های کنونی اجتماعی - فرهنگی و بومی را در مورد رشد اهلیسازی در منطقه های شهری یا تمدن، دگرگون می سازد. (شفر، ۱۹۷۴، ب، ن. د).

در روشنی پیشنهاد مبنی بر این که اثر های اولی با دور کوچیگری پیوند دارند، توته های کاسه سنگی که از سنگ تلق ساخته شده است، به شدت جالب می باشد. کاسه های ساخته شده از سنگ تلق، به تازه گی از سوی (لمبرگ - کارلوفسکی - Lamberg - Karlovesky، ۱۹۷۲ الف، و توسی Tosi، ۱۹۷۳) به حیث مهم ترین مال تجارتي در

سراسر فلات ایران در پایان دور پیش از تاریخ، شناخته شده است. محتوی زمانبندی اثرهایی که از افغانستان به دست آمده اند، نشان می دهد که به تاریخ قدیم تر، از آن چی ما پیش تر گمان برده بودیم، می رسند. از سوی دیگر، پیوند آن ها با محتوی کوچیگری، چنین معنا را در بر دارد که چیزهای دیگر در خط مقایسه مانند (لاجورد، صدف، شیشه سیاهی که از نوب ماده های معدنی در جریان آتشفشان یا لاوا، شکل می گیرد) محل مهمی برای رد و بدل مال ها میان گروه های کوچی و کشتکار بوده است. یکی از آخرین واقعیتهایی که باید در نظر گرفت، تداوم زمانی این مجموعه اثرها می باشد. البته این را نباید از یاد برد که این نمونه ها به شدت کم اند، اما، خط تداوم را می توان در آن ها بررسی نمود. اگر این ها جریان خاص سازی موفقانه در اقتصاد چراگاهی و چوپانی را نشان بدهد، پس می توان به آن ها به حیث فرهنگ مادی نگاه نمود. این امر به ویژه در مورد کوچیگران چراگاهی نشانگر این واقعیت هست که آنان پیش از کار برد ابزار فلزی، از آن ها بهره می گرفتند. توضیح کوچیگری چراگاهی را می توان در مورد چیزهای مربوط به ، ، پرستش بز در دوره نوسنگی،، به کار بست.

، ، پرستش بز در دوره نوسنگی،،

گردآورده ها و اثرهای باستانشناسی که از دره کور به دست آمده اند و به وسیله دوپری (۱۹۸۷۲، ۱۲-۳، ۷۹، ۸۱-۲، ۱۹۷۳: ۲۶۴-۶) به حیث نوسنگی ، ، پرستش بز،، شناسایی شده اند، یکی از نمونه ها و مثال های مهم در خط نام گذاری غلط به حساب می رود. نوسنگی آن گونه که می دانیم در چارچوب زمان کهن، قرار می گیرد و همعصر بودن فرهنگی برای این اثرهای باستانشناسی، نی هرگز با مواد به دست آمده و هم از سوی کدام کاوشگر، تایید شده است. دو تاریخگذاری کاربن - ۱۴ که در مورد این چیزها صورت گرفته است و از آزمایش درستیابی نیز گذشته اند (دالس Dales) به ۲۱۹۰ و ۱۸۸۰ پیش از عیسا می رسند. به این گونه با ارتباط به حضور چیزهای فلزی، چنین بر می آید که همعصر با نوسنگی نا سفالگری و سفالگری نیستند. البته خصوصیت برجسته اش یعنی مراسم به گورسپاری بز، پیوند نزدیک با اثرهایی که پایان عصر برونز در داشلی، واقع شمال افغانستان، به دست آمده اند، دارند. (سریانییدی Sarianidi، ۱۹۷۱ الف). در مورد این گردآورده ها در این جا گپ زده خواهد شد، زیرا چنین حس می گردد که این نمایانگر نمونه دیگری از تطابق خاص و ویژه کوچیگری چراگاهی می باشد و حضور این همسویی و تطابق را در خط زمان نشان می دهد.

با اندوه گل های گیاه داری که از دره کور، باقی مانده اند تا کنون به صورت گسترده ارزیابی نشده اند و به بررسی همه جانبه یی نیاز دارند. در این جا جانورانی چون : بز، گاو، خر وحشی و اسب، از سوی (دوپری، ۱۹۷۲:۷۹) ثبت شده اند در این جا جاندارن

وحشی مانند : روباه، غزال، پرنده گان، ماهی، سنجاب، موش و سنگ پشت دیده شده اند. تا دریافت آگاهی های بیش تر، مشکل هست تا در زمینه حضور جانوران دآوری نمود.

بخش زیاد چیز های سنگی، به دو دسته اساسی می توانند رده بندی شوند: (دوپری و داویس ۱۹۷۲:۳۲، Davis، دوپری، ۱۹۷۲:۷۹):

، ، ، (۱) تیغ های عالی سنگ چماق (برخی که کار دقیق دوباره بر آن ها صورت گرفته است)، ممکن تیغ های داسی، (۲) یک سلسله سنگ های بزرگ با نوک های از ریزه سنگ های تیز. چنین بر می آید که از هر دو کناره اش همراه با کناره افقی اش، استفاده گسترده صورت می گرفته است...،،

ابزار سنگی دیگر شامل : تبر های سنگی یا فلزی بدون دسته، کاردی که از سنگ ورقی سلیت به دست آمده و هم چنان گردن بند، ناوک شکسته از سنگ یشمی، تریشه گری از سنگ سلت، تیغ های سنگ آهک و مهره (استوانه یی)، چرخه هایی از سنگ تلق، توته های گردن بند از شیشه لاوا؟، چکشی از سنگ سیاه لاوا و برخی ابزار های ساخته شده از سنگ ها کوارتزی. ابزار های استخوانی : دروش یا درفش، سوزن ها، اسکنه، صیقلگر، استخوان زانوی گوسپند و یک استخوان دراز کار شده که ممکن برای آله زینتی بوده باشد یا تعویذ. هم چنان در این جا صدفی یا ، ، سنگ آهک ، ، به مانند مهره سوراخدار ممکن برای زینت. چنین به نظر می رسد که این آله های دستساز، جز ابزار های عمومی اند که تفاوت زیادی با آن هایی که پیش تر به نوسنگی سفالگری و یا ناسفالگری نسبت داده شده بودند، ندارد. البته سه دسته ابزار نود اند که با نوسنگی ، ، بز پرستی،، در پیوند اند و تفاوت جدی با ابزار اولی دارند.

دسته و گروه اول، ابزار فلزی اند. سه توته برونز دارای قلعی کم که مربوط به ابزار گردآوری شده (کالی Caley، ۱۹۷۲: ۴۵-۶) می باشند. این دو توته گک بخشی از سنجاق اند در حالی که سوم، ، ، ... سه گوشه یی کار شده یی است از یک میله که در یک سو شکسته است و در بخش دیگر شکل مخروطی را دارا می باشد. (کالی، ۱۹۷۲: ۴۵). کالی، پس از بررسی به این نتیجه دست یافت که این ابزار ها ممکن به وسیله مردم محل (افغانستان) ساخته شده باشد. شاخص مهم گروه دوم این ابزار های دستساخت، حضور باقیمانده معماری به شکل جای سوراخ یک دیرک یا تیر که چنین نمایی دارد :

، ، یک سلسله سوراخ های دیرک به تعداد ۸۰ تا، که با قطر های ۲ تا ۴ سانتی متر در مدخل مغاره دیده شده اند که ممکن برای آویزان نمودن چیزی در آشپزخانه، بادگیر و یا هم پناهگاه دیگری، جدا کردن پوست و دیگر دیگر... مورد استفاده قرار می گرفته است. (دوپری، و گلب، ۱۹۷۲: ۳۴-۵)...

حضور چنین دیرک ها نمایانگر امکان وجود خیمه، به ویژه با نگاهی به تعبیر کوچیگری چراگاه ها، در این مرحله، می باشد. آخرین تفاوتی که این ابزار دستساخت، در این گروه دارد، ، گور های بز ،، می باشد. از آن ها این ابزار به دست آمده و نمایانگر ،، پرستش بز،، در دوران نوسنگی می باشد. با اندوه که به خاطر نوع اولی این گزارش، شرح این گور ها به صورت فشرده چنین اند:

،، سه گوری که با نیت و قصد برای بز ان اهلی درست شده اند، به دست آمده اند. دو اسکلیت بی سر و در یکی جمجمه با مفصل وجود دارد... دقیق در زیر گور سوم، توته های جمجۀ و چند تا استخوان دراز یک یا دو کودک کشف گردید). دوپری، و کلب، ۱۹۷۲: ۵-۳۴)،،

این که حضور این گور ها را می توان مَهر ،، پرستش،، زد، هنوز باید بحث گسترده یی صورت بگیرد. به هر روی، حضور گورهای بز ان اهلی که با نیت و قصد ساخته شده اند، نقش پُراهمیت این جانور را در درون گروه اجتماعی، نشان می دهد.

هنوز وقت هست که بررسی کُلب را در مورد سفال ها را که نی توضیح همه جانبه داده است و نی هم با تصویر ها آن را همراه ساخته است، تایید نمود. شرح زیر از سفال های نوسنگی ،، پرستش بز،، داده شده است:

،، سفال های نوسنگی درۀ کور، به شدت با آن چی در آق کوپروک، به دست آمده اند، تفاوت دارد بارز ترین را کُلب به نام بابا درویش سیاه نام نهاده است. این ظرف بسیار خشن، از نوع سنگ کلسیم دار که با آتش پخته شده باشد، ساخته شده است. شکل کوزه کلوله یی را با گردن میانه که لبه هایش کمی بالا رفته دارد. بسیاری از توته ها رنگ سرخ خاکستری دارد که ممکن به خاطر گونه گونی آتشی باشد که آن را پخته اند. بر آن خط های زینتی، نشانه ها و علامه هایی هندسی به شکل فیته، خط های موازی، کژ و مژ، زاویه ها نیز بر آن نقش یافته، شکل زینه یی بر آن دیده می شود و جای جای اش نیز چقوری دارد... در برخی توته ها از انگشت دست برای زینت بخشی بهره گرفته شده است و در بخش درونی فشار تکه و سبد نیز دیده می شود). دوپری، و کلب، ۱۹۷۲: ۳۴).

در کنار شرح بالا، دوپری (۱۹۷۲: ۷۹) از حضور توته های سوراخشده سفال ها و تعداد زیادی ظرف های متروک نیز یادآوری می نماید. آن گونه که شرح داده شد، به استثنای برخی آرایش هندسی، میان سفال های نوسنگی، ، پرستش بز،، و سفالگری نوسنگی وجود ندارد: هر دو به ظاهر امر ظرف های دستساز اند که به صورت درشت پخته شده اند و براساس همان شیوۀ مرتبان های کلوله ساخته شده اند. ادامه اساسی این کار، ممکن مرهون این امر اند که این ها به نیاز های اولی ابزار کار در زنده گی

کوچیگری، پاسخ می داده اند، زیرا به آسانی ساخته می شدند و ظرفی برای هر گونه کار شمرده می شدند). شفر، ۱۹۷۴ الف: ۱۵۳-۶).

شرح کوتاه بالا در مورد بز پرستی، در دوران نوسنگی دره کور، در بر گیرنده تمام رقم ها کنونی اند. حضور این ابزار در زمان آخر پیش از تاریخ، نمایشگر ادامه دراز مدت تطابق و همسویی ویژه با بومگرایی دورادور می باشد. از سوی دیگر، همانندی در فرهنگ مادی (گور های بز) و همزمانی زمانبندی با گردآورده های فرهنگی دیگر و بخش های ساکن در داشلی، چنین معنا دارد که پیوند درونی و اثر گذارنده همه جانبه یی به شدت جدی میان کردار کوچیان چراگاهی و کشت گران ساکن، جریان یافته است.

کشتگران ساکن

تا این جا بحث، بر بررسی های یافته ها و گردآوری های باستانشناسی در چارچوب گروه های ویژه کوچی چراگاه ها، متمرکز بوده است. از دید قومشناسی این امر روشن است که کوچیان چراگاه به صورت ویژه، توانستند تا جریان اثر پذیری گروه های مختلف از یکدیگر را میان شان شکل دهند. (بارت، Barth، ۱۹۶۱). به این گونه، چنین فرض می شود که اهلیسازی گیاه ها و جانداران در همان مرحله اول کشت یکجایی به دلیل رخداد های بومی و محیطی، صورت گرفت که در نتیجه رشد لازم و ویژه یی را برای تهیه ماده های نو برای زنده گی به وجود آورد. این امر بر پایه کشت در سکونتگاه و کوچیگری چراگاهی جریان یافت. (شفر، ۱۹۷۴ ب، ن.د.). در این نقطه به صورت منطقی می توان شاهی برای وجود چنین کشتگران، را به میان کشید. از دید باستانشناسی این چنین دهگانان ساکن، به صورت روشن با کوچیگران چراگاهی با حضور کنونی دهکده های ساکن از نگاه ماده های کشت و ابزار های دستساز، تفاوت نمودند. تا کنون در افغانستان، حتا یک دهکده، نشانی نشده است که با ابزاری که پیش تر در مورد گپ زده شد، معاصر بوده باشد. البته این کمبود ناشی از نمونه های کمی اند که تا کنون به دست آمده اند. وضع و حال کنونی بررسی های پیش از تاریخ در افغانستان، در برگیرنده این واقعیت هست که باید دیده به راه کشف چنین امری بود. در این مورد یک سلسله تپه هایی که در شمال کوه هندوکش در تاشقرغان که با ابزار سنگی ریزه یی و دیگر چیز های دستساز، پوشیده اند، بیانگر حضور کشتگران اولی می باشند. (دوپری، ۱۹۶۷: ۱۲ و نامه های شخصی). بدون شک کاوش های بعدی چنین تپه هایی را در جای های دیگر نیز می نمایاند. هم چنان امید زیاد به بررسی سطح زیری هزارها تپه یی اند که در شمال و جنوب هندوکش، قرار دارند که نمایانگر حضور کشتگری می باشند. هم چنان نیاز هست تا به آن سوی مرز های افغانستان نگاه نمود که ممکن تصویر دیگری از این گروه ها ارایه نمایند.

ممکن بزرگ ترین نماد فرهنگی در این زمینه از آسیای مرکزی شوروی مربوط به یافته های فرهنگی باشد که به نام جیتون Djeitun (ماسون و سَریانیدی، ۱۹۷۲: ۳۴-۴۶) یاد می گردد. فرهنگ جیتون بر پایه نزدیکی، و هم چنان به خاطر ماده های فرهنگی و رشد همانند که در آخر دوره های پیش از تاریخ دارد، انتخاب شده است. (بیسیون، Biscion لمبرگ - کارلوسکی Lamberg-Karlovsky و توسی، ۱۹۷۳، Tosi، میودو، Meadow ۱۹۷۳، پیگوت Piggott، ۱۹۵۰، Wheeler ۱۹۷۴، ۱۹۶۸، توسی ۱۹۶۹، ۱۹۷۳). چنین فرض صورت می گیرد که ممکن همانندی این فرهنگ نتیجه روند فرهنگی بومی، به شمول این بخش افغانستان، باشد، هم چنان می توان این فرض را ارایه نمود که این گونه همانندی در دوره های پیش تر هم بوده باشد. شرح کوتاه فرهنگ جیتون در این جا گنجانیده می شود تا خلا آگاهی را که کمبود بررسی و کاوش در مورد این فرهنگ در افغانستان، به میان آورده است، تا اندازه یی پُر نماید.

فرهنگ جیتون آن گونه که ماسون و سَریانیدی (۱۹۷۲) گفته اند، در بخش های گونه گون کاوشگاه ها و ساحه های ترکمنستان، شناخته شده اند. این فرهنگ، چند مرحله رشد را پشت سر گذاشته است که آخرین آن ۵۰۵۰ پیش از عیسا را نشان می دهد. این امر با نوسنگی سفالگری و نا سفالگری افغانستان، همعصر است. بقیه های دانه های جو اهلی و گندم و هم چنان گوسپند اهلی و بز در کاوشگاه های جیتون، شناخته شده اند. به هر صورت در آغاز این رشد، شکار همچنان به اهمیت خویش ادامه داده است. این امر با دریافت گونه های جانوران وحشی (غزال، خوک، خر، گوسپند، روباه و گرگ) به شدت روشن گردیده است.

خانه ها در فرهنگ جیتون دارای معیار یگانه یی از دید اندازه ها، بعد ها و ساختمان همراه با نمای بیرونی و نقشه بوده و بخش زیاد دارا نمای همسان اند. خانه ها از خشت خام و شکل شان مثلث و یا مربع بوده اند. ساختمان اجاق های داخلی نزدیک دروازه و به سوی راستش قرا داشته اند. بخش زیاد خانه ها به بخش های داخلی تقسیم شده اند و دارای گدام و چاه های ذخیره بوده اند. در مرحله های اولی، زمین خانه ها و دیوارها گاه گاهی با مخلوطی از آهک یا گل نازک پوشیده و برخی هم رنگ آمیزی شده اند. اندازه میانه این خانه ها ۲۰ تا ۳۰ متر مربع بوده اند. هر خانه حویلی خارج از آن داشته است. این حویلی ها از دید اندازه گوناگون بوده اند و بسیار موقع ها دو گروه ساکن با هم شریک بوده اند. ماسون و سَریانیدی، در کنار شرح ساختار حویلی به بخش های دیگر هم پرداخته اند:

، در بخش های مختلف این دهکده، ساخت و ساز های کشف شده اند که نمایانگر سنگپایه یی سکویی اند که برای گدام غله های به کار می رفته اند. آن ها از دو دیوار

موازی با هم چنان بلند ساخته شده اند که امکان رسیدن هوا به غله ها داده می شده است.،،، (۱۹۷۲:۳۸).

در کنار حاشیه های نشیمنگاه ها، دیوار های لک تری با مقایسه آنانی که برای ساکنان، یا حویلی بیرونی ساخته شده اند، برپا شده اند. این ها به این گونه حویلی را به میان می آورند. اما، هنوز دیواری که نشیمنگاه را محاصره نموده باشد، کشف نشده اند. در این جا اساسی ترین ابزار کار سنگ توته های کوچک، به شکل تیغه ها و نماد های هندسی (نوزنقه یی، هلال گونه و مثلث) می باشند. مهم ترین ابزاری که از این ریزه سنگ ها ساخته شده اند سنگ هایی برای تراش، سوراخکن، حکگر و تیغه های داسی اند. در زمان پس تر، مساله قابل توجه، کمبود ابزار سنگی و ازدیاد ابزار بزرگ کار به ویژه تیغه های دندانان و کنگره دار داس ها می باشند. بررسی های بخش های پاره گی نشان می دهند که از بخش زیاد تراشه گرها برای پوستکشی جانوران و یا دباغی کار می گرفته اند. بسیار کم ابزاری دیده شده اند که از سنگ تراش یا صیقل شده کار گرفته باشند. در این جا کم تر سنگ ها دایره یی و نازک، سنگ سنگین برای میده نمودن و یا هاون، آسیاب دستی ساده، تبر و تیشه سنگی دیده شده اند. ابزار استخوانی مانند دروش، سوزن ها، استخوان ها نوکدار، گلماه ساده و گاه گهی استخوان شانه برای تراش، وجود داشته اند. چیز های دیگر ناسفالی، مانند دانه ها (از استخوان، صدف و سنگ های نیمه قیمتی) دیده شده اند. برخی از این سنگ ها پیکره های جانوران را دارا می باشند.

سفالی های جیتون بسیار مهم بوده نمایشگر، رشد فن این صنعت می باشد. همه این سفال ها یا ساخت دست اند و یا به وسیله چرخ بسیار آهسته که از خمیره گل و زیر حرارت سخت شده اند، می باشند. شکل ظرف ها به شمول مرتبان های کلکوله، کاسه ها و حتا جام های آبنوشنی هم رنگ اند. نقش ها در خط همان شکل های هندسی سرخ رنگ با زمینه های زرد، سیر می نماید. در برخی مورد ها آراستگی های سطح بیرونی صیقل داده شده اند. در اول، بخش زیاد نقش ها با خط های موجی موازی کژ و مژ با شکل های قوسی صورت گرفته است و مثلث ها در آن ها به ندرت دیده می شوند. در مرحله بعد تر، این شکل های جای شان را به شکل های مثلثی، نقطه گذاری و مستطیلی می دهند. در آخر:

... آرایش و نقاشی سفال ها و ظرف های چینی در مرحله سوم، توته توته و یا بسیار کوچک می گردند و در بسیار مورد ها به داخل ظرف ها نیز راه می یابند. آراستگی ها شکل موج های کوتاه، خط های کژ و مژ و درخت مانند را می گیرد.،،، (ماسون و سریانیدی. ۱۹۷۲:۴۰).

برخی دیگر از کارهای دستی که از گل ساخته می شدند شامل: لوحه های دایره یی، مهره های گرد و مربع برای بازی، گردنبند و هم چنان، پیکره ها. این مجسمه ها می توانسته به گونه شکل جانوری و یا انسانی باشند. از میان جانوران می توان به بز-گوسپند و گاو وحشی اشاره نمود. شکل های انسانی به گونه چهره انسان که به صورت هموار و نشسته (قیافه زن؟)، ساخته می شده است. در مورد این پیکره ها و مجسمه ها، به حیث نکته های مهم در دوره های پسین پیش از تاریخ گپ زده می شود.

برداشت عمومی که می توان از فرهنگ جیتون گرفت این هست که در آن پیشرفت قابل ملاحظه یی در بخش زراعت و کشت دیده می شود. این امر در خط تطابق با حال و وضع زیستبومی ادامه داشته است. حضور سنگ های نیم قیمتی از آن میان فیروزه، نشانگر تماس چند جانبه با بیرون این ساحه می باشد. با آن که فرهنگ ویژه باستانشناسی را نمی توان در افغانستان نشانی نمود، اما، این نظر وجود دارد که فرهنگ همانندی در این جا بوده است.

ما به فرهنگ های دیگری به جز جیتون که بتوان آن را به مقایسه گرفت، دسترسی نداریم. دوره ششم در تپه یحیا (لمبرگ - کارلوسکی، ۱۹۷۰، لمبرگ - کارلوسکی و توسی، ۱۹۷۳) نمونه دیگری از نگاه نزدیکی جغرافیایی، فرهنگ اولی کشت را (۳۸۰۰-۴۵۰۰ پیش از عیسا) نشان می دهد. اما، این فرهنگ، نی پیش تر از جیتون هست و هم چنان این ساحه جنوب شرق ایران نمی تواند نزدیکی فرهنگی را با رشد دوره های پسین پیش از تاریخ در افغانستان و آسیای مرکزی شوروی را در بر داشته باشد. همانندی میان دوره ششم تپه یحیا و امکان رشد در افغانستان گمراه کننده است. البته در این جا مجموعه فرهنگی دیگری که می تواند همانند رشد فرهنگی در افغانستان باشد، دوره یک و دوم، کلی (ده) گل محمد می باشد. (فیرسرویس، ۱۹۵۶).

ده گل محمد اول و دوم، در شهرک کویتة بلوچستان پاکستان که در نزدیکی های مرز و شهر کندهار که از دید دوره پیش از تاریخ، بسیار مهم هست، قرار دارد. وادی کویته، مانند آسیای مرکزی شوروی، پیوند نزدیک رشد فرهنگی را با افغانستان در دوره پسین پیش از تاریخ نشان می دهد. به این گونه می توان همانندهایی را میان اثرهایی که از وادی کویته به دست آمده اند، با آسیای مرکزی دید. با اندوه که برخی از ناسازگاری ها در تفسیر این ماده ها، از دید شیوه کاوشی و کمبود زیاد چیزهای به دست آمده، وجود دارند. تنها این فیرسرویس (۱۹۵۶، ۱۹۵۹) بود که میان دوره اول و دوم ده گل محمد، در وجود سفال ها، تفاوت را شناسایی نمود. در دوره اول ده گل محمد، از وجود ظرف های سفالی هرگز خبری نبود. در دوره دوم ده گل محمد، خلاف این امر ما به مقدار زیاد ظرف های گونه گون سفالی بر می خوریم. به صورت روشن تقسیم بندی مجموعه فرهنگی ده گل محمد دوم، سوم و چارم بر اساس تفاوت هایی از نگاه ظرف ها سفالی بوده و بس.

دالس، (۱۹۶۵: ۱-۲۶۰) و مُغل ۸ (۱۹۷۰: ۲۶۱-۲۶۰) (Mughal) در حالی که ارزش دوره اول ده گلمحمد را به حیث یک مرحله رشد فرهنگی مشخص، تایید نمود، از سوی دیگر، دوره سازی پیهم ده گلمحمد دوم و چارم را رد نمود. هر دو، دالس و مُغل، نی تنها اساس کار فیرسرویس را در این جا که بر خط جدایی گونه یی ظرف های سفالی، سیر می نمود، رد نمودند، بل، این مساله را که آیا این تقسیمبندی بر کیفیت تاریخی و زمانبندی گونه ها صورت گرفته است، زیر پرسش بردند: هر دو استدلال نمودند که می توان ده گلمحمد را به حیث یک وجود فرهنگی به رسمیت شناخت، اما، باید گفت که ده گلمحمد دوم تا چارم، نماینگر یک مرحله واحد رشد می باشد. به تازه گی فیرسرویس (۱۳۷: ۱۹۷۱، شماره ۲۹) کمی بر دیدگاه اولیش تجدید نظر نمود، و به دلیل نمونه های کم به این نتیجه رسید که ده گلمحمد اول و دوم، به یک مرحله واحدی تعلق دارند که همان مجموعه فرهنگی را بیان می دارند، در حالی که می توان میان دوره سوم و پنجم ده گلمحمد، تفاوت گذاشت. یگانه راه حل برای این گونه تفسیر ها و برداشت ها، کاوش های بیش تر می باشد. تا آن گاهی که کاوش های بیش تر صورت بگیرد، این نقطه می تواند تفسیر های تازه یی بیابد و نگاه های نویی را به میان بیاورد. به یاد بیاوریم که تفسیری پذیرفته شد و بعد دید دیگری نیز: این که فیرسرویس به تازه گی ها ترکیب ده گلمحمد یک و دو را به یک مرحله واحد فرهنگی، در حالی که با دالس و مغول، به این امر موافقت نمود که ممکن ده گلمحمد سوم و چارم را بتوان مرحله واحد دیگر فرهنگی پذیرف، قد بر افراشت. با توجه به مواد کم، این توافق با فیرسرویس، صورت گرفت که حضور و یا عدم حضور ظرف های سفالی از دید همسانی با دسته های دیگر ساخته های دستی نمی تواند نمایانگر وجود یک فرهنگ جداگانه یی باشد. اهمیت ده گلمحمد اول و دوم این هست که نشان می دهد که یک گروه مردم کشتگر ساکن که با شدت به اهلیسازی وابسته بودند، در این جا حضور داشته اند. ترکیب ده گلمحمد اول و دوم، اهمیت ابزار ساخت دست را در برابر ظرف هایی که به وسیله چرخ ساخته می شده اند، نشان می دهد. این فرضیه جدی هست که ظرف های دستساز از دید زمانبندی، اول تر هستند و فن ، ، ساده ،، یا به زبان دیگر، فرهنگ بی پیرایه و ابتدایی را نشان می دهند. بررسی های تازه (دکاردی، ۱۹۷۰، DiCardi، شفر، ۱۹۷۲، الف، ۱۹۷۴، مشتی از خروار) به صورت روشن نشان می دهند که ظرف ها دستساز، حتا ظرف هایی که با سبد بر آن ها شکل ایجاد کرده اند، نمایانگر زمانبندی دراز را در برگرفته و با ظرف های ساخت چرخ پیوند خورده اند. چنین به نظر می آید که ظرف های دستساخت، بر خط واقعیت های اقتصادی - کنشی، با مقایسه ظرف هایی از دید فنی - زمانبندی به تر، جریان می یافته اند. در آخر، ما، ده گلمحمد دو را از سوم، را از دید پدیداری ابزار فلزی که بعد تر صورت گرفت، جدا

نموده ایم. بر اهمیت این مساله بعد تر سخن زده می شود. حال فشرده ده گلمحمد اول و دوم را ارایه می داریم.

کاوش های در ده گل محمد، بسیار محدود بوده است. (یک اشاریه هفتاد و پنج متر مکعب و ژرفای ۷ متر). از این رو دشوار هست تا دست به کار بیش تری بزنیم، جز این که بگویم که در آن، حضور اثرهای گونه گون فرهنگی دیده می شوند. ساختمان های اولی اسکان در این جا از پَسَخه، و بوریا و گاه ساخته شده و در حالی که در گل محمد دوم، خشت گلی و گاه گل به کار رفته اند. ما به ساختمان های متعدد برخوردیم، اما، کاوش های محدود مانع آن شد تا به شرح بیش تر دست بیابیم. ابزار سنگی شامل سنگ میده کن (مانند سنگ آسیاب و دسته هاون) و هم چنان تیغه های سنگی تیز توتته شده، تیغه های داس، سنگتراش، توتته یی از سنگ چقماق، تریشه گری از سنگ چقماق، سنگ قیمتی یشم و عقیق. کاربرد استخوان محدود بوده تنها به شکل دروش یا درفش، نقطه گذاری و سوراخگر یافت شده اند. بررسی آخر نی تنها حضور جاننداری مانند گوسپند/ بز را نشان می دهد، بل گاو هم دیده می شود.

اما، از همه مهم تر چیز دستساز همانا ظرف سفالی می باشد. کوزه گری در سطح ده گل محمد دوم، آن هم بسیار کم و محدود است. (این امر در یک و هفتاد و پنج سانتی متر مکعبی و ژرفای دو متر، دیده شده است.) از آن جایی که شرح و بحث فیرسرویس در مورد بررسی های ظرف ها، در این جا موردی ندارد، به آن نمی پردازیم. همین بس هست که باید یادآور شویم که به تعداد بیست شکل مختلف در سیاهه ده گل محمد دوم، وجود دارند که برترین بخش آن دستساز می باشند. یکی از این ها همانی است که فشار سبد در آن دیده می شود و دیگری دارای سطح لشم و صیقل شده که بر آن رنگ سرخ به کار رفته و شکل مسلط در این جا همان کاسه باز می باشد. همه این شکل ها، بعد در ده گل محمد سوم و چارم، مرحله یی که نمایشگر درجه عالی فرهنگ تداوم را نشان می دهد، تکرار شده اند.

از دید زمانبندی، کلی گل محمد اول و دوم، بسیار بعد تر از جیتون، شکل گرفته اند، اما، تمام شاهد هایی که در دسترس ما قرار دارند از یک ساحه واحد و یگانه یی می باشد. کلی (ده) گل محمد اول (فیرسرویس، ۱۹۷۱: ۳۹۶) از دید زمانبندی کاربن چارده بررسی شده و ۳۴۶۸، ۳۶۸۸ و ۳۷۱۲، پیش از عیسا را در بر می گیرد. اگر درستی سازی های زمانی نو را در نظر بگیریم می توان گفت که کلی گل محمد اول، به نیمه هزاره پنجم پیش از عیسا (بر اساس دالس، ۱۹۷۳: ۱۵۹، به ۴۵۰۰ پیش از عیسا می رسد.)

با آن که رقم و داده در بلوچستان پاکستان محدود و تیت و پراکنده اند، هرگاه ما داده های آسیای مرکزی شوروی را در نظر بگیریم به این نتیجه می رسیم که گروه های ساکن

در زراعت در مرز های افغانستان حضور داشته اند. هیچ دلیلی وجود ندارد، تا آن گاهی که بررسی های آینده در همین شکل جریان بیابد و به کشف نوی در داخل افغانستان مدرن، دست نیابد، به این نتیجه گیری شک نمود. پس می توان گفت که رابطه و پیوند فرهنگی متقابل و اثر گذار در هر دو بخش جیتون (ماسون و سَریانیدی، ۱۹۷۲: ۴۵ - ۶) و کلی گل محمد اول و دوم (دالس، ۱۹۶۵ و مُغل، ۱۹۷۰، ۲۶۱ - ۹۲) جریان داشته است. با آن هم، در کنار این بخش، یک جای دیگری هم در پاکستان هست که ممکن آرام آرام ثابت گردد که به رشد و انکشاف های در افغانستان پیوند داشته است و آن: گومله Gumla، (دانی، ۱۹۷۰- ۷۱ Gomal) می باشد که در وادی گومل، یکی از اساسی ترین راه ها میان وادی سند و - شرق طرزی - افغانستان در بخش نهایی پیش از تاریخ و تاریخ، قرار داشته است.

از این سبب در این جا گومله را در نظر می گیریم که بخش زیاد پیکره های زن و برخی از ظرف های مربوط به بخش های بعدی کلی گل محمد اول و دوم، همانندی شگفت انگیزی - اگر وارد نشده باشند - با افغانستان دارد. با آن هم در این نکته در بحثی که تنها بر مرحله اول به وسیله دانی (۱۹۷۰- ۷۱: ۱۶۸) در مقایسه با کلی گل محمد اول، صورت گرفته است، می توان ابزار نگرانی نمود. هیچ ساختاری در این مرحله، به جز تنور های بزرگ دایره یی، یا اجاق هایی برای کباب، دیده نمی شود. بازمانده جاندارانی که دیده شده اند، گوسپند/ بز و گاو اهلی اند. (۱۹۷۰- ۷۱: ۴۱). از این دوره هیچ ظرفی به دست نیامده است. بخش زیاد افزار دستساز همانا سنگی اند. از آن میان سنگ چقماق، تیغه های دو سو، دروش ها و بریده گرها. بخش زیاد از این ابزار که به وسیله دانی شناخته شده اند، همانا ابزار سنگی ریزه اند. ابزار های میده گر: آسیاب دستی به شدت کوچک، سنگ هایی که مالش شده اند، سنگ های توپ گونه و هاون. دانی (۱۹۷۰- ۷۱: ۴۱- ۲) چنین می گوید که این مرحله نفوس و مردمان به شدت حرکتی را نشان می دهد، اشاره یی که در بخش اولی این باب، از آن سخن زده ایم. با اندوه که این بخش به وسیله تاریخیاب کاربن چارده، بررسی نشده است.

نگاه فشرده به فرهنگ جیتون، کلی گل محمد اول و دوم و گومله اول، ممکن هست که تصویر زراعتگران ساکن اولی را در افغانستان برای ما نشان بدهد. آن گاه که مجتمع های فرهنگی همزمان روشن گردید، این ها هم چنان از همانندی و گونه گونی این گروه ها پرده بر می دارد. انتقال به وضع استفاده از مواد حیاتی وابسته به بهره برداری از نبات ها، گیاه ها و جانداران اهلی می باشد که در نتیجه شکل گیری گروه های کوچی و کشتکاری، پا در میان می گذارد. با آن هم این انتقال و دگرگونی روند دیگری از دگرگونی های فرهنگی، اقتصادی و بومیزی را به میان می آورد. این امر تطابق ها و

همخوانی های پیچیده یی را که خود راه را برای دگرگونی مهم دیگری که می توان آن را زنده گی در چارچوب لایه بندی اجتماعی خواند، فراهم می سازد.

رشد جامعه، با لایه های اجتماعی

پدیده فرهنگی که زیر نام و عنوان ، ، جامعه قشردار،، در این جا مورد بحث قرار می گیرد، به صورت سنتی زیر نام تمدن، همبود های شهری، دولت های دست نخورده و ابتدایی، یا همبود پیچیده، خوانده می شود. با یاری این مقوله ها و مفهوم های سنتی تلاش صورت گرفته است تا میان اثرهای دستنخورده و مجموعه های پیچیده یی که به وسیله انسان ساخته شده اند، خط روشن و مرز دقیق بکشند. این امر نشان می دهد که چی دگرگونی مهمی در این زمینه رخ داده است! این را که می توان در خط ، ، برخورد ساخته گی،، دسته بندی نمود، رضایت بسیاری را به ویژه بشرشناسان را فراهم ننموده است، زیرا آنان در جریان بررسی های مقایسه یی متوجه شده اند که این اثر های ساختگی و / یا نهاد های اجتماعی - فرهنگی مربوط شان، ، ، ... به شکل های گونه گون در فرهنگ های مختلف و زمان های متفاوت، ترکیب یافته است.،، (وتلی Wheatly، ۱۹۷۲:۶۲۳) تا بتوانند همبود ها و جامعه های لایه دار را به وجود بیاورند. افزون بر آن، تاکید زیاد بر هویتیابی از این واقعیت که چنین مرکز های انتقال در جریان دگرگونی در مناسبت های و رابطه های اجتماعی - فرهنگی در یک محتوی ویژه، فاصله می گیرد. (برای بحث بیش تر نگاه نمایید به سرویس Elmar Service، ۱۹۷۵: xi - ۲۰). بحث دراز دامن در مورد بخش های اندیشه یی و تیوری در مورد تعریف این امر، روندی که مسوول لایه و قشر بندی جامعه است، فرا از چارچوب این فصل می باشد. (با آن هم به سرویس، ۱۹۷۵، نگاه نمایید). در این جا لازم هست تا که بگوییم که جامعه لایه بندی چی معنا دارد و در باستانشناسی چی کاربردی دارد؟

با دید فرید (Fried ۱۹۶۷:۱۸۶)، یک همبود لایه بندی شده چنین است، ، ، ... آن همبود و جامعه یی که عضوان همسن و همجنس به سرچشمه های اساسی برای تامین زنده گی، موقعیت برابر نداشته باشند.،، با دید فرید، سرچشمه ها و منبع های اساسی در این جا، به معنای خود سرمایه یا منبع است نی ماده های مصرفی. به این گونه ما با مقدار زیاد غذا و یا ابزار سر و کار نداریم، بل با منبع اساسی (زمین زراعتی و / با جانداران و سرچشمه ماده های خام برای تولید ابزار کار) درگیر هستیم. با آن هم در نگاه باستانشناسی بیانگر درجه یی از دسترسی به این منبع های اساسی، می باشد.

با توجه به داده های کمی در مورد افغانستان، حضور ابزار فلزی به این معنا هست که انتقال به جامعه و همبود قشر بندی شده صورت گرفته است و یا می گیرد. این مساله که ابزار فلزی را نمایانگر جامعه قشر بندی شده بپنداریم، ممکن این پرسش را به میان

بیاورد که ما به ، ، تعیین فنی ، ، باور داریم و این را از یاد نبریم که ابزار فلزی با همبود های تساویانه نوسنگی در ساحه هایی مانند ایژه و اروپای شرقی وجود داشته اند. هیچ کس نمی تواند منکر این امر باشد که فلزها نقش مهمی را در دستاورد های فنی داشته اند و این که خود این فن پیوند نزدیک با رشد فنی و نافنی داشته و بر رفتار های اجتماعی و اقتصادی اثر نیرومندی از خود به جای گذارده است. از سوی دیگر، این خود یک شکل جدید ثروت را به میان آورده است. پیدا نمودن، ذوب نمودن و قالبگیری سنگ فلزی بیانگر تلاش همه جانبه و سازمان یافته یی هست که ما آن را هرگز در تولید هیچ ابزار سنگی دیگر دیده نمی توانیم. تولید ابزار به شدت کارآمد، از دید توان و موثریت که از فلز به دست آمد، زمینه را برای تولید ابزار به تر و با کیفیت بالاتری، فراهم ساخت. این امر را می توان حتی در تولید ابزار سنگی در گذشته، هنگام فعالیت های اقتصاد گذران ساده، بخور و نمیر، نیز دید که ابزار کارایی تر و به تری فراهم نمود. تولید ابزار فلزی سطح جدیدی از دارایی و ثروت را به میان آورد. این امر در وجود چیز هایی به جز از غذا نیز بازتاب می یابد و از این رو بر همه بخش های زنده گی اجتماعی، اثر وارد نمود. (رنوفرو ۴۸۲: ۱۹۷۲، Colin Renfrew). آخر این که رشد روند ترکیب فلز هایی چون مس و قلع (یا فلز های دیگر)، برای بار اول به انسان این قدرت را داد که به کیفیت بالای ابزار دستساز فلزی دست بیابد و توان تولید جنگ افزار و چیز ها تزینی را بدهد که در نتیجه ملکیت آن ها به دارنده، یک موقعیت بالا، پُر از حیثیت بدهد. افزون بر آن، ابزار فلزی را می توان در فرهنگ های گونه گون یافت و در داده های باستانشناسی به ساده گی قابل شناخت اند از آن ها در بررسی های کیفی و توزیعی هم بهره برداری نمود.

کاوش های باستانشناسی در افغانستان در پیوند با جامعه های لایه بندی شده در دو منطقه مورد توجه بوده است: شمال و جنوب هندوکش. در شمال افغانستان چار ساحه یا میدان اند که به این بحث پیوند نزدیک دارند: ۱- دوران یا عصر برونز، در غارمار (دوپری، ۱۹۷۲)، ۲- ، ، پرستش بز،، در دوران نوسنگی دره کور (دوپری، ۱۹۷۲، ۳- ممکن برخی چیز ها از ساحه تاشقرغان (گوین ۱۹۷۲، Gouin) و ۴- ساحه های دشلی (سریانیدی، ۱۹۷۱ الف). در جنوب افغانستان کاوش ها در ساحه کندهار متمرکز بوده است: ۱- موندیگک (کاسال ۱۹۶۱، Casal). ده مورزی غندی Deh Morsi Ghundai - تپه ده مورزی - (دوپری، ۱۹۶۳). ۳- تپه قلعه سید - سید قلعه تپه Said Qala Tepe (شفر، ۱۹۷۱، ۱۹۷۲).

اثر هایی که از غارمار، به دست آمده اند از دید زمانبندی، به دیرترین زمان تعلق دارند و از این رو اول از همه مورد بحث قرار داده می شود. بعد چیز های زیادی از موندیگک و چیز های همزمان در ده مورزی و سید قلعه. این ها همه، انبوه مواد بحث را در مورد

دوران آخری یا پسینه پیش از تاریخ در افغانستان می سازند. در آخر، ساحه های باقیمانده شمال مورد توجه قرار می گیرد تا تصویر باستانشناسی در این زمینه تکمیل شود.

غار مار

با آن که دوپری (۱۹۷۲:۲۵ ، ۱۹۶۷:۲۵) به گردآمده های باستانی محدود در غارمار به حیث دوران کالکوتیک، مرحله یی که به حضور مس، نی برونز گفته می شود، نگاه می نماید، اما، بررسی ابزار فلزی که توسط کالی Caley (۱۹۷۲:۴۴-۴۵) صورت گرفت، نشان می دهد که این ترکیب از برونز با مقدار نازل قلعی، صورت گرفته است. مهم ترین بخش این اثرها، بیانگر حضور برونز می باشد. این امر که از نگاه بررسی کاربن-۱۴ گذر نموده است، زمان ۵۴۸۷ و ۵۲۹۱ پیش از عیسا را نشان می دهند. این دیرترین تاریخ در مورد اثر های برونزی است که تا حال ثبت شده اند. این ها کمی قدیم تر از آن هایی اند که از دید قشربندی، با دوران اولی سفالگری نوسنگی، پیوند دارند. داده ها نمایشگر این امر اند که هر دو گروه اثرها از دید زمانبندی با پایان نیمه هزاره ششم پیش از عیسا، پیوند دارند. دوپری این اثرها را از دید قشربندی به سفالگری و حضور فلز، تقسیم بندی نموده است، اما، فرهنگ مادی این دو اثر، از هم تفاوت زیادی ندارند. این امر به دو دلیل می باشد: اول، آن گونه که در بخش های دیگر، مانند اثره (رنفرو، Renfrew، ۱۹۷۲) دیده شده اند، پیدایش و معرفی فلزکاری، زمان به شدت دیری را در بر می گیرد تا اثر های فرهنگی - اجتماعی - اقتصادی آن پدیدار گردد و در رقم های باستانشناسی انعکاس بیابند. دوم، اگر این اثرها با ابزار فلزی پیوند داشته و تطابق ویژه یی را در خط کوچیگری چراگاهی نشان بدهد، چنان چی در این جا به میان کشیده شده است (مانند پیوند به نوسنگی سفالگری) پس می توان گفت که این نوع همانندی ربط دقیقی با فرهنگ مادی مورد نیاز دارد.

دستساز های فلزی (کالی، ۱۹۷۲: ۴۳-۵) که در غار مار به دست آمده اند از سه توته ورق فلز با نشانه حک شده، دو توته میله سه گوشه و یک توته دیگر ورقه، تشکل یافته اند. کالی (۱۹۷۲:۴۵) به این نتیجه دست یافت که ترکیب این فلزها چنان نرم اند که به ساده گی می توان بر آن ها قلم زد و حکاکی نمود. این ها چنان نرم اند که گویی بر چوبی، چکشکاری نمود. این امر زمانی ساده تر می گردد که فلز داغ گردد. ترکیب اصلی این ابزار فلزی نشان می دهد که در آن درصد زیاد مس همراه با هفت فیصد قلعی و مقدار کمی آهن و نکل، به کار رفته اند. این ترکیب به باور کالی، نمایانگر مرحله اول دوران فلزکاری برونز را بیان می دارد.

هم چنان ابزار سنگی دستساخت به صورت فشرده به وسیله دوپری (۱۹۷۲:۷۵) بیان شده است. در این جا از سنگ چقماق، تیغ های داس، تیغ های دیگر، ممکن حکگر، تیغ های برنده برای تراشه سازی، تیغه گک های دیگر، اما، نی هندسی، یافت شده اند. این شرحی که دوپری داده است به دوران سفالگری نوسنگی همسو می باشد. ابزار های استخوانی شامل سوراخ گر، دسته هاون و سوزن ها می باشند. جانداران این ساحه، گوسپند، بز و گاو اهلی و ممکن اسپ می باشند، (دوپری، ۱۹۶۷: ۲۶، ۱۹۷۲: ۷۵). اما، ما هنوز بایست منتظر گزارش همه جانبه باشیم. دوپری (۱۹۶۷:۲۶) وجود ممکن تقالۀ لبلبو به حیث یک خوراک مهم را نیز به میان کشیده است.

شرح سفالگری به صورت کامل از سوی (دوپری و گلب، ۱۹۷۲:۳۳-۴، دوپری ۱۹۷۲:۷۵، ۱۹۶۷:۲۵) به دست نیست. یک نوع سفال را به حیث سفال نرم شرح شده است که همانندی با سفالگری نوسنگی دارد و دیگری سفال خاکستری سخت که به صورت به تر، نسبت به سفالگری نوسنگی، آتشکاری شده است با نقش های خط کژ و مژ در زیر گردن (دوپری، ۱۹۶۷: ۲۶، ۱۹۷۲: ۷۵). هر دو نوع، به دسته ماده های درشت که حرارت داده شد اند مانند سنگ گچ، صخره های شکسته و یا سنگچل یا توته های بیکار. کوزه ها به وسیله دور دادن گل، بالا نمودن کناره ها به وسیله دست و شکل دهی که ممکن از چرخ آهسته و یا دور دادن ساده کناره ها کار گرفته باشند، ساخته شده اند. گردن کوزه های جدا ساخته شده و بعد به خود کوزه پیوند داده می شده است. کوزه ها سطح هموار داشته اند اما، نشانه هایی از لشمساز یا خود لشمی، شستن، نقش یا صیقل در آن ها دیده نمی شوند. در کنار خط های کژ و مژ که ذکر شدند، تنها در یک مورد می توان از ، ، چیز دکمه مانند آرایشی، نام گرفت. (دوپری و گلب، ۱۹۷۲:۳۴)، دوپری (۱۹۷۲:۷۵) یادداشت نموده اند که چند تا سفالی که نشانه هایی از فشار سبد دارند، دیده شده اند، اما، ممکن به فن تولید پیوند داشته باشد تا آرایشی. بخش زیاد کوزه ها کُره یی بوده با زیر هموار و یا ممکن گرداگرد. البته شکل های زیر کوزه های نیز ثبت شده اند.

بخش زیاد این ساحه به پایان هزارۀ ششم پیش از عیسا که می توان آن را دوران برونز خواند، تعلق دارد. به این گونه یکی از اولین تاریخ هایی در مورد این دوران هست که ثبت شده و باید به دور اهلی سازی گاو و خر همراه باشد. هرگاه ساحه دیگری کشف گردد، کار مهمی هست. تا آن گاهی که به آگاهی های بیش تری چی از شمال و جنوب افغانستان به دست بیاوریم، این رقم در صدر قرار دارد. تا حال ما چی در شمال و چی هم در جنوب به حضور فلزهای بیش از یک و نیم هزاره دست نیافته ایم. از آن جایی که یافته های سفالی به صورت دقیق دسته بندی نشده اند، نمی توان از یک فرهنگ معین با استفاده از اثر های غار مار، سخن زد.

افغانستان جنوبی

تا حال آگاهی ما در این مورد از سه ساحه به دست آمده اند: موندیگگ، (کاسال، ۱۹۶۱)، ده مورزی غوندی - تپه ده مورزی - (دوپری، ۱۹۶۳) و سید قلعه تپه - تپه قلعه سید - فیرسرویس، ۱۹۵۶)، (شفر، ۱۹۷۱، ۱۹۷۲) و سه ساحه مورد کاوش در سیستان (فیرسرویس، ۱۹۵۶، هاموند Hammond، ۱۹۷۰، دالس، ۱۹۷۲). با همه محدودیت ها، اندازه نمونه های کافی هست که بگوییم، جنوب افغانستان ساحه بسیار مهم برای درک انتقال به دوران لایه بندی همبدهای اجتماعی و هم چنان وارد نمودن اثر همه جانبه فرهنگی بر همسایگان می باشد. موندیگگ، برای زمان های دراز از اهمیت بالایی در این ساحه میان فلات غربی ایران و وادی سند، برخوردار بوده است. کاوش های جدیدی در تپه یحیا (لمبرگ - کارلوسکی، ۱۹۷۰) و شهر سوخته (توسی، ۱۹۶۹) نقش بسیار مهمی در آگاهی ما در این ساحه بزرگ داشته است. هم چنان ساحه های یاد شده در جریان پیوند و رابطه با موندیگگ، اهمیت زیادی را نصیب شده اند. آگاهی از موندیگگ و ساحه های نزدیک چون ده مورزی غوندی - تپه ده موزی (بعد ده مورزی) و سید قلعه تپه (بعد سید قلعه) اطلاع های زیادی را در مورد روند فرهنگی که ساحه بلوچستان و وادی سند و بالاتر آسیای مرکزی شوروی و شرق ایران را با هم پیوند می دهد، برای ما فراهم می نمایند.

دلیل ها و واقعیت های جغرافیایی

در ساحه موندیگگ، یک سلسله پشته هایی که در بخش کوهستانی در ۵۵ ک.م. شمال غرب کندهار مدرن قرار دارند، یافت شده اند. این ها در بالای سرانزیری دریای کشک نخود که تا حدودی با رود ارغنداب که از غرب کندهار می گذرد، متساوی سیر می نماید، قرار دارند. دریای کشک نخود، به سوی جنوب غرب جریان می یابد و در ۱۱۰ ک.م جنوب غرب کندهار به آن می پیوندد. این ساحه مانند بخش زیاد افغانستان خشک است. ارغنداب، از شمال به جنوب جریان می یابد تا این که از کندهار می گذرد و به سوی غرب روان شده در ۱۳۰ ک.م. جنوب غرب کندهار در حصه بست به هلمند می پیوندد. هلمند بعد به سوی جنوب و غرب و بعد شمال سیر نموده تا به دلدلزاری که اکنون به شدت خشک است، و در سیستان، در مرز با ایران قرار دارد، ختم می شود. در این بخش افغانستان، از دید پیش از تاریخ، کاوش کمی صورت گرفته است. پیش از آن که دریای ارغنداب - هلمند به جنوب غرب دور بخورد، آن ها ساحه کشت و زراعت بخش شمال را از دشت ریگستان، جدا می سازند. آن گاهی که هلمند به مسیر جنوب غرب سیر نماید، از یک بخش خشک ترین ساحه دنیا می گذرد. به درستی می توان گفت که هلمند یگانه

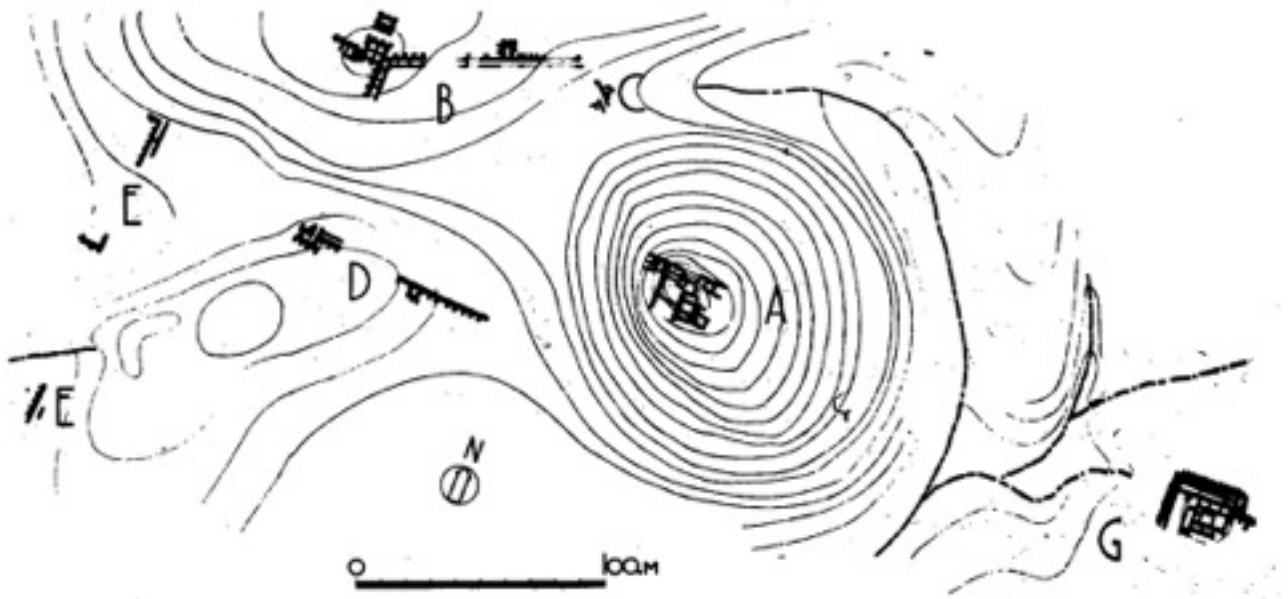
دریای تمام سال و همیشگی است که میان دریا های دجله - فرات و وادی سند قرار دارد. از این رو اهمیت و نقش آن را در رشد فرهنگ زمان پیش از تاریخ، نباید از نظر دور داشت. (برای بررسی درست محیط این ساحه نگاهی به فیرسرویس، ۱۹۶۱، دوپری، ۱۹۷۳ : ۱-۵۴)، نمود. حضور موندیگک، در میان این دریا ها، نقش مهم را در آگاهی از روند فرهنگی که در این ساحه پژواک یافته است، می سازد.

همین گونه وضع را می توان در مورد ساحه های ده مورزی و سید قلعه که هر دو در ساحه ۳۰ ک.م. کندهار قرار دارند و در ۱۰۰ ک.م. جنوب غرب موندیگک، در ساحه خیزآبایی که دریای ارغنداب را از رود ترنک جدا نموده است، نیز دید. دریای ترنک در خط تساوی با ارغنداب سیر نموده و به دوری Dori، جنوب این بخش جریان می یابد. دوری، به نوبت به سوی غرب روان می گردد تا در ۷۰ ک.م. جنوب غرب به کندهار بپیوندد. همسویی و نزدیکی در شبکه این دریا ها، به شدت در بخش درک جنوب افغانستان و ساحه های زمان پیش از تاریخ، از اهمیت برخوردار است.

موندیگک

کاوش های کاسال در موندیگک، (شکل های ۵، ۳-۴، ۳) هنوز هم به حیث مهم ترین تلاش های بررسیگرانه در مورد دوران های پسینه پیش از تاریخ شمرده می شود. در موندیگک، در میان سال های ۱۹۵۰، هیت باستانشناسی فرانسه یی در افغانستان، به یک سلسله کاوش های گسترده یی در این ساحه دست زدند. این کاوش ها هفت بخش مشخص دوره های زیست را در این جا شناسایی نمودند که پنج تای اول مورد توجه ما در این جا هستند. از دید زمانبندی این امر سه هزار سال را در بر می گیرد که از آغاز هزاره چهارم تا هزاره دوم پیش از عیسا ادامه داشته است. در جریان این زمان، موندیگک، از یک دهکده کوچک زراعتی (دور اول تا سوم) به مرکز شهر مهم (دور چهارم و پنجم) بدل شده و بعد در عصر و دوران آهن متروک گردید. دور سکونت کامل تنها در تل و بلندی الف (شکل سوم، ۵) وجود داشته، اما در دوران شهری شدن، چندین بخش دیگر پشته های نزدیک به وسیله باشنده گان تصرف شده و یا به ساختار عمومی، بدل شده اند. این را باید یادآور شد که هرگاه از این کاوش ها آگاهی بیش تری به دست می آمد، در آن صورت رقم ها به مقدار بیش تری در دسترس ما قرار می گرفتند. رقم های به دست نیامده در گزارش های ساحه ها در این بخش، حلقه گمشده یی را در مورد جهان گذشته و اکنون می سازند. از گزارش های به دست آمده در موندیگک، همین اکنون ۱۵ سال و از کاوش ها بیش از ۲۰ سال می گذرد و از کاوش های کاسال، مدت بیش تری. - البته به باورم اگر آغاز کاوش ها باستانشناسی را در دهه پنجاه سده بیستم در نظر بگیریم، تا حال نزدیک به هفتاد سال می گذرد. این را هم نباید فراموش نمود که

پس از ۱۹۷۰، کار کاوش جدی بنابر دگرگونی های سیاسی، سیر نزولی یافت. این حال و وضع تا ۲۰۰۱، ادامه یافت. طرزی - با در نظر داشت این محدودیت ها، بحث روی اثر های موندیگک، در این جا صورت گرفته است.



شکل سوم ۵: موندیگک: طرح عمومی برج و باروها و ساختمان در مرحله چارم. (کاسال، ۱۹۶۱).

چینه، لایه بندی و بنایی یا معماری

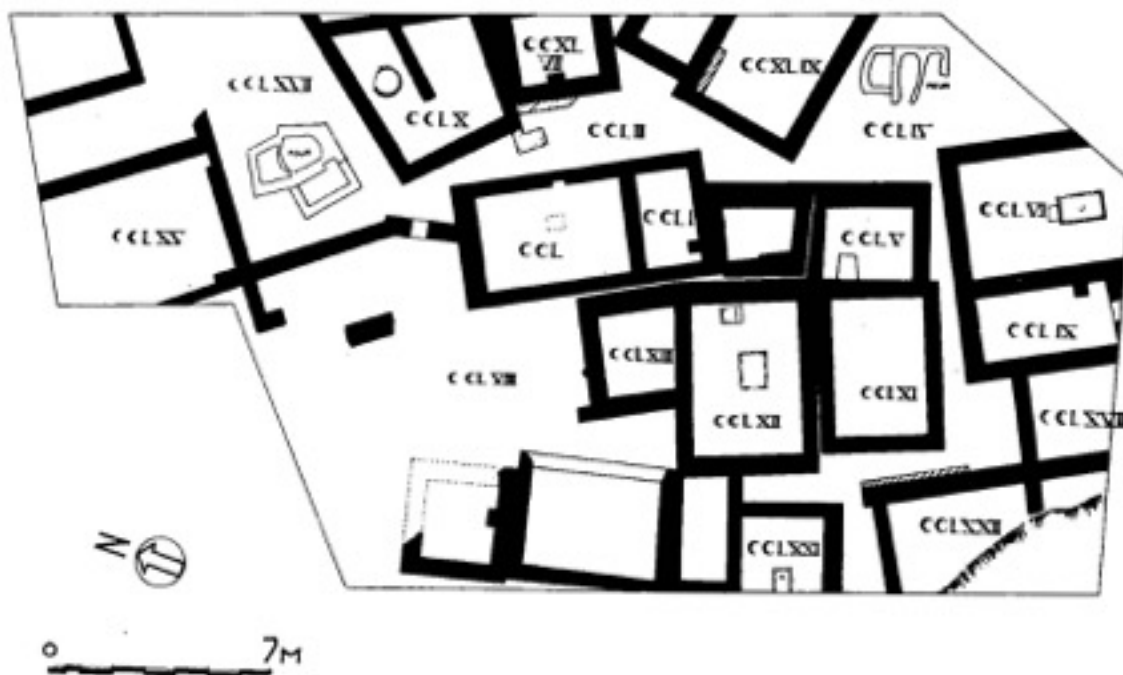
تصرف و اسکان اولی در موندیگک، مرحله اول، به پنج زیردوره (اول ۱ تا اول ۵)، تقسیم می گردد. این رده بندی بر اساس پیوند میان سنجه های ساختاری و فرهنگی صورت گرفته اند. از آن جایی که تمام نمونه ها از یک ذخیره گاه کوچک ده متر در ۶ متر به دست آمده اند، مرحله ۱ تا ۳، به شدت با کمبود داده ها، رو به روست. از سوی دیگر، کاوش در هر سه دوره در این جا، از ژرفای یک و نیم متر ذخیره گاه بیش تر نیست. دوره چارم و پنجم، از گسترده گی بیش تری، ۲۹ متر در ۱۸ متر و ذخیره گاهی بیش تر از ۲.۵ متر برخوردار هست و از این رو می توان گفت که بیش تر مکمل اند. دوره اول و بخش زیاد دوم، به صورت مستقیم بر زمین بکر و دست نخورده یی بنا یافته اند، در حالی که دوره سوم تا پنجم، بر بالای یک دیگر با فشار ساخته و یا تحمیل شده اند.

دوره اول و دوم فاقد کدام بازمانده های معماری اند. لایه بندی آن ها تنها بر اساس دگرگونی خاک و ابزار های دستساز در آن ها دسته بندی شده اند. کاسال به امکان وجود ساختار خیمه مانندی به این مرحله اشاره می نماید ولی شاهد هایی را که ارایه می نماید، چندان قابل قبول نیستند. اولین ساختار موقتی یا دائمی در دوره سوم دیده

می شود که از دو دیوار پخسه یی ساخته شده اند. ساختار پخسه یی یک شیوه معماری هست که ، ، خمیر ، ، ساختمان از ترکیب گل و به صورت معمول گاه، که در هوای آزاد، حرارت داده می شود، جور می گردد. این مخلوط بعد در بلندی کم تر از یک متر ساخته می شود و بعد می گذارند تا خشک گردد. آن گاه که خشک شد، گل دیگر را بر بالایش قرار می دهند و این کار را تا زمانی که به بلندی مورد نیاز برسد، ادامه می دهند.

اولین ساکنان در ساختمان خشت گلی در دوره ۴ و ۵ می زیسته اند. ساختار دوره ۴، دارای اتاق های یگانه به شکل مستطیل با اندازه های گونه گون می باشد. دو بخشی که به صورت کامل کاوش در آن ها صورت گرفته اند، با مقایسه با بخش هایی که در آن ها کاوش کامل اجرا نشده است، به اندازه ۳ در ۲ متر بوده و کوچک اند. دیوار ها به صورت یک خشتی و یا دو خشتی که بسیار درشت و کلفت اند، ساخته شده و دو ساختار کامل دارای راه خروج می باشند. در بسیاری از ساختمان ها دیوار ها، از داخل و خارج به وسیله مواد تقویتگر، محکم شده اند. شکل مستطیل، تنور های داخلی یا اجاق های در هر سه بخش وجود دارند. این خصوصیت و شاخصه با استفاده از پخسه و چند سانتی متر بلند تر از سطح زمین ساخته شده اند. آگاهی ما از دوره چارم به سبب این که با ساختمان مرحله پنجم، جریانش به هم خورده است، نا مکمل است.

با دوره پنجم دگرگونی جالبی در فن ساختمان (شکل سوم ۶ الف) رخ می دهد. در این بخش با حضور تهدابی از پسخه، در برخی مورد ها همراه با سنگ ها، پایین محل زیست (زیر دیوار)، ویژه گی می یابد که در محک سازی دیوار ها نقش مهمی بازی می نمایند. ساخت خانه ها همچنان به شکل مستطیل ادامه دارد و سه تایش دارای دیوار جدا سازی داخلی اند که برای رفت و آمد از یک خانه به دیگری، دربی هم دارند. دسترسی به داخل ساختمان از راه دروازه جانبی صورت می گرفته است. اما، برخی از ساختمان ها و تعمیر ها دارای چنین دروازه یی نبوده و نمایانگر این واقعیت است که داخل شدن از راه بالایی و یا بام اجرا می شده است. در این جا دو نمونه تنورهای مستطیل ثبت شده اند.



شکل سوم: ۶ (پ): موندیگک الف، نقشه ساختمان ها، دو ۳ ب.

جالب تر از همه حضور دو تنور بزرگ از خشت خام و پخسه می باشد که شکل U را دارا می باشند که در ساحه روباز بیرونی ساخته شده اند. آزمایش این تنور ها نشان می دهد که در آن درجه حرارت میان ۶۰۰ تا ۱۰۰۰، درجه سانتیگراد می رسیده است. جای این تنور ها در یک فضای باز در بیرون قرار دارد، اما، نزدیک ساکنان است و از این رو ممکن که آغاز ساخت یک جای ویژه یی را برای کار خاص، نشان بدهد. از نمونه های محدود و کم، چنین به نظر می رسد که آغاز افزایش ساختار های بزرگ تری را که با دوره پنجم پیوند دارند، نیز نشانی می نماید. این افزایش تا سه چند را نشان می دهد (۹ متر در ۶ متر). دوره پنجم و مرحله یک، از دید قشر بندی یا چینه با ذخیره یی از نوع های گونه گون تکه پاره ها و بازمانده ها همراه هست و چنین به نظر می آید که این بخش برای مدتی زیستگاه نبوده است. گونه ساختار زیست که در مرحله اول ۴ تا ۵، شرح شد، نمونه یی را در بر می گیرد که تا مرحله پنجم ادامه یافته است. این را باید یاد نمود که کاسال به خاطری که نتوانسته میان این ها تفاوت دقیقی را نشان بدهد، زیرا مرحله بندی زمانی میان مرحله اول ۱ تا ۳، و اول ۴ تا ۵، را ننموده است، مورد انتقاد قرار گرفته است. (به صورت نمونه فیرسرویس، ۱۹۷۱: ۱۲۷)، این امر بیش تر به سببی صورت گرفته است که شاهد های متفاوتی از دید معماری و سفالگری وجود داشته اند. مساله سفال ها، بعد تر مورد بحث قرار می گیرد، اما در مورد شاهد های معماری، گپ کاسال در مورد دوره واحدی درست است. از آن جایی که نمونه ها به شدت کم از مرحله اول ۱ تا ۳، با مقایسه مرحله اول ۴ تا ۵، یا مرحله های دیگر وجود دارند، نادرست

خواهد بود تا دست به تقسیمبندی لایه ها و چینه ها، بر اساس حضور و یا غیاب معماری ها، جدی زد.

مرحله دوم، نیز بر سه دوره دوم ۱ تا ۳، تقسیم شده است که خود بار دیگر به الف و ب، (شکل سوم ۶ ب - ت)، دسته بندی شده اند. دیوار ها از خشت خام، با تهداب زیرین که از پسخه پُر شده است و یا از بقایای دیوار دیگری از (مرحله اول ۵) برای محکمکاری بهره گرفته شده است، ساخته شده اند. تنها ساختار مستطیل شکل شناخته شده است، اما نی مانند مرحله اول، به دو اتاق که یکی کوچک تر از دیگری است، (دو متر در ۴، ۴ متر در برابر ۵، ۴ متر در ۶ متر) تقسیم شده اند و هر دو با دربی به هم پیوند دارند. در دوره های ۱ و ۲ بخش زیاد اتاق ها مخرج بیرونی دارند در حالی که در دوره ۳، تنها یک چنین مدخلی یافت شده است. در دیوار های داخلی و خارجی، چند تا کلکینچه و تاق دیده می شوند. یکی از شاخصه های این مرحله، متکاثف بودن بیش تر ساختار ها می باشند.

پنج تعمیر در مرحله دوم ۱، هم چنان دارای یک اجاق مستطیل داخلی مرکزی که بر زمین قرار دارد و از پسخه ساخته شده است، می باشد. با آن هم این اجاق ها در درون شان در بخش مرکزی چقوری برای آتش دارند. این امر تا پایان اسکان این ساحه، ادامه داشته است. یک ساختار واحدی یافت شده است که همان چقوری مستطیل را دارد، با پسخه ساخته شده است و با خاکستر و توته ریزه های باقیمانده پُر گردیده و بخش زیاد زمین را در بر گرفته است. حضور این چقوری بیانگر وظیفه ویژه یی (ممکن آشپزی؟) به دوش داشته است. یک بخش باز و بزرگ را چنین پنداشته اند که ممکن آغیل رمه یی بوده باشد. آخر این که اتاق دیگری یک ساختار پسخه یی نیم دایره یی دارد که به یکی از دیوار های چسپیده است که ممکن گدام غله (?) بوده باشد.

در مرحله دوم، به تعداد مجموع ساختمان ها، با آن که فضای باز هم چنان باقیمانده، افزوده گردیده است. با آن هم، بدون شک که این ساحه باز به حیث آغیل جانداران به کار می رفته است، زیرا اکنون در آن دیوار جداگری ساخته شده است و دو تنور با اتاق های مستطیل شکل دارد. مجموع ساختمان های شمال از روی این که در آن چاهی (با قطر یک متر و ژرفای ۸ متر)، در خاک بکر شکل سوم ب و سوم، ۸ الف، کنده شده است. بخش بالایی چاه با پوش هشت ضلعی از خشت خام با بلندی یک متر پوشانیده می شده است، در حالی که دیوار داخلی چاه با پسخه پوش شده است. ساحه یی که چاه را از عمارت های نزدیک جدا می ساخت، در یک خط به وسیله جغله سنگ ها پوشانیده شده است. در بخش جنوبی چاه، یک فضای باز کوچک است که در آن یک تنور مستطیلی قرار دارد و چنین به نظر می آید که میان این دو ساختار پیوند کاری وجود داشته است. پیوند جالب دیگری در خط این امر هست که هر عمارت دور این بخش یک اجاق داخلی

داشته است. این ها نشان می دهد که این بخش از دید کار و بار از دیگران جدا بوده است.

مرحله دوم، ۳ الف، دچار چنین دگرگونی می شود که در آن تعداد عمارت ها کاهش می یابد و ساحه باز افزایش. تنها و به صورت روشن امکان یک دروازه بیرونی در دوره سوم الف دیده شده است و در ۳ ب، یافت نشده است. عدم وجود چنین راه خروجی، کاسال را بر آن واداشت که بگوید تا دیوار های عمارت نقش محکمگری را برای یک ساختار چوبی بالایی یا طبقه بالایی و دوم داشته اند، اما، اجاق های داخلی و زمین گلی ممکن این را نشان بدهد که راه دخول از بام بوده باشد. یک واقعیت دیگر در نظر گرفته نشده است و آن، جا به جایی اجاق های داخلی اند: در دوره ۳ الف، یگانه اتاق با اجاق داخلی همانی هست که راه خروجی نیز دارد. از میان سه اتاق دیگر با اجاق ها در ۳ ب، تنها یکی بدون شک دارای راه خروجی نیست (و این اجاق کمبود چقوری آتش دارد). از سوی دیگر، دیگر عمارت ها دارای اجاق ها به صورت دقیق و کامل کاوش نشده اند و از این رو یک راه بیرونی را نمی توان نادیده گرفت. نکته مهم دیگر این که به ندرت در مرحله های دیگر اتاق های بدون دروازه خروجی که اجاق داشته باشند، دیده شده است. به این گونه می توان نتیجه گرفت که اتاق های بدون راه خروجی غیر مسکون بوده و برای اجرای کار های ویژه یی، مانند گدام که دیگر نیازی به راه خروجی ندارند یا مورد پسند دیده نمی شدند، به کار می رفته اند. یک تنور بزرگ خشت خام مستطیل، با دو اتاقک هایی به شکل یو u، در فضای باز در دوره ۳ الف، ساخته شده است. از این تنور در دوره ۳ ب، با افزودن دو اتاق یو u شکل دیگر، که در ساحه باز در دوره سوم الف، ساخته شده بود، بهره گرفته می شده است. همانند این ساختار، یعنی تنوری با خشت خام و دارای سه اتاقک یو u شکل، در فضای باز دیگری در ۳ ب، نیز ساخته شده است. آخر این که یک حوض و کاسه دایره یی ویژه یی از پسرخه در داخل یکی از عمارت های ۳ ب، بنا یافته است.

دلیلی وجود ندارد که طرح کاسال را در مورد لایه بندی یا چینه بندی مرحله دوم، زیر پرسش برد. یکی از نشان های روشن، ادامه این امر در چارچوب رشد عمارت ها و ساختار ها در مرحله یک و دو مانند همه دسته بندی های فرهنگ مادی، وجود دارد. تصویر عمومی تداوم ساختاری نمایانگر این واقعیت هست که رشد نفوس و دگرگونی در نوع و گونه ساکنان یک دهکده، رخداد داده است. با آن هم، یک رشد مهم مرحله دوم، ممکن این باشد که تفاوت هایی میان کارکردهای یک ساحه و داخل یک نشیمنگاه، به میان آمده باشد.

باقیمانده ها در مرحله سوم با مرحله دوم به شدت در تضاد اند. این امر نشان می دهد که یک دوره ، ، شور، هیجان و گسترش،، که در برابر گندی و ، ، خفقان ،، مرحله دوم

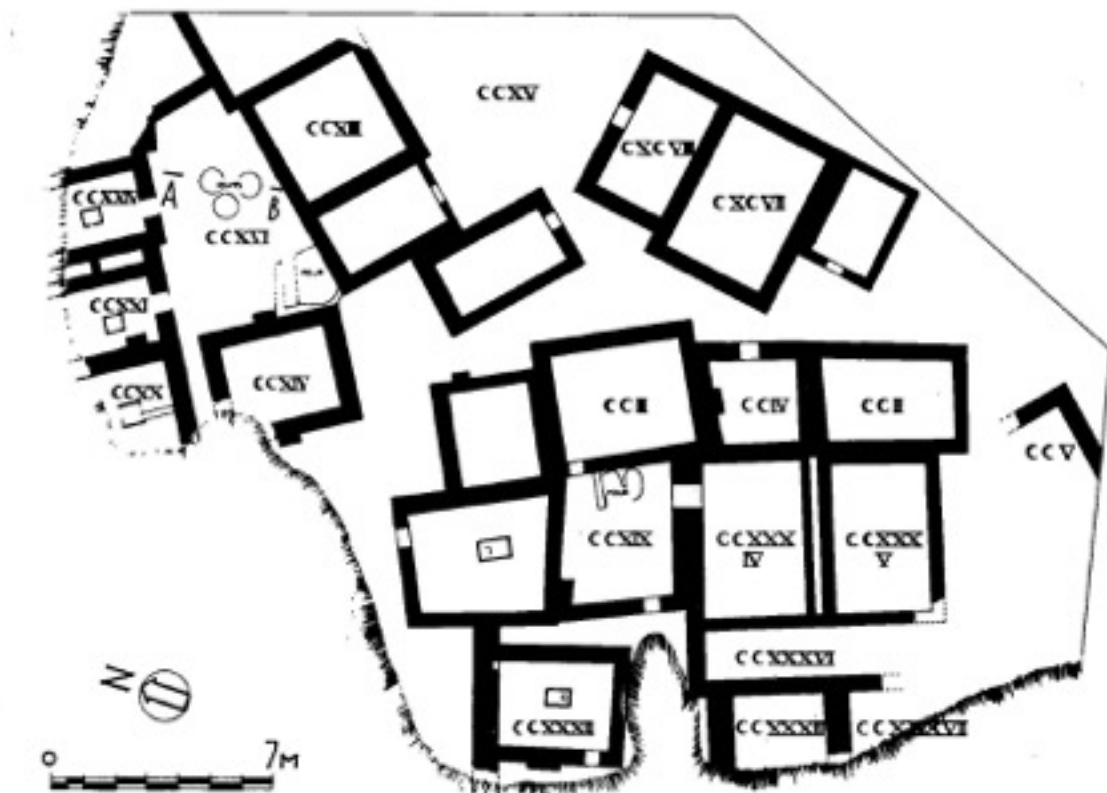
قرار دارد، در این جا رخ داده است. با آن که مرحله سوم شاهد برخی دگرگونی های مهم و جدی در فرهنگ مادی بوده است، اما، نشان می دهد که از دید لایه بندی و ساختمانی ادامه همان مرحله دوم است. کاسال مرحله سوم را به زیر بخش های یک تا شش دسته بندی نموده و هم چنان دور سوم ۶ را به الف، ب و ت، جدا ساخته است.

عمارت های مرحله سوم از دید به کارگیری خشت خام همانند مرحله یک و دو، است. با آن هم، آن گونه که در ساختار شکل پیشین دیده شد که عمارت ها دارای یک اتاق بزرگ و یک کوچک بودند، به ندرت تکرار می شوند). تنها یک نمونه در سوم ۱ و سوم ۶ (ت) دیده می شوند. در جریان کاوش های مرحله سوم، ما شاهد این هستیم که بر تعداد عمارت ها افزایش چشمگیری رخ می دهد. این امر بیانگر افزایش نفوس را می دهد، اما، باید این امر را در نظر گرفت که آیا همه این ساختمان ها ساکنانی داشته اند؟ ساختمان های مرحله سوم، ۱ تا ۵، گونه های زیاد دوباره سازی را مانند افزودن دیوار های دیگری، دگرگونی های داخلی و ترمیم را نشان می دهد). (شکل ۳ شماره ۷). دیوار ها در مرحله سوم ۲ تا ۵، مانند ساختمان های پیشین، زیرساخت محکم ندارند. در جریان مرحله سوم ما به چنان ساختمان هایی دست یافته ایم که دارای دیوار های مشترک، یا بسیار نزدیک به هم بوده اند. این امر ممکن یک واحد اجتماعی - اقتصادی را نشان بدهد. فضای باز میان این ساختمان های درهم پیچیده و انبوه، بسیار نادقیق اند که ممکن این واحد اجتماعی - اقتصادی به صورت نا منظم صورت گرفته است و یا بر اساس کدام روند فرهنگی به شدت بغرنج و پیچیده یی، شکل گرفته باشد. راه داخلی به این ساختمان ها یا از دروازه عقبی بوده و یا از پشت بام. جالب این هست که هر عمارتی که دارای اجاق داخلی اند، هم چنان دروازه های عقبی دارند. عمارت هایی بدون این چنین اجاق ها در این دید بسیار متغییر بوده اند.

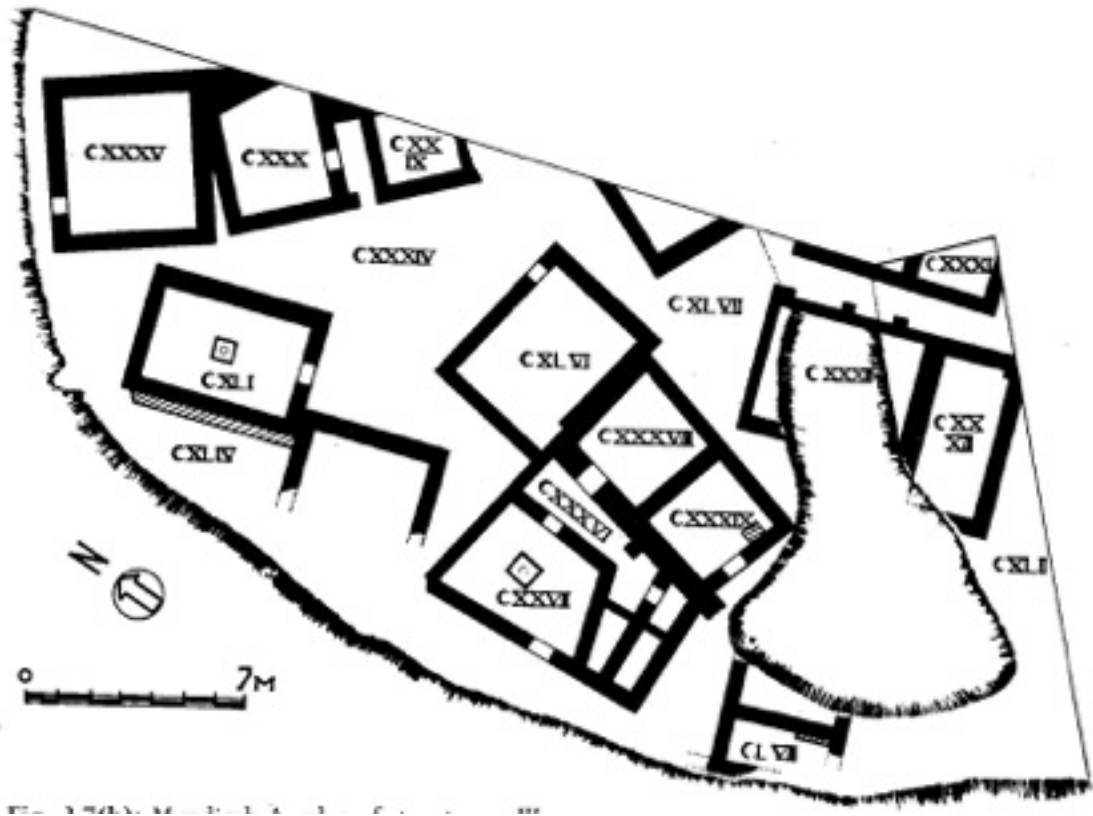
تنور های بزرگ مستطیل خشت خام، دارای چند تا اتاقک، برای آخرین بار در مرحله سوم، ۴، دیده شده اند. آن گونه که کاسال نظر دارد اگر این تنور های بزرگ گنبد دار که آخر از همه در این مرحله پدیدار شده اند، پیوندی با کوره های خشت پخته پزی دارند، ممکن ربطی با این دو واقعیت داشته باشد: رشد گونه هایی از هنر سفالگری در مرحله چارم همراه با ناپیدایی ، تنور های خشتپزی،، آن هم در محل مسکونی، سخن از تراکم صنعتی سازی این پدیده می زند. دوم، ناپیدایی آن ها در مرحله چارم، ممکن پیوندی به عملکرد خاصی باشد که به این مرحله به ثبت رسیده است.

یک عمارت مربعی در مرحله سوم ۱ و ۲، نشان می دهند که چی گونه بام های محکم ساخته شده اند. در درازی یک دیوار در بخش بالایی، یک تعداد اتاق های دیواری به شکل مثلث دیده شده اند که دارای برخی توته هایی از میله های چوبی اند. ممکن است که ستون های اساسی چوبی در بخش پایانی قرار داده شده و آن را با ستون کوچک بر

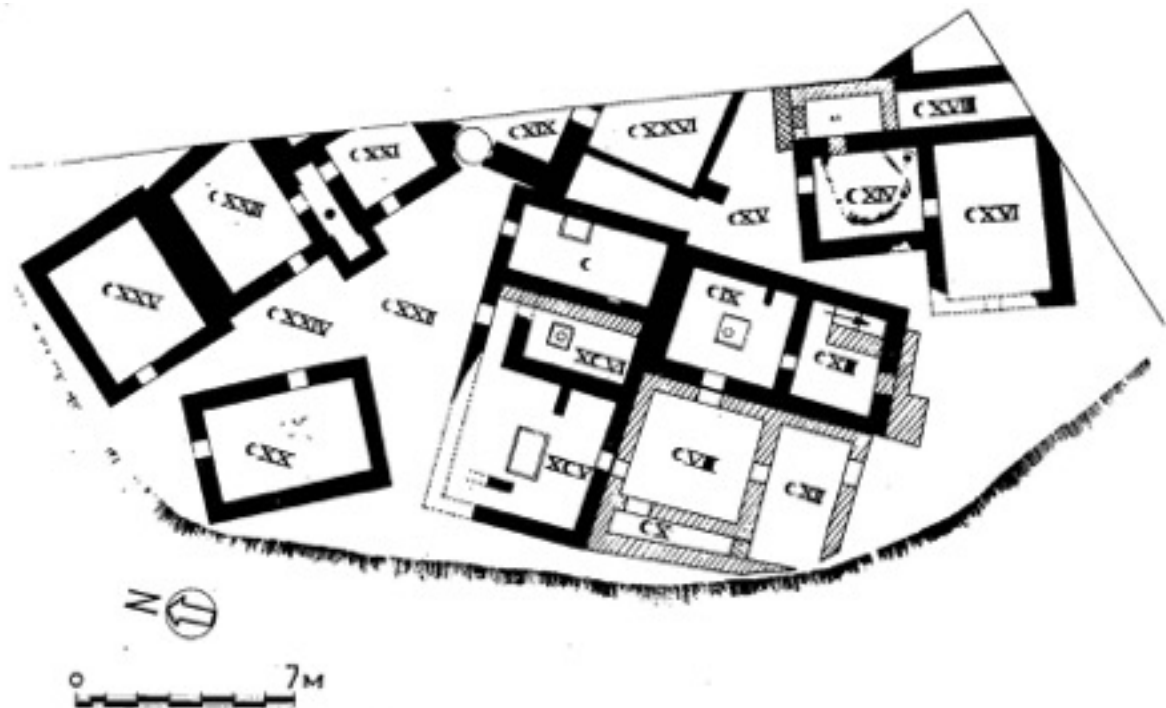
بالایش در آخرین بخش چوب، تا به آخر، محکم کرده باشند. چنین به نظر می آید که این تاق ها ستون چوبی را محکم نگه داشته باشند. بلندای این اتاق از یک متر و هفتاد سانتی که به مشکل می توان در آن تمام قد ایستاد، نیست. در مرحله سوم، کلکینچه ها مشاهده شده اند و در یک جای ، ، بادرو ، ، ی از خشت خام یافت شده است.



شکل سوم: ۷ (الف): موندیگک الف، نقشه ساختمان ها، سوم ۲.



شکل سوم: ۷ (ب): موندیگک الف، نقشه ساختمان ها، سوم ۵.



شکل سوم: ۷ (پ): موندیگک الف، نقشه ساختمان ها، سوم ۶ الف.

سه چاه، یا سه بخش ساختمانی یک چاه، در مرحله دوم ۲، یافت شده است). شکل ۳ و ۷ الف). با تفاوت از چاه مرحله دوم، این چاه ها یک چقوری دایره یی ساده اند که بر زمین بکر کنده شده اند. با آن هم، خلاف چاه پیشین، این چاه ها در حویلی قرار دارد که به وسیله عمارت ها احاطه شده اند. یک تنور خشت خام دارای اتاقک های زیاد، نیز در همین احاطه وجود داشته است. خصوصیت های ساختاری جالب دیگری که در مرحله سوم، دیده شده اند: یک پایه مرکزی از خشت آتش دیده در داخل اتاق سوم ۳، و چوکی که در تمام سه دیوار در اتاق سوم ۴، کشیده شده است.

یکی از مهم ترین خصوصیت های مرحله سوم ۴، ساختن برنده حفاظتی دیوار در جنوب غرب است. دیوار از توته های بزرگ گل آتش دیده ساخته شده است و ساحه پشت دیوار پرکاری شده است. کاسال به این باور هست که این کار برای دسترسی به فضای بیش تری برای ساخت بنا های دیگر هست. اما، هنوز کارکرد اصلی این دیوار باید روشن گردد، با آن که حضورش ممکن نقش مهمی بر رشد و انکشاف مرحله چارم، داشته باشد. مرحله سوم ۶. از نگاه لایه و چینه بندی، به وسیله هموار سازی قصدی سطحی که از عمارت های سوم ۵، باقی مانده بود، تمیز گردید. هم چنان پایان مرحله سوم ۶، باز هم به صورت قصدی برای زمینه سازی ساختار مرحله چارم، هموار ساخته شده است. تصرف اولی مرحله سوم ۶ الف، کمی با مرحله های اولی سوم (شکل سوم ۷ پ) تفاوت دارد. بسیاری از عمارت ها زمین داخلی به اندازه ۲۵ سانتی، از بخش های دیگر، پایین تر از سطح جای های بود و باش بوده اند. نمونه های ، ، مدخل ، ، کامل که بسیار کوچک بوده اند: کم تر از یک متر بلندا داشته اند. بنای دیگری در سوم ۶ الف، چقوری درازی که در بخش داخلی حفر شده است، دارد. در بخش غربی این بنا، گورستان کوچکی قرار دارد که از خشت های آتش دیده ساخته شده و تنها یک فرد را در بر دارد. دو دیوار این قبر، خلاف این شیوه بوده و در آن یک مدخل پر شده است. مدخل گور نیز با دیوار دیگر که رو به روی مدخل بنا شده است، نیز بسته گردیده است. در آن تنها یک کوزه سفالی که با قبر پیوند داشته است، یافت گردید، اما، در بیرون قبر یگانه نمونه تبر و تیشه برونزی در موندیگگ به دست آمدند. این یگانه قبری در موندیگگ هست که در جای مسکونی دیده شده است و می تواند پیوند لایه یی را با قبر های دیگر در پشته های دورادور نشان بدهد.

در پشته پ، دو گروه قبر های کنار هم در زیر ساختمان های مرحله چارم، ردیابی شده اند. قدیم ترین (ممکن پیش تر از مرحله سوم ۶) دارای یگانه گورستانی هست که در آن پای جسد ها به زنج آنان چسپانده شده است و چقوری ها به صورت بی نظم بر زمین بکر کنده شده اند. در این گورستان ها، در مرحله های اولی، مواد مشخصی یافت نشده اند، اما، چیز هایی که در این گورستان ها باقی مانده اند، تعداد کم ابزاری اند که از

سنگ چقماق ساخته شده اند. البته یک گردنبدی از دندان گاو، و هم چنان یک گردبند با تنها یک مهره نیز به دست آمده اند. گروه بعدی (؟) گورستان ها به شکل گنبد مانند، آن گونه که در سوم ۶، (شکل سوم ۸ ب) دیده شده بودند، ادامه دارد. این اتاقک ها مستطیل بوده و از خشت پخته ساخته شده اند. اول گل زمین، خوب با لگد سخت شده و بعد دیوار های خشتی برپا می گردیده اند. شکل مسلط این بخش دارای قبر های چند گانه که در آن ها چند جسد مانند سرداب گذاشته می شدند، بوده است و البته تعداد کمی قبر های دارای یک جسد نیز یافت شده اند. کاسه های سر با دقت در یک رسته در یکی از دیوار ها جا به جای می شدند، در حالی که بخش های دیگر سکلت در داخل سردابه به صورت تیت و پراکنده انداخته می گردیدند. تنها به صورت شاز دست و پای مفصلدار، یافت شده اند. چنین به نظر می آید که جمجمه ها از تن کنده می شدند، در حالی که گوشت بقیه جسد یا توته توته می شد و یا این که به شیوه یی گوشت از آن بریده شده، و در روز های بعد به گور اصلی گذاشته می شدند. تنها در یک مورد بقیه یک بره یافت شده که به همان شیوه در در قبر نگهداری شده است. در کنار چند ظرف تزیین یافته، به جز گردبند ها، چند تا مهره های آبی و سپید، از دیگر سامان گور خبری نیست. در این جا نمی توان نشانه یی از تفاوت موقعیت اجتماعی، به جز خود گورستان، دید. با اندوه که اندازه کاوش در پشته پ، بسیار محدود بوده است. اما، این امر قابل توجه است که پشته پ، یگانه تپه یی در موندیگک که در کنار پشته الف است که ماده هایی دارد که می توان به رقم هایی در پیش از مرحله چارم، دست یافت. این جای متمرکز و دور از تپه الف، ممکن نمایشگر این واقعیت باشد که این ساحه به صورت ویژه یی برای به خاکسپاری مرده گان جدا ساخته شده است. در این صورت نماد مهم پیشرفت در این زمان، شمرده می شود.

مرحله سوم ۶ ب، تعداد کمی تعمیر دارد و چنین به نظر می آید که مرکزی برای اتاق هایی در یک رده بوده اند. با آن هم، چند دیوار جدا و ایستاده که به سمت شرق راه باز می کرده اند، یافت شدند. برخی از این ساختمان ها با خشت آتش دیده در جریان فعالیت های ساختمانی در مرحله چارم، پُر شده اند. بسیاری از ساختمان ها نشانگر آخرین سکونت در مرحله سوم ۶ پ، می باشد که یک نمونه حضور ساختار مستطیل که به یک اتاق بزرگ و کوچک تقسیم شده است، می باشد. این آخرین جای سکونت، چند بار دچار دگرگونی ها و دوباره سازی شده است که ویژه گی اش، راه یافتن فضای باز در چار سوی بخش های ساختمان ها، می باشد. بعد از مرحله سوم ۶ پ، ما شاهد دگرگونی های آشکار در کاربرد ساختار هایی هستیم که در پشته الف، رخ داده است. از مرحله یک تا مرحله سوم ۶ پ، برداشت عمومی این هست یکی از این ساختار ها و کثافت های بازمانده نشان می دهد که فعالیت های همه جانبه یی که مورد نیاز زنده گی

کشتگری ساکن بوده اند، صورت گرفته است. با آن هم، بعد از مرحله سوم یک تصویر دیگری قد بلند نمود.

بر تپه الف، مرحله سوم ۶، ساختمان‌ها برای استفاده از زمینش به خاطر برپایی عمارتی که دگرگونی مهمی را از سنت معماری قبلی دارد، هموار ساخته شده است. شیوه ساخت این عمارت نشان می‌دهد که با بخش ویژه اجتماعی یا کارکرد مشخص پیوند داشته است. هم‌چنان، این امر مهم هست که در هنگام مرحله چارم، زمین‌های جدیدی در این ساحه افزوده شده است. این بخش‌های شامل تپه‌های ب، ت، ث، ج، چ، ح و خ می‌باشند. (شکل ۳ بخش ۵). با اندوه که همین ساختار مرحله چارم به شدت به وسیله دگرگونی‌های آب و هوا و به ویژه باد، در این ساحه، خراب شده است، اما، خوشبختانه این که بخش زیاد آن به وسیله خشت پخته، نی خام ساخته شده بودند، در غیر آن به صورت کامل از میان می‌رفتند. مشکل دیگر، نبود جدا سازی لایه‌های میان ساختمان‌های مهم می‌باشد. کاسال، میان ساختمان‌ها بر اساس پیوند آن‌ها با سفالگری هم‌زمانی قایل هست. در این خط مرحله چارم به سه زیر بخش مهم (چار ۱ تا ۳) دسته بندی شده است. اولی یکی از مهم‌ترین و حتا بی‌جوهره‌ترین بخش در افغانستان پیش از تاریخ است.



شکل سوم ۸ (الف): موندیگک تپه الف، دوم، بخش شمالی کاوش شده سطح دوم ۲ که چاه را در مرکز نشان می‌دهد.



شکل سوم ۸ (ب): موندیگک، تپه پ، گورستان، جایگاه استخوان های پ ۲۷.

مرحله چار که کاسال آن را ، دوران کاخ ،، نامیده است به وسیله ساختمان بزرگ که می توان آن را یک اثر یادگار بزرگ خواند و شامل دیوار های بسته می باشد، از برجستگی ویژه یی برخوردار می باشد). شکل سوم ۹ تا سوم ۱۳). این ، قصر،، یک ساختمان به گونه یادبودی هست که که نیم ستون ها بر تپه الف، قرار دارد و مرحله های گونه گون دوباره سازی را دیده است. اما، شاهد کم تری وجود دارد که نشان بدهد این ساختمان یک ، قصر،، بوده است. اما، این را نمی توان رد نمود که این یک ساختمان ، یادگاری،، بوده است که با مقایسه ساختمان های همعصر به شدت فرق دارد. این امر را در هیچ ساختار های پیش تر و همعصرش دیده نمی توانیم. از این رو، از دید فرهنگی در جایگاه مهمی قرار دارد. آن گاه می شود که واژه ، قصر ،، در این مورد به کار برد که بتوان به درجه معینی نشانه هایی از یک سازمان سیاسی را دریافت نمود که تا کنون چنین چیزی را نمی توان رد یابی نمود.

این ساختار مهم در بلند ترین نقطه تپه الف، قرار دارد. در آن گاهی که این عمارت بنا یافته هست، چنین به نظر می آید که تپه الف، با ۱۱ متر بلندی که در نتیجه سکونت پیشین در این جا و دورادور دیوار برنده اش (!) که در مرحله سوم، شکل گرفته بود، در وضع مسلط بر دیگر بخش ها قرار داشته است. از بالای تپه می شد که نی تنها ساحه ساختمان های دیگر را دید، بل می توانستند تا حویلی ها و احاطه های را هم چشم زد. برنامه اول ساختمان کم از کم سه بار دوباره سازی شده که آخرین، مهم ترینش می

باشد. تا هنگام آخرین ساختمان، عمارت شمال دیوار ستوندار دور از دیگر بناها بوده که به همین دلیل از آن می توانستند ساحه دور را چشم زد. با آن که تنها دیوار شمالی با دیوار ستوندار شرقی - غربی باقیمانده است (شکل سوم ۶ شکل سوم ۱۳ ب) امکان دارد که چنین دیوار ستوندار به بخش های دیگری هم وجود داشته است. با آن که تنها مدخل باقیمانده در دیوار شمال قرار دارد، نمی توان از وجود مدخل های دیگر منکر شد. چنین به نظر می آید که ساختار دیوار های بیرونی به وسیله چار جهت اصلی، قطب نما، راست ساخته شده باشد، اما، این امر، در مورد دیوار های داخلی نمی تواند صدق نماید. ما کاربرد راست سازی به وسیله نوک جهت یابی را در بنا های مرحله پنجم، به جز یک بخش دیوار دراز که کمی به سوی زاویه شمال شرق منحرف شده است، نیز دیده می توانیم. سمت و سویی که در ساختمان های ، ، کاخ، ، و ، ، معبد ، ، کاسال، وجود دارند، در همان خط شرق - غرب، متوازی با دیوار های بسته، رد یابی شده است. بدون شک این گونه همردیفی تصادفی بوده است.

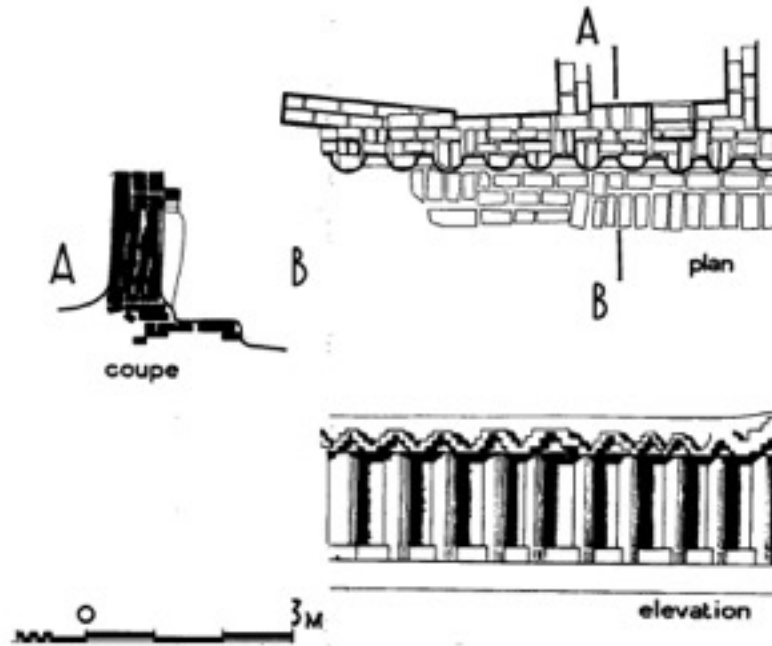
اساسی ترین توجه در این ساختمان بر دیوار های داخلی که بخشی از دیوار ستوندار می باشد و تنها بخش شمالی اش باقی مانده، صورت گرفته است. ستون ها مانند خود دیوار از خشت پخته ساخته شده، اما بخش داخلی ستون ها پلاستر شده و با رنگ سپید، رنگمالی گردیده است و بالایش خشتی که نوک مثلثش بیرون مانده، پوش شده است. (شکل سوم ۹ الف). دیواری که باقیمانده است سه متر بلندی دارد و در اصل بلندتر بوده است. در بخش شمالی دیوار پیاده رو پُرپهن خشتی کشیده شده است. جنوب دیوار که گاهی به دیوار چسپیده است، تعداد کم بنا های مسکونی مستطیل (؟)، به شکلی که در مرحله های پیشین توضیح داده شد، وجود داشته اند. دخول به این بنا ها از راه زینه داری که به صورت مستقیم به ، ، حویلی ، ، یا از راه مدخل دیگری که باز هم به صورت راست به یکی از همان اتاق های کوچک داخلی، باز می شده است، اجرا می شده است. سکونت های داخلی، تفاوت چندانی با آن چي در مرحله سوم ۶، وجود داشته است، ندارند. در این خط استثنا همانا کار سر و ساماندهی است که دیوار ستوندار و ، ، حویلی ، ، که به شکل نامنظمی، آراسته شده اند، بر آنان تحمیل نموده است. اولین دو عمارت، (چار ۱ الف - ب) به صورت کامل در خدمت ساختمان های داخلی اند. دوباره سازی های پیهم، به تحکیم اتاق های و لُک شدن دیوار های منجر شده اند. (شکل سوم، ۱۰ الف) بخش شمالی ساختمان حویلی بزرگ به اتاق های متعدد تقسیم شده است که با حضور دو دیوار اضافی، که با دیوار ستوندار عمودی اند، تشخیص می گردند. این بنا های جدید و هم چنان فعالیت های ساکنان با وجود تنورها، آبروها، تاق های دارای چراغ تیلی و کم از کم یک آشپزخانه در این ساحه روشن می گردد. خلاف عمارت سوم

دوباره سازی شده،، چارم ۱پ، حکایت از دگرگونی مهمی فعالیت را در این مجموعه عمارت ها، می نماید.

هنگام مرحله پنجم ۱پ، در شمال دیوار ستوندار، بنا های نو و مهم ساخته شده اند. این شکل دارا سازی عمارت های مستطیل به شدت سدی در برابر دید آن زمان ساکنان دیوار ستوندار، می سازد. از سوی دیگر عمارت های دو سوی دیوار ستوندار، هیچ پیوندی با فعالیت های ساکنان ندارند. این عمارت های نو، هیچ خصوصیت داخلی را آن گونه که گذشتگان نشان می دادند، ندارند و به صورت نمونه در یک اتاق مقدار نا متناسب کاسه هایی از سنگ رخام و ناوک های برونزی کوت شده اند. زینه هایی که در برخی عمارت ها وجود دارند نشان می دهند که این جا منزل دومی داشته اند و یا این که دسترسی به و از بام، اهمیت زیادی داشته است. دیوار ستوندار قبلی هنوز هم مورد استفاده قرار داشت است، اما، بسیاری از بنا های واقع در جنوبش با خشت پخته در جریان ساختمان صفا یی که در گذشته به مدخلی منتهی می شده، پُر گردیده است. پنج متر در عقب و موازی با دیوار کهنه، یک دیوار ستوندار نو ساخته شده است. ساخت دیوار ستوندار نو و بلندتر، ممکن است به اهمیت برنده تپه الف، افزوده باشد. بر صفا و سکو چند قلم رنگ سپید و هم چنان سرخ بر پلاستر زده شده اند. یک تهداب چقور برای بنای این دیوار نو کنده شده است (این امر میان چارم ۲الف - ب، صورت گرفته است) و بعد با سنگ های بزرگ، پس از ساخت دیوار، پُر شده اند. بنا هایی که در جنوب این دیوار نو قرار دارند دیگر به صورت نامنظم نبوده ولی تابع اندازه اتاق ها بوده است. (شکل سوم ۱۰الف). این اتاق ها به شدت کوچک و عاری از هر گونه دگرگونی های داخلی اند. از بخش های باقیمانده دیوار چنین بر می آید که بسیار بلند نبوده و مورد استفاده ساکنان، کم تر قرار می گرفته است. زمین این واحد های ساختمانی با دقت پُر و هموار شده اند. با اندوه که این بنا های اخیر به شدت از میان رفته و از این رو نمی توان برنامه کلی را به دست آورد.

غرب تپه های الف، ب و پ، نشان می دهد که دیوار احاطه گر با ، دژ هایی ، تکمیل شده اند). شکل سوم ۱۰ ب، سوم ۱۱، الف ب) این بنا ها به صورت مستقیم، بر زمین بکر ساخته شده و دارای دو دیوار لک و متوازیی از خشت پخته در حالی که بر تهداب سنگی و گلی قرار دارند، می باشند. بخش بیرونی دیوار ها با توده فضا دار، مشخص شده اند در حالی که دو دیوار بخش داخلی به اتاقک ها تقسیم شده که ممکن ساکنانی داشته اند. زمین این اتاق ها به قدر کافی بالا تر از بخش بیرونی بوده اند. حضور زینه هایی که با اتاق های پیوند دارند، نمایشگر این واقعیت اند که دسترسی به اتاق دیگر، طبقه دوم و یا بام، از اهمیت زیادی برخوردار بودن اند. در غرب تپه الف، دو نمونه مکمل از دیوار های احاطه گر را می توان دید. نزدیک ترین و آنی که در آن کاوش همه جانبه

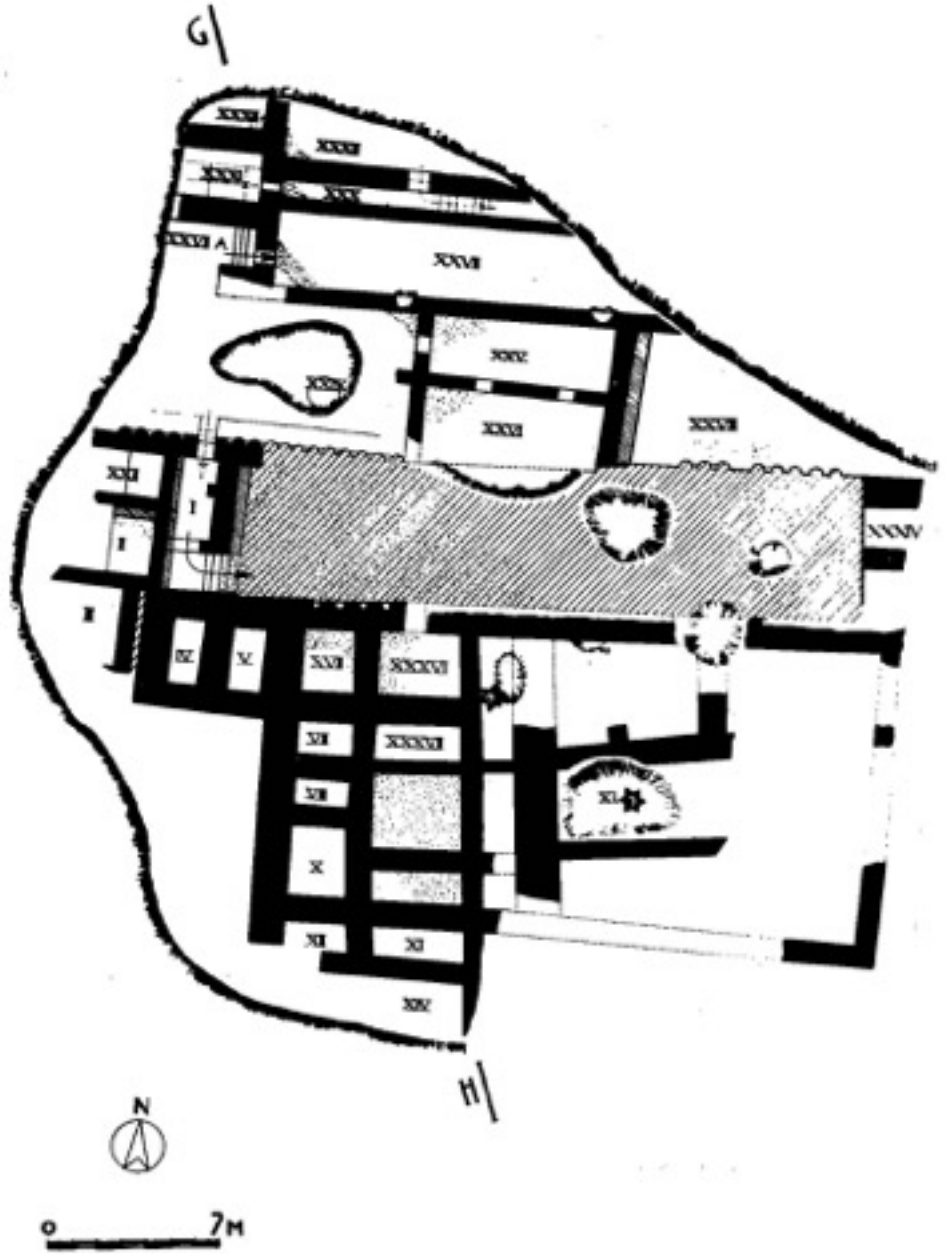
صورت گرفته است، ۱۰۰ متر دور قرار دارد، در حالی که نمونه دوم ۱۵۰ متر دور تر اما موازی با دیوار اول. هر دو از شمال به جنوب و به همان سمتی که دیوار های قصر، و دیوار برنده تپه الف، قرار دارند، کشیده شده اند. نزدیک ترین دیوار به تپه الف، به بلندای بیش تری از دومی قرار دارد که ممکن نقش مهمی بر نمای برنده یا زینه ساختمانی که اکنون ما آن را فرض می نماییم، داده باشد.



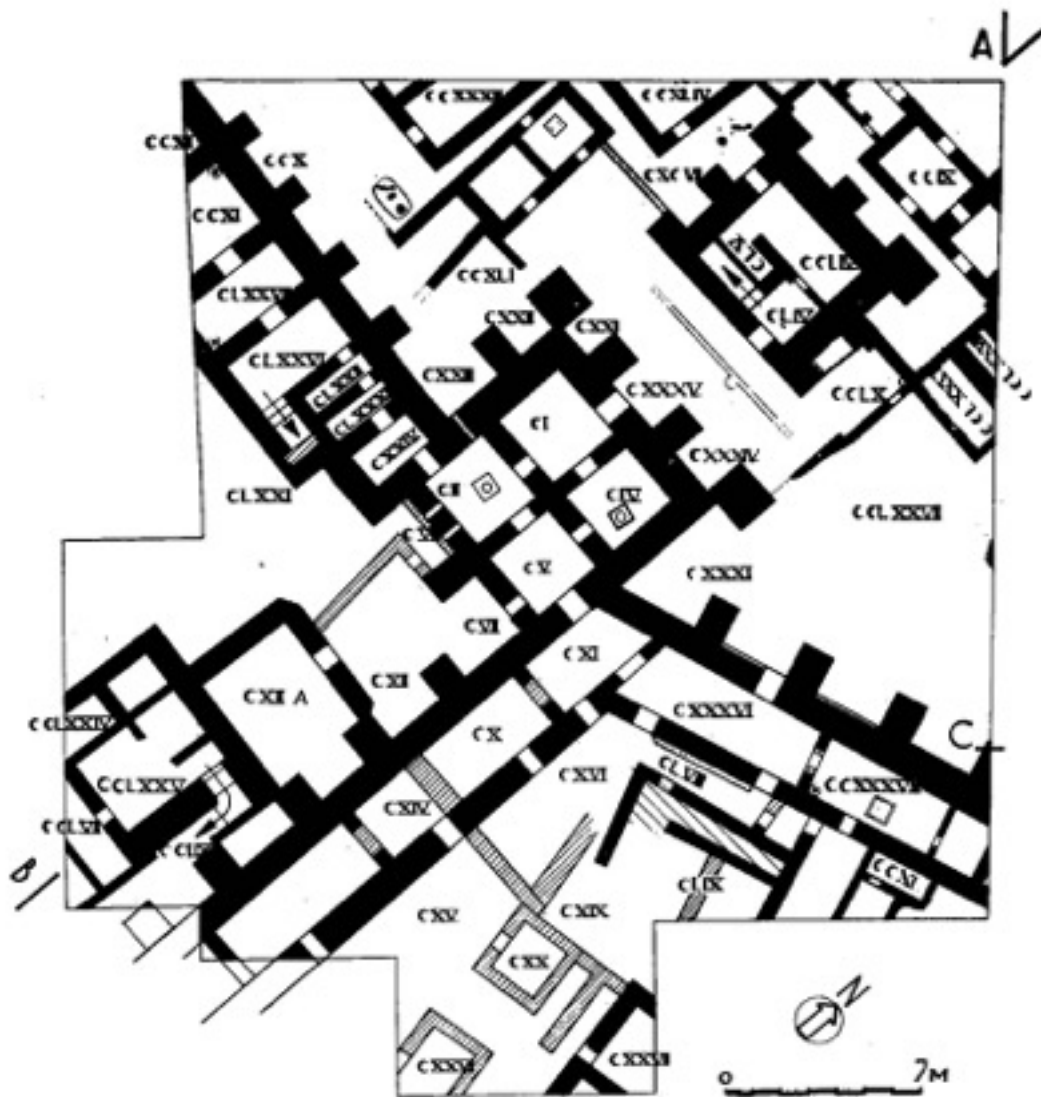
شکل سوم ۹ (الف): موندیگ الف، نقشه و سطح ستوندار در غرب کاخ، چارم ۱.



شکل سوم ۹ (ب) : موندیگ الف، نقشه قصر، اولین ساختار، چارم ا.



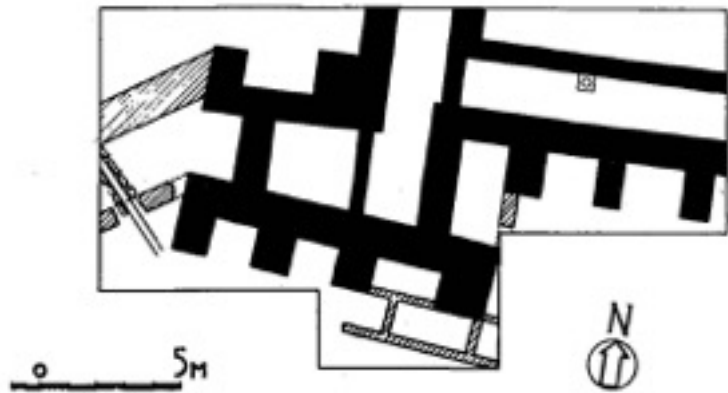
شكل سوم، ۱۰) الف: (موندیګګ الف، نقشه كاخ، آخرین ساختمان، پنجم ۱ پ.



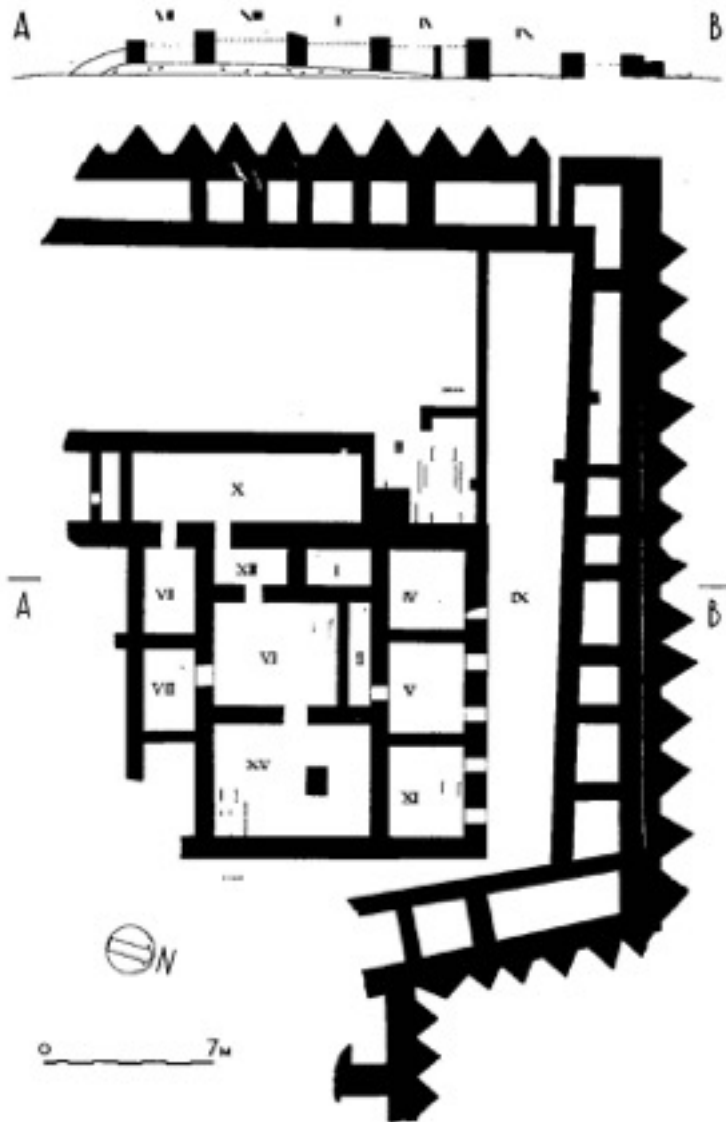
شکل سوم، (۱۰ ب): موندیگ ب، زوایه یی از بارو یا خاکریز ساختار موقتی، جار ۱.

گوشه های پایان دیوار های جنوب و نزدیک ترین به غرب، در زاویه راست با دیوار ساخته شده یی که شناخته شده اند، دارای سمتگیری غرب - شرق اند. وضع همانندی در پایان شمالی همان دیوار غربی به جز این که دیوار غرب - شرق با زاویه بیش تر از نود و کم تر از ۱۸۰ درجه به سوی شمال - غرب، دیده می شود. شرقی ترین گسترش این دیوار ها نا شناخته باقی مانده اند، اما، درست این هست که بگوییم که آن ها میان تپه الف و تپه چ، با ساختار ، ، معبد،، پیوندی را، در حدود امکان در همین ساحه، برقرار کرده اند). شکل سوم ۱۱ الف و سوم ۱۳ ب). در هر دو گوشه، ساختار دژ گونه یی بر همان شیوه معماری دیوار ها یافته شده اند. در بخش جنوبی یک اتاق ساده مستطیل شکل که بیرونش تحکیم بیش تری یافته است، وجود داشته است، در حالی که بخش شمالی به چار اتاق درونی تقسیم شده و ممکن دو گدام در بالا بوده باشند. هم چنان اتاق برج گونه یی در دو متری شرق در امتداد بخش بیرونی هر دو دیوار شرق - غرب، وجود داشته است. هم چنان یک

ساختار دژ گونه دیگری، هم، به شدت جدا در بخش شمالی و گوشه شمال شرق تهداب یافته شده است. در برابر این دژ، یک دیوار بسته که ممکن به سوی شرق تا جایی که دیوار به سوی غرب گسترده شده تا به دیواری در انتهای غربی و شمال جنوبی بپیوندد.



شکل سوم ۱۱ (الف): موندیگک ت بارو و ساختار پیوسته چارم ۱.



شکل سوم ۱۱(ب): موندیگک چ پلان و بخشی از معبد چارم ۱.

کاوش و حفر در بخش های نزدیک این دیوار ها، برج و بارو ها، تعداد بیش تر ساختار های خانه مانند را نشان دادند. چنین به نظر می رسد که در ساز این ساختار ها کدام سازماندهی ویژه یی به جز این که خط نزدیکی دیوارهای بزرگ را دنبال نموده اند، دیده نمی شود. این ساختار ها با برخی از خصوصیت های تعداد زیاد باشنده گان مانند اجاق های داخلی، شناخته می شوند. در ساحه گوشه شمال غربی برج ها، تعداد زیاد اجاق ها (بیضه یی، دایره یی، مستطیل، یک و چند اتاقی) یافت شده اند. این امر نشان می دهد که ممکن این جا ساحه صنعتی بوده باشد. در همان ساحه، چند تا آبرو هایی هم دیده شده اند. کاوش های محدودی در تپه پ، میان تپه الف و ب نشان می دهند که این ساحه به وسیله همین دیوار های بزرگ احاطه شده و به شدت پُر نفوس بوده است.

در شرق تپه الف، تپه چ قرار دارد و کاوش های تعداد زیاد اثر های بزرگ ساختار های یادگاری را که کاسل آن ها را ، ، معبد ، ، نامیده است (شکل سوم ۱۱ ب، سوم ۱۳ ب). این ساختار سمتگیری موازی با ، ، قصر ، ، داشته است و در خط مستقیم شرق - غرب، با آن بوده است. ساختار های یاد شده به صورت مستقیم بر روی خاک پکر و دست نخورده بنا نهاده شده اند و دارای فن همانند دیواری های محاطه می باشند. با اندوه که بخش جنوبی این جا به شدت از میان رفته است، اما، دلیلی وجود ندارد که بگویم آن ها تفاوت جدی با آن چپی کاوش صورت گرفته اند، دارند. دو دیوار موازی و به شدت کلفت خارجی، اساس این ساختار را می ساخته اند. ساحه بخش داخلی میان این دیوار ها به اتاقک هایی تقسیم شده اند که مورد استفاده ساکنان این جا قرار نمی گرفته اند.

مجموعه های کلفت دیوار های جداکننده مثلثی، از خشت پخته و در برابر دیوار های اولی ساخته شده اند. تنها یک مرحله ساختمانی را می توان تشخیص داد که مانند ، ، قصر ، ، دارای حدودی از سازماندهی بر خوردار بوده است. هیچ مدخلی ردیابی نشده است، اما، ممکن مانند دیوار جنوبی از میان رفته و پاک شده باشد. یک ساختار بزرگ مستطیلی که دو سوم بخش شرقی اش به اتاقک هایی تقسیم شده اند، تا حدودی مرکز ، ، معبد ، ، را اشغال نموده است. بخش غربی این ساختمان دارای یک ساحه یا حویلی روباز است. در بخش پایانی شمال این حویلی که نقش مرکزی را دارد، برج و باروی بزرگی قرار دارد که بر بالای ساحه بود و باش مردم ساخته شده است. نزدیکی ها به صورت کامل با خاکستر پوشیده شده و به صورت مستقیم در عقب دژ یک آبرو سفالی که شرق - غرب میان دیوار اصلی و دیوار کوچک به شکل L کشیده شده و با عمارت داخلی پیوند دارد. دیوار کوچک تر مرز غربی یک اتاقک که آن را مجموعه گورستان تلقی نموده اند، می سازد. در گوشه جنوبشرق یک عمارت مربع مستطیلی که

دراز چوکی هایی که با پلستر سپید پوشیده شده اند، قرار داشته است. در درازای دیوار شرقی نیز چنین دراز چوکی هایی کشف شده اند. در مرکز اتاق یک اجاق دراز مستطیلی قرار دارد که با زینه کوچکی به سوی شرق، رنگ سرخ شده است. اتاق هایی به سوی شرق به اندازه های مختلف وجود دارند که چند تای آن ها دارای اجاق های داخلی و دیگر خصوصیت ها اند. اگر چی هیچ نشانه هایی وجود ندارد که این ساختار جایگاه دینی بوده باشد، اما، محلی برای سکونت نبوده است. هر گونه کاری که از این جا گرفته می شده است، به نظر متفاوت از دیگر بخش ها و ساحه هاست.

مرحله چارم، نمایانگر این واقعیت هست که دگرگونی ها و ادامه کاری در این جا مانند دیگر مرحله های موندیگک، جریان داشته است. ممکن مهم ترین دگرگونی مربوط به وظیفه های ویژه بنایی یا ساختمانی بوده باشد. (شکل سوم ۱۲، سوم ۱۳). این که چنین دگرگونی در بخش رشد عمومی فرهنگ چی معنایی دارد باید روشن گردد؟ کاسال به این باور دست یافت که در مرحله چارم، مردم با یک هجوم سنگین و خشنی رو به رو شده اند، چنان چی برخی این ساحه را ترک نمودند. نمونه های جداگانه مربوط به این خشونت، از آن میان آتشسوزی عمارت ها و دیگر را که کاسال ارایه داشته است، نمایانگر یک آتشسوزی عمومی است، با آن که چنین به نظر می آید که ، ، قصر ، ، و ، ، معبد ، ، فرو افتاده اند و نا استفاده باقی ماند و هرگز در مرحله چارم باز سازی نشده اند، اما، متقاعد کننده نیستند.



شکل سوم. ۱۲: موندیگک الف، منظر عمومی قصر، دوره چارم ۱.

خلاف آن، بسیاری از ساختمان ها که در داخل دیوار های محاط قرار داشته اند، در تمام این مرحله باشندگان نو را پذیرفته اند. در حقیقت امر، با در نظر داشت ویرانی که در اثر آب و هوا صورت می گیرد و کمبود رقم های لایه یی، تقسیم بندی سه دوره این

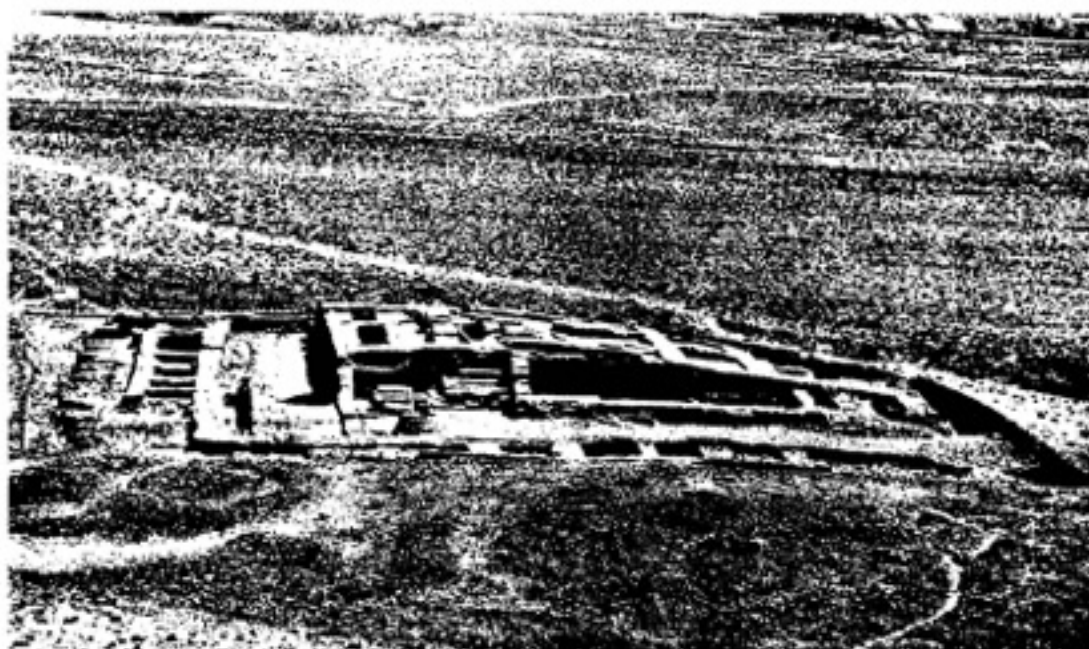
مرحله پرسش برانگیز است. تا آن گاهی که کاوش های بیش تر صورت نگیرد، این تقسیمبندی پُر در دسر می باشد.

در هر جایی که مرحله چارم ۲، یافت شد (در اساس تپه ب) یک چقوری ژرف و بازی بود که نمایانگر ادامه اسکان از چار ۱، را می داد. چند تا ساختمان نو که رد یابی شدند، ادامه اسکان را در خط استفاده از دیوار های قدیمی به شمول دیوار های احاطه گر، بیان می دارد. تهداب ها هم روش ساده را در چارچوب هموار سازی زمین را به نمایش می گذارند. برخی دیوار های ساده که به دور از دیوار های اساسی اند، چنین نشان می دهند که در بخش ساحه هایی که مورد استفاده قرار نمی گرفته اند، برخی گسترش هایی صورت گرفته اند. سفال ها ادامه همان شکل های گذشته را در بر دارند و در بخش کوزه ها کمی دگرگونی را بیان می نماید و حضور دستساز های فلزی یک رشد را به همراه دارند. این مرحله بیش تر از همه از نگاه سفالگری مشخص می گردد تا رقم های لایه نگاری. پیشنهاد کاسال مبنی بر این که پایان بخش چارم ۲، مکن به وسیله یک زلزله ویران شده باشد که در اثر آن این ساحه برای مدتی متروک ماند. این امر، در پایان مرحله چارم ۱، دیده شد.

مرحله چارم ۳، نیز به تپه ب، مربوط است. ساختمان های شناخته شده به دور دیوار های قدیمی متمرکز اند، اما، یک دیوار احاطه یی موازی به دیوار کوچک شمالی قدیمی ساخته شده است. این دیوار نو، سه دیوار موازی مهم دارد. دو دیوار خارجی از سنگچل های انباشته شده و به این گونه یک دیوار کلفت را ساخته است. همانند مرحله های سابق، ساحه باقیمانده فضای داخلی به اتاقک ها برای اسکان جدا شده است. زینه های داخلی یکبار دیگر نشان می دهد که منزل های بالایی خصوصیت بارز این اقامتگاه را می ساخته است. در بخش شمال دیوار یک فضای بازی وجود دارد که کاربردش روشن نیست. چنین به نظر می آید که بخش زیاد ساختمان ها، هرگاه با عمارت های پیش تر مقایسه گردد، با بی دقتی بنا شده اند، اما، از دید دیگر، با هم همانند اند.



شکل سوم ۱۳ (الف): موندیگک، الف، قصر، پایه های غربی، چارم ۱.



شکل سوم ۱۳ (ب): موندیگک، چ، منظر عمومی معبد، چارم ۱.

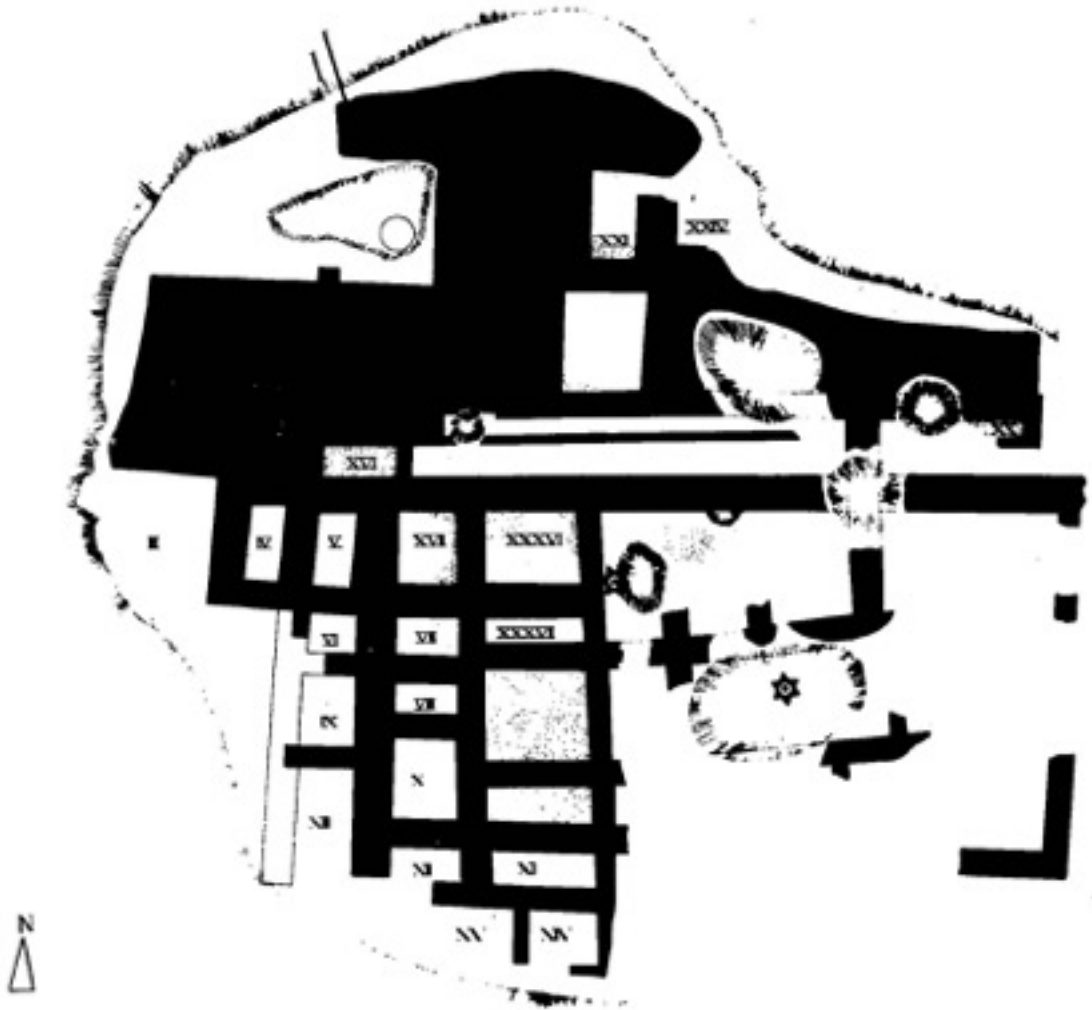
بار دیگر بحث مهم را برای این مرحله باید در هنر سفالگری و ناپدید شدن شکل های پیشین و نماد های نو (بیش تر از همه جانداران) دید. ساختار هایی مربوط در این دوره، در تپه ها و بلندی های دیگری نیز وجود دارند، بخشی زیاد آن به ویرانه یی به اثر

شاریده گی زمین بدل شده اند. یگانه توته یی از پیکر سنگی در ۱۵ سانتی متری بخش بالایی یافت شده که می تواند به مرحله سوم، ۳، پیوند داشته باشد. این بخش پایانی مرحله چارم، زیر کدام تهاجمی قرار نگرفته و تفاوت میان این بخش با مرحله پنجم را بایست در تفاوت میان گونه گونی سفال ها و اشغال دوباره تپه الف، و دیگر ساختار های مهم و یادگاری دید.

تا این نقطه موندیگک در حقیقت امر، نمایشگر تداوم رشد فرهنگی است، اما، این امر نیز با کمبود نمونه ها و لایه و چینه نگاری های زمین که دگرگونی های زمانی را نشان می دهد، همراه می باشد. با آن هم، مرحله پنجم، نمایانگر مشکل های مهم در مورد بیان زمان پسین پیش از تاریخ در افغانستان می باشد و هم چنان در همین زمینه کدام راه حلی را برای شان نشان نمی دهد. به این گونه تمام بحث ها و گفت و گو ها همراه با جدول ها در مورد رشد فرهنگی پیش از تاریخ در افغانستان با پایان مرحله چارم ۳، پایان می یابند. (به صورت نمونه، دالس، ۱۹۶۵، ۱۹۷۳: ۱۶۰). در حالی که این دور در چارچوب سه دوره دیگر، ادامه یافته است. این تفسیر که ترک مهم این منطقه پس از مرحله چارم ۳، اتفاق افتاده است با کاوش ها در قلعه سید، ده مورزی، شهر سوخته و وادی کویته که پیوندی را با یافته ها در موندیگک پنجم، نشان ندادند، مهر تایید خورده است. با آن هم، این توقف در رشد فرهنگی به نظر می آید که با رشد دور شکوفایی فرهنگ هاراپه در وادی سند، همزمان بوده است. نبود ظاهری عدم پیوند و رابطه میان هاراپه و فرهنگ دور پسین پیش از تاریخ در افغانستان به شدت شگفت انگیز هست چنین امری در شرق ایران دیده شده است. (لمبرگ - کارلوفسکی و توسی، ۱۹۷۳). این امر در مورد آسیای مرکزی شوروی هم مشاهده شده است. (ماسون و سریانیدی ۱۹۷۲: ۱۲۴-۸). در موندیگک سوم و چارم، ما شاهد هایی به دست داریم که این گونه پیوند متقابل فرهنگی با وادی سند، تا حدودی، وجود داشته است. با آن هم مشکل بزرگ این هست که برخی به این باور اند که میان فرهنگ مادی موندیگک چارم و پنجم، نا همانندی هایی وجود دارد. از این رو باید میان مرحله پنجم موندیگک و هر کدام از فرهنگ پیش از تاریخ در این ساحه روشن گردد. به این گونه دور فرهنگی در موندیگک، پس از مرحله چارم به شدت پیچیده است.

البته بسیاری از این ناسازگاری ها تفسیر، بسته به ویرانی شدیدی است که با گذشت زمان و دگرگونی های اقلیمی که ما شاهد رخدادش در سطح های بالایی هستیم می باشد. از این رو به لایه نگاری که صورت داده شده، اثر وارد کرده است. کاسال به امکان زلزله هایی اشاره می نماید که در این ساحه یک پدیده نادری نیست). تپه الف، بار دیگر اشغال شده و از آن برای ساخت عمارت یادگاری بزرگی که در بالای مرحله پنجم پ ۱، قرار دارد، بهره گرفته شده است. در این ساختمان، خشت های پخته را در

بالای یک تهداب سنگی، قرار داده اند. ساختارهای پیشین را با توته و پرچه بازمانده ها پُر نموده اند و یا با خشت پوشانیده اند تا یک سطح هموار را تیار نمایند. ساختمان قدیمی ستوندار با خشت برای ساخت یک صفت بزرگ در بخش شمالی این محل پوشیده شده است. بر بالای این صفت، دو اتاق در بلندترین بخش این ساحه ساخته شده است. در جنوب این اتاقها به صورت مستقیم، در یک سطح پایین تر، دو اتاق مستقیم دراز و باریک که تمام فاصله شرق-غرب را در بلندی تپه در بر گرفته اند، دیده می شوند. در جنوب این اتاقها، ما به یک سلسله اتاقکهای دیگری بر می خوریم که می توان به دو گروه دسته بندی نمود: گروه اتاقکها در غرب و کمی اتاقکهای بزرگتر در شرق. در حقیقت امر، پلان برای ساخت بخش جنوبی به شدت همانند عمارت هایی اند که در بخش نهایی مرحله پ ۱، ساخته شده بودند. در بخش بالایی این تپه، یک برنده یی قرار دارد. چنین معلوم می شود که این برنده یی که با دیوارها احاطه شده است، نماد این مجتمع می باشد. با اندوه که این سطحهای بالایی به شدت خراب شده است و به مشکل می توان پلان ساختمان را به صورت کامل ردیابی نمود. بدون شک موقعیت بالایی تمام ساختار، برنده، صفت بزرگ با اتاقهایی در بالایش و این که آن را با رنگ سرخ و یا سپید، رنگمالی نموده بودند، آن را به یک عمارت جالب و پُر جذبه بدل می نماید.



شکل سوم. ۱۴: موندیگگ الف، پلان ، ، ساختمان بزرگ ، ، مرحله پنجم ۱.

کاربرد این ساختمان مهم روشن نشده است، اما، بدون شک جایی برای اسکان نبوده است. در آن هیچ گونه نشانه یی برای زیست مانند اجاق های داخلی، دیده نمی شود. دیگر روشن نشد که این اتاق ها دارای کدام چت و یا بام بوده است. تنها نشانه یی که پرده از روی هدف این ساختار بر می دارد، حضور ، ، قربانی انسان،، تنها در بیرون تهدابی که برنده را احاطه نموده است، می باشد. در کنار تهداب برنده، تعداد زیاد استخوان های انسان به شمول یک استخوان الاثه کودکی یافت شده است. ، ، قربانگاه ، ، انسان به شکل مخروط - زینه دار دیوار برنده و بزرگی ساختمان، نمایان و پُرکشش است. کاسال، این را زیگورات Ziggurats (ساختمان بلند و زینه داری برای اجرای رسم دینی. طرزی) بین النهرین، نامیده است. اما، کاربرد اصلی هنوز روشن نشده است.

با آن که تنها همین ساختمان بزرگ، مورد کاوش قرار گرفته است، اما، یگانه ساختمانی که با مرحله پنج پیوند دارد، نبوده است. کاسال به این باور هست که می توان یک تعداد زیاد مسکون ها را در بخش شرقی تپه الف، و به سوی شرق دریا یافت و چنین به نظر می آید که نشیمنگاه های زیادی بیرون از برنده دیوار ها بوده اند. این را باید فراموش نمود که خود عمارت کم از کم یک بار بازسازی شده است.

از دید معماری و لایه نگاری، تفاوت زیادی میان مرحله پنج و چار، با مقایسه میان چار و سه، دیده نمی شود. تنها دگرگونی که میان چار و پنج در نظر می رسد در بخش سفال می باشد. یگانه صنعت سفالگری که قابل مقایسه است، از دید جغرافیایی دور و از دید زمانی پس تر است. چنین به نظر می رسد که کاسال بر این اساس همین تفاوت سفالگری بوده است که از یک دوران توقف و ترک که مرحله های چار و پنج را از هم جدا می سازد، گپ زده است. اگر مرحله پنجم، به دنبال مرحله چارم در یک مدت زمان مورد پذیرش رخ داده است، آن را می توان همعصر فرهنگ هاراپه دانست. با آن هم، نشانه یی وجود ندارد که پیوند فرهنگی یا همزمانی را بیان بدارد. به هر روی، از دید زمانبندی، علامه یی وجود ندارد که همزمان بودن مرحله پنجم، را نفی نمود. هنوز هم لایه نگاری و پیوند برهنگی مرحله پنجم، روشن نگردیده است.

با آن که نشانه های تداوم میان مرحله پنجم و ششم وجود دارد، اما، مرحله ششم در چارچوب بحث پیش از تاریخ افغانستان، نمی گنجد. حضور فن فلزی و پیوندش با فرهنگ - سفالگری، به زمان بعدی و پسین تعلق می گیرد: موندیگگ ششم در چارچوب دوران زمانبندی سند های نوشته شده، پیوند دارد و از دید فنی نمی توان آن را به دوران پیش از تاریخ افغانستان، مربوط دانست.

زمانبندی

آگاهی در مورد زمانبندی مطلق در مورد تمام دور موندیگک، رضایت کننده نیست. در زمانی که کاسال به کاوش پرداخته بود (۱۹۶۱:۲۵۸) موفق شد تا یک سلسله زمانبندی را در مرحله های اول و دوم، با کاربن - ۱۴، انجام دهد. با آن هم، بخش زیاد این ها به سبب شیوه گردآوری، رد گردید و در نتیجه از دید مقایسه یی دیگر به درد نخورد. دالس (۱۹۷۳: ۱۶۸) به تازه گی توانست از ذغال چوب که از لایه مرحله اول موندیگک، به دست آمده بود، دست به چنین کاری بزند. او از این رو موفق شد اولین رقم های درست زمانبندی در مورد ساکنان اولی به دست آورد. رقم های کنونی از نگاه بررسی دیگر هم مورد تایید قرار گرفتند. (شکل سوم ۳) مرحله اول، ۲-۳) برابر با ۳۷۴۵ پیش از عیسا، مرحله اول ۵ برابر با ۳۳۷۵ پیش از عیسا و مرحله دوم یا اول ۵، برابر با ۳۶۳۵ پیش از عیسا تثبیت گردید. این داده ها نشان می دهند که مرحله اول اسکان در موندیگک میان آغاز و میانه هزاره چهارم پیش از عیسا، صورت گرفته است (۴۰۰۰) . . ۳۵۰۰ پیش از عیسا).

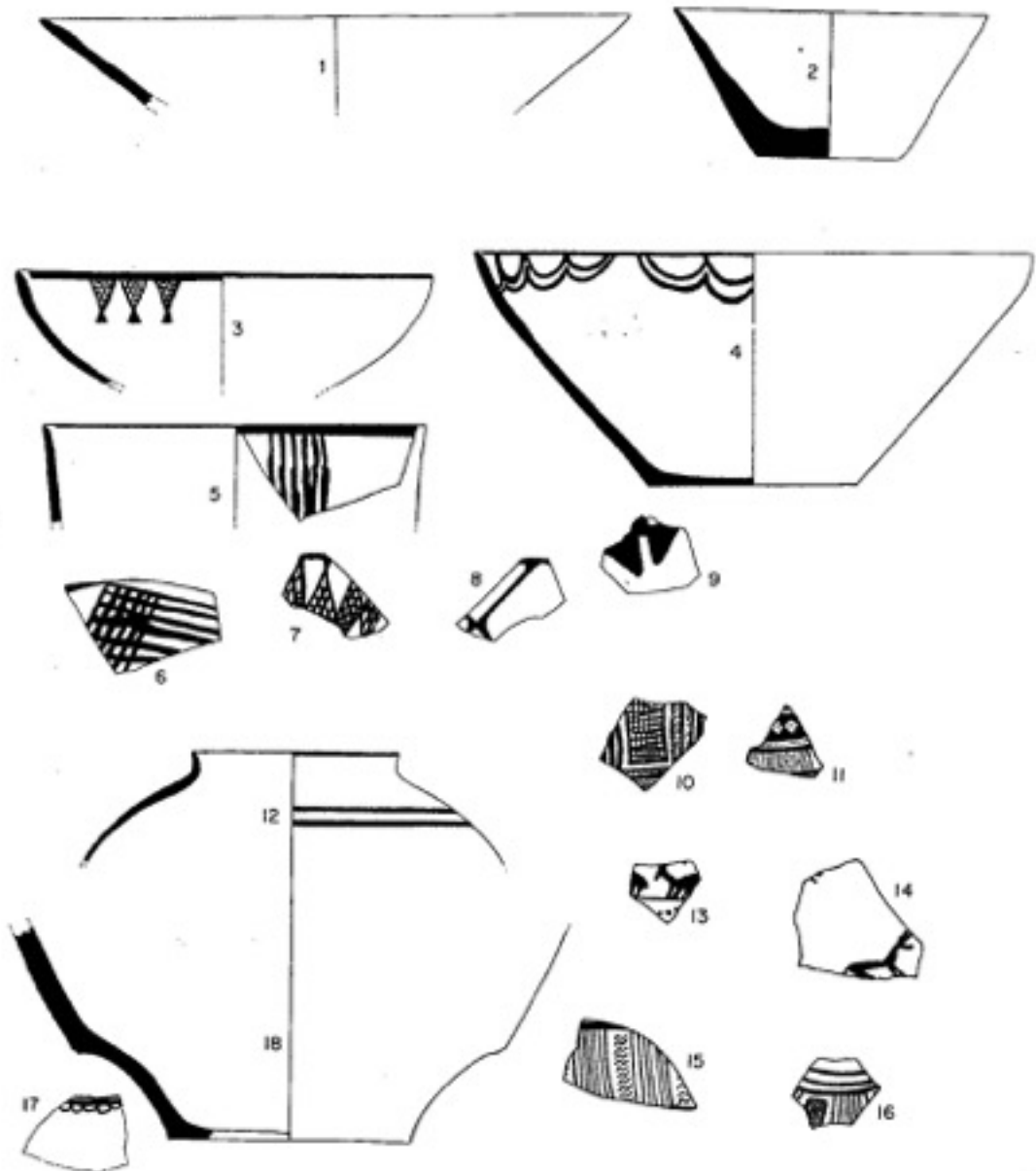
آگاهی تازه یی در مورد زمانبندی در مورد مرحله دوم، به استثنای رقم هایی که ذکر شدند، به دست نیامده اند. با آن هم ممکن است برخی رقم هایی که در مورد زمانبندی مرحله دوم به دست آمده اند، با آزمون مرحله سوم پنج، مکمل تر گردند. (دالس، ۱۹۷۳: ۱۵۹). یک سلسله رقم هایی اولی که کاسال برای مرحله سوم به دست آورده است، از دید لایه بندی زمین با هم در تضاد و نا هم آهنگی قرار دارند. به این گونه تاریخی که برای مرحله سوم به دست آورده شده است، یک هزاره دیرتر از رقمی هست که برای مرحله سوم ۵، که ذکر شد. (دالس ۱۹۷۳: ۱۵۹) در جریان تطابق تاریخ مرحله سوم، رقم های کاسال را با در نظر داشت داده های دیگر، درست نموده است. دالس به این گونه به رقم میان ۳۱۰۰ و ۲۷۰۰، پیش از عیسا برای موندیگک سوم ۵، دست یافته است. اما، دالس فکر می کند که این رقم بسیار دیر می باشد. (دالس، ۱۹۷۳: ۱۶۵). مساله با نشر یگانه تاریخ با استفاده از مواد ده مورزی (دالس، ۱۹۷۳: ۱۵۹) برای مرحله چهارم، حل نگردید. سه تاریخنگاری که از قلعه سید به دست آمدند، هنوز هم مساله را گیج کننده تر ساختند. بر پایه مقایسه سفالگری، قلعه سید شباهت زیادی با موندیگک سوم و ممکن آغاز چارم ۱، داشته باشد. با آن هم سه گونه بررسی کاربن ۱۴، که از لایه های گونه گون صورت گرفته اند زمانبندی را چنین درست کرده اند: ۲۱۱۰، ۲۱۶۰، و ۲۲۳۰ پیش از عیسا. این امر نشان می دهد که این بررسی با رقم مطلق در مورد مرحله های موندیگک، چی قدر بار مقدماتی دارد. با آن هم زمانبندی که بعد ذکر می شود بر پایه بررسی کاربن - ۱۴، همراه با مقایسه آن ها با داده هایی خارج افغانستان، صورت گرفته است.

مرحله دوم ممکن بیانگر اسکان و اشغال کوتاه مدت در این ساحه که در میان هزاره چارم پیش از عیسا (۳۵۰۰)) رخ داده است، باشد. این مرحله برای یک یا دو صد سال، نی بیش تر از آن، دوام یافته است. ممکن زمان موندیگک سوم، قبل از نیمه هزاره چارم پیش از عیسا نبوده باشد و تا چند قرن اولی هزاره سوم پیش از عیسا (۳۵۰۰ - ۲۸۰۰) تداوم داشته است. موندیگک مرحله سوم ۶، و چارم ممکن در وجود تمام هزاره سوم پیش از عیسا تداوم یافته است. (۳۰۰۰ - ۲۰۰۰). موندیگک پنجم، که به شدت با دشواری رو به روست، ممکن در نیمه اول هزاره دوم پیش از عیسا (۲۰۰ - ۱۵۰۰) حضور داشته است. در باب بعدی، مشکل هایی این زمانبندی، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

ظرف های سفالی

چنین به نظر می آید که هیچ گونه مواد و اثر هایی که در موندیگک یافت شده اند، به اندازه سفال ها مورد توجه قرار نگرفته اند. از لحظه یی که گزارش اولی (دالس، ۱۹۶۵، مغول ۱۹۷۰، فیرسرویس، ۱۹۷۱) در این زمینه صورت گرفت تا حال چند تا بحث کوتاهی بر آن افزوده شده اند. این امر نشان می دهد که سفال هایی که در ساحه موندیگک به دست آمده اند به شدت گیچکننده می باشند. بخشی از این شگفتی به این امر مربوط هست که این گونه سفال ها (و دیگر دستساز ها) چي گونه گردآوری شده، بررسی گردیده و گزارش داده شده اند؟ بسیاری از درد سر ها، همانا تفسیر این چیز های دستساز است که آن هم ناشی از مقدار کم این ها می باشند و تاکید هم بر این امر که نشانه های به دست آمده یک بیان اند و یا به صورت کامل یک اثر دستساز. با آن هم این اثر ها از موندیگک، اساسی ترین نقطه اتکا برای درک افغانستان پیش از تاریخ اند. در این بخش، سفال های نقش ویژه یی دارند.

یکی از اساسی ترین در دسر ها بر پیوند میان مرحله اول ۱-۳، و اول ۴-۵، می باشد. پرسش اساسی این هست که آیا آخری را می توان یک واحد لایه نگاری - فرهنگی خواند؟ (سفال) (شکل سوم ۱۵) یک ظرف سرخ - زرد، به صورت کامل (۹۰٪)) با چرخ ساخته شده است یا تنها (۱۰٪))؟ تا جایی که دیده می شود در موندیگک اول ۵، تعداد ظرف های چرخساز، تا (۸۰٪) و سوم ۴ تا (۷۰٪) کاهش را نشان می دهد. شکل کاسه ها با دیوار های مستقیم و یا منحنی در مرحله اول ۲ و ۳، محدود اند و تنها کاسه هایی با جدار های مستقیم در مرحله اول ۴ تا ۵، دیده شده اند. در مرحله اول ۴ و ۵، کاسه های لبه گرد، برای بار اول پدیدار می گردند.



شکل سوم ۱۵: موندیگک، سفال هایی از مرحله اول: (۱-۲)، دستساز، (۳ تا ۹)، سفال های چرخساز با نقاشی، (۱۰ تا ۱۱)، توته های دو رنگه، (۱۲، ۱۷، ۱۸) توته هایی به شیوه کوت دیجان، (۱۳ و ۱۴) توته هایی از شیوه تگویی، (۱۵ و ۱۶) ممکن نمونه توته هایی که مورد علاقه قرار نگرفته اند و با به شکل مداخله صورت گرفته باشند.

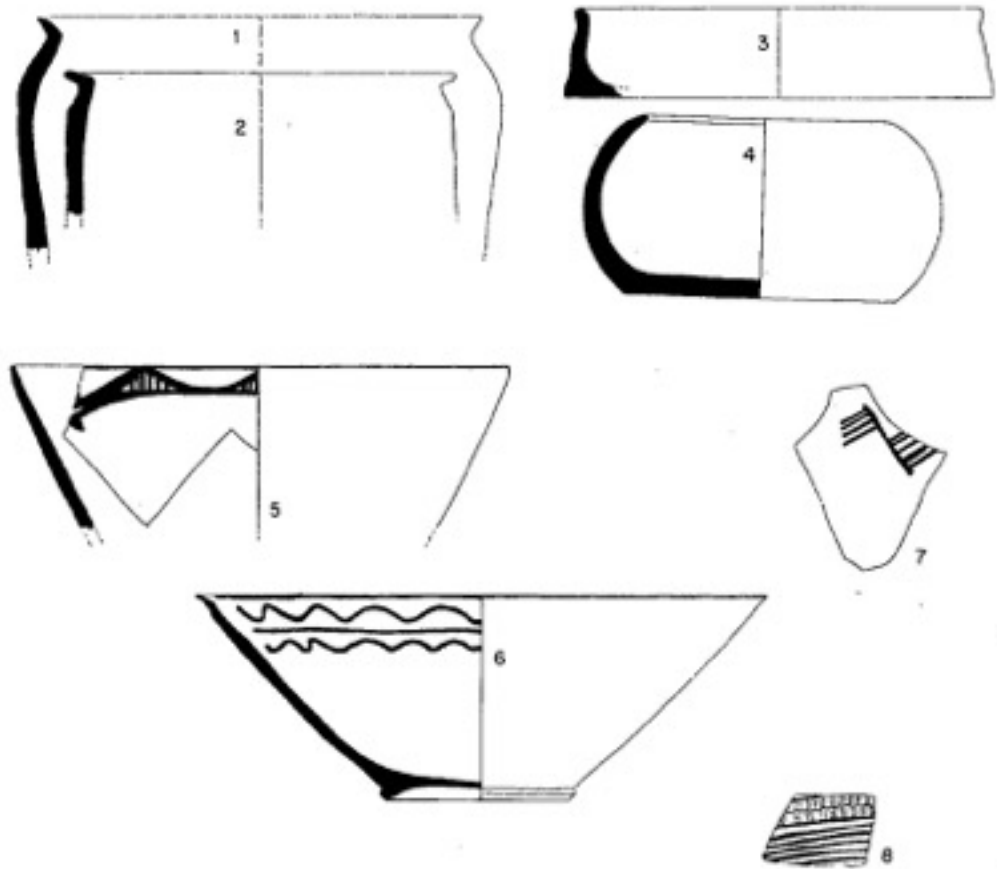
با اندوه که کاسال، توجه کمی به سفال های بدون نقش و آرایش نمود و دیدش را به کاللی های تزییندار که در پیش از تاریخ به مقدار کمی یافت می شوند، متمرکز نمود. اساسی ترین نمونه آرایش برای مرحله اول، پدیدار شدن نشانه های هندسی بر زمینه سرخ می باشد. البته برخی استثنا هایی نیز وجود دارند. مهم ترین شکل های هندسی کشیدن بدون توجه خط های مستقیم تا لبه می باشد. (۱) مثلث هایی با خط های عبوری داخلی و یا نقطه های دایره یی، (۲) خط های افقی، (۳) آرایش با برگه دراز (۴) نمونه

کژ و مژ با منحنی. از این نمونه ها تنها مثلث (۱) و برگ های گونه گون (۲) به دور اول، ۴ و ۵، تکرار شده اند و این امر تا تمام دوره اول، ۲ تا ۵، ادامه یافته است. از میان این ها، دو توته یی که شناخت آن ها پُردردسر هست، (شکل سوم. ۱۵ شماره ۱۲-۱۴) می باشند. کاسال این ها را به مرحله اول مربوط می داند. (کاسال، ۱۹۶۱: ۱۷۰ و شکل ۴۹، بخش های ۱۱ و ۱۲). این ها توته هایی به رنگ نخودی اند که با نقش گاو آراسته شده اند. یکی دارای شکل کامل گاو است که به سوی چپ نگاه می نماید. این را به دسته یی که مربوط به ، ، تگو الف،، است و آن را در سیاه و انجرا در مرکز بلوچستان نیز دیده اند (کاردی، ۱۹۶۵) یافته اند. دریافت سفال با شکل های جانداران در مرحله های اولی مشکل هایی را در جریان ارزیابی نسبی (مغول، ۱۹۷۰: ۳۰۱) در مورد اثر های مندیکگ، به میان آورده اند و هم چنان پیوند میان مندیکگ و سیاه - انجرا (اول و دوم) (دالس، ۱۹۶۵: ۲۶۲). به هر صورت، مغول ۸۲۶، ۱۹۷۰، (۲۷-) و مدیو (۱۹۱:۱۹۷۳) با جدیت درستی حضور دوره تگورا در این ساحه زیر پرسش برده اند. این را باید یادآور شد که این توته ها از اهمیت بیش تر از همه اثر ها در مورد مندیکگ، برخوردار اند. این توته ها به سببی از اهمیت آشکاری برخوردارند: (۱) این ها نمونه ویژه - تنها دو توته - . (۲) آن ها از گل نخودی رنگ اند در غیر آن مربوط سفال های گل سرخ می بودند. (۳) آن ها از چنان لایه یی به دست آمده اند که مورد بررسی کمی قرار گرفته اند در غیر آن ممکن با گروه های دیگری مختلط می شدند.

چنین استدلال شده است (به صورت مثال فیروسیس، ۱۲۷:۱۹۷۱) که مرحله اول ۴ و ۵ از دید سفال ها و لایه نگاری با مرحله اول ۲ و ۳ تفاوت دارند. تفاوت قابل توجه همانا ظهور شکل مرتبان یا پیاله (؟) در این بخش می باشد. بر اساس داده هایی گونه گونی که نشر شده اند، چین به نظر می آید که این نگاه قناعت بخش نیست. نمونه های مسلط در مرحله اول ۴ و ۵، در مرحله های اولی نیز یافت شده اند. جالب هست که این شکل ها، به شمول دورنگی، همه و همه - یعنی یازده تا - را در سیاهه نمونه های ویژه قرار داده اند. گرچی اندازه همه نمونه سفال ها روشن نیستند، اما، اگر ساحه یی که برای مرحله اول ۴ و ۵، کاوش شده است و توته های نمونه را با دیگر اثر های مقایسه نماییم (شفر، ۱۹۷۲: ۱۹۷۴ الف) اندازه نمونه ها به هزار ها می رسند. به این سبب چی گونه می توان وزنه اهمیت این دوازده نمونه را چنان بالا برد؟ این امر به ویژه که آن نمونه های شکل های تصویر و شکل های سفال را نمایانگر تداوم بدانیم؟ این گونه توته ها زمانی مهم اند که نمایانگر پیوند و رابطه میان اینان و گروه هایی که پیرو شیوه سنتی سفالگری بوده اند، نشان بدهد و یا این که سفال های تولید محلی با کارکرد ویژه و یا محدودیت بازار بوده باشد، اما، به تنهایی هیچ نوع اهمیتی از دید دگرگونی فرهنگی

ندارند. چنین به نظر می آید که سفال های موندیگک مرحله اول ۲ تا ۵، بیانگر رشد فرهنگی واحدی بوده و با تمام نمونه هایش دگرگونی کم درونی را نشان می دهد.

تمام بحث های در مورد سفال های مرحله دوم (شکل سوم ۱۶) نمایانگر تمرکز روی این امر هست که سفال های دستساز، با مقایسه چرخساز، دچار دگرگونی فیصدی زیادی شده اند. سفال های دستساز در مرحله دوم ۱، افزایش ۹۷٪ را با مقایسه چرخساز که ۳٪ بوده اند، در بر دارد. این فیصدی با آن هایی که در مرحله یک ۵، بوده اند سخت در تضاد اند. کاسال این دگرگونی را نماینده یک مرحله تنگنای فرهنگی می داند و تمام بحث های بعدی، همین خط را دنبال نموده اند. اما، تفسیر این رقم ها مشکل های زیادی را به همراه دارند. اول، اندازه نمونه ها چقدر اند؟ ۹۷٪ از چقدر؟ این پاسخ داده نشده است. آیا اندازه نمونه های مرحله اول ۲-۳، با کاهش ساحه کاوش، که خود نمونه ها را با مقایسه نمونه های زیاد مرحله دوم پایین می آورد؟ داده ها از مرحله اول ۴-۵، نشان می دهد که فیصدی سفال دستساز با چرخساز قابل بررسی اند. دوم، کاسال به این باور است که سفال های دستساز تزینی به صورت کامل با سفال های دستساز بی آرایش و نقش که به دست آمده اند، تبدیل شده اند. آیا این دوره های متنوع نمایانگر تغییر در فن سفالگری است و یا دگرگونی نسبی سفال های تزینی با ناتزینی؟ اگر بعدی درست است، پس ممکن تنوع به کاربرد های ساحه یی که معماری هم آن را نشان می دهد، بستگی داشته باشد. این سفال های دستساز همانندی با توضیح کاسال و بررسی خودم با سفال های خشن در قلعه سید (فیرسرویس، ۱۹۶۵، دوپری، ۱۹۶۳) و سلت تمپر کوپته (فیرسرویس، ۱۰۵۶) که بدون شک در موندیگک چارم، ادامه داشته اند، دارد. در قلعه سید (شفر، ۱۹۷۲) این امر به خوبی هویدا گردید که این شیوه در شکل سفال ها (همانند موندیگک) ادامه داشته است، اما، نسبت آن به شدت با در نظر داشت اسکان معین و افق لایه ها، با فراز و نشیب همراه بوده است (شفر، ۱۹۷۲: ۲۵۱-۲). این گونه دگرگونی در مرحله دوم، یافت می شود، حال آن که در مرحله دوم ۳، سفال های دستساز تنها ۶۰٪ بوده اند. هم چنان با حضور تداوم در معماری و دیگر چیز های ساختگی به شمول یک دوره ازدیاد در ابزار فلزی چیز های زیبا، به مشکل می توان از ، ، تنگنای ، ، فرهنگی گپی زد. به این گونه دگرگونی دوره یی سفال های دستساز در برابر چرخساز ممکن بیانگر عنصر های مهم فرهنگی را باشند، اما، نمی توانند نشاندهنده تغییر فرهنگی از مرحله اول باشد، چقدر رسد به ، ، فشار و تنگنا، یا ، ، کاهش ، ، ارزش فرهنگی باشد.



شکل سوم ۱۶: موندیگک، سفال هایی از مرحله دوم: (۱-۴) سفال های دستساز، (۵) - (۷) کاسه های تزینی چرخساز، (۸) توته یی که شیوه ، ، رنا غوندی،، (تپه روشنی) را نشان می دهد.

تمام سفال های مرحله دوم، از خمیره گل زردسرخ رنگ ساخته شده اند، اما، سفال های دستساز از ماده های خشن که از توته های ریزه شده سنگ، با آن افزوده شده است، تیار شده اند. در میان شکل های سفال دستساز، بیش ترینش کاسه های ساده دیوار دار و هم چنان مرتبان های دهن گشاد با دیوار های مستقیم که لبه یی نیز دارند، می باشند). شکل سوم، ۱۶، شماره ۲-۱). این ها، برای بار اول در مرحله دوم یافت شده و تا مرحله چارم ادامه داشته اند. یک کاسه دارای زیر هموار با دیوار های عمودی (شکل سوم ۱۶ شماره ۳) در مرحله دوم ۲، یافت شده است. هم چنان کاسه دیگری با دیوار های منحنی تیز (شکل سوم ۱۶، شماره ۴) در مرحله دوم ۳، دیده شده است. شکل هر دو ظرف های دستساز تا تمام مرحله چارم، ادامه می یابند. یک نمونه کوزه پایه دار نیز در این مرحله به دست آمده است. کاسال نشان داده که برخی از نمونه های دستساز تزین یافته بودند، اما، بخش زیاد بدون آرایش وجود داشته اند.

هر دو ظرف های تزینی و یا غیرتزینی چرخساز، نیز به دست آمده اند و در مرحله دوم ۳، تعداد ظرف های چرخساز به ۴۰٪ می رسند. بیش ترین شکل، در مرحله اول، همانا

کاسه های دیوار دار با زاویه و یا کلوله و کره یی با لبه بوده اند. هم چنان در این مرحله ظرف ها دارای حلقه های زیر، بیش تر بوده و تنها یک تا پایه دار، نیز کشف شده است. آن ظرف هایی که نمای بیرونی شان با گل زرد و یا سپید لشم شده اند، دارای آرایش می باشند. شکل ها در حدود نماد های هندسی سیاه در بند بوده اند: این ها شامل خوشه هایی در زیر لبه (در مرحله اول ۴-۵ دیده شده است)، خط های افقی موجدار که به وسیله خط افقی راستی فاصله گذاری شده اند، دیده می شوند. (شکل سوم. ۱۶، شماره ۶) - بیش تر در مرحله سوم ۱-۳- و یک خط موجدار که با خط افقی دیگری مرز بندی شده و با دریچه هایی پر شده است. (شکل سوم ۱۶، شماره ۵) - در مرحله های بعدی نیز تکرار شده اند. - یک توته که می توان آن را نمونه شاز خواند، دارای خط های مستقیم به دو سوی یک خط مستقیم - مانند دسته شانیه یی که به دو سو دندان داشته باشد، هم یافت شده است. (شکل سوم. ۱۶، شماره ۷) این نمونه در مرحله سوم ۳، نیز دیده شده است. این نشانه ویژه در مرحله های بعدی بسیار تکرار و مورد پسند بوده است.

یک توته دیگر از گل زرد مایل به سرخی، لشم پولادی رنگ، در بیرون (ممکن با آتش؟) و درون با رنگ سرخ روشن در مرحله دوم ۱، یافت شده است. این را با خط های موازی افقی نسواری رنگ که با بخش دیگر که خط های موجدار همراه هست، پیوند داده و به هر دو سو نقش گردیده است. (شکل سوم ۱۶ شماره ۸) این توته، مانند یازده تای دیگر که به شدت ویژه اند از مرحله اول، یافته شده اند و بسیار با دیگر ظرف ها تفاوت دارند. کاسال به این باور هست که این ها شباهت زیادی به سفال های مرحله دوم در رنا غوندی (روس، Ross، ۱۹۴۶، فیرسرویس ۱۹۵۹) در شمال بلوچستان دارند. با آن هم این توته ها بیش تر با شکل تزیین، حلقه و چنگک، تگو، که در سیاه دوم، یافت شده است، نزدیک اند. (مغول، ۱۹۷۰: ۳۰۲)، دی کاردی De Cardi (۱۳۳: ۱۹۶۵). اثر های تگو در این دور در سیاه هم چنان با کوت دیجیان Kot Dijian و امری، پیوند دارند و نزدیکی با توته های سفالی ویژه یی که در موندیگک اول ۴-۵، به دست آمده اند. (به بحث پیوند مقایسه یی نگاه نمایید). مغول، برای این که مشکل این همانندی را در دو لایه نگاری در موندیگک حل نماید (۱۹۷۰: ۳۰۲) چنین باور دارد، ... یک نمونه از اثر های لایه موندیگک دوم ۱، را می توان با اثر های مرحله اول، قرار داد. اما، کاسال دید دقیق دیگری را در مورد این توته ها دارد و آن این که این ها به صورت روشن با مرحله دوم ۱، در پیوند اند. پرسش اساسی در مورد این توته ها و تمام اثر های سفال، چنین است: ، میان موندیگک اول و دوم چی تفاوت فرهنگی وجود دارد؟، آیا این ها دوره های جدای فرهنگی اند و یا تدوام که با یک دوره میانه از هم جدا شده اند؟ این جا چنین استدلال شده است که موندیگک اول ۱-۳، از روی نمونه هایی به شدت کم و ناچیز به

بررسی گرفته شده است و اول ۴-۵، تفاوت کم تری با مرحله دوم ۱-۳، اگر مساله ظرف های دستساز و چرخساز در جایگاه درستش قرار بدهیم، دارد. من چنین پیشنهاد می نمایم که موندیگک اول (به ویژه اول ۴-۵) و دوم، نمایانگر دوره همانندی از دید فرهنگی و در آن تداوم دگرگونی را می توان دید. چنین تداوم را می توان در ظرف های موندیگک دوم و سوم نیز دید.

با آن که مرحله سوم نمایانگر تداوم از مرحله های پیشین است، مگر دارای شیوه های جدید سفالگری نیز می باشد. (شکل سوم ۱۸- سوم ۲۱). ظرف های دستساز آرام آرام بر وضع مسلط می گردد و از ۴۵٪ در مرحله سوم ۱، به ۸۵٪ در مرحله سوم ۶، بالا می رود. جالب هست که این را باید یادآور شد که ظرف های دستساز هرگز از موندیگک، ناپدید نمی گردد و یک وضع نسبی با ثباتی را به خود می گیرد و این همانندی را می توان در مرحله سوم ۶، ۱۵٪)) دید. مهم تر این که در هنگام این مرحله ظرف هایی به شیوه کویته یافت شده اند که خود نمایشگر پیوند با جنوب ترکمنستان، شرق ایران و شمال بلوچستان می باشد. با آن هم تنوعی که در ظرف ها در این مرحله دیده شده است، همراه با ناکامی کاسال در مورد لایه نگاری، بررسی مرحله سوم را از دید ظرف ها با دشواری زیادی رو به رو می سازد. برای این که مساله توضیح و مقایسه را ساده بسازند، فشاری بر رقم ها وارد نموده اند: دستساز، چرخساز، تزیینی و غیر تزیینی و در آخر از همه کارکرد ویژه.

مرحله سوم، ظرف های دست ساز

(شکل سوم ۱۷، شماره ۱-۲). گل و شکل کاسه ها، از مرحله های پیشین بدون کدام تغییر باقی می ماند. شکل عموم کاسه ها چنین اند: دهان بزرگ، مرتبان هایی با دیوار های راست و کاسه هایی با دیوار زوایه دار راست. شکل کاسه های چقور بیش تر می گردند. جدار بیرونی، همیشه با دود سیاه می گردیده و نشان می دهد که در نزدیک آتش باز از آن ها کار گرفته می شدند. کاسه هایی که از گل صخره یی ساخته شده اند، به بخش بیرون زیاد آن ها قشر نازک گل رنگی به کار رفته است.

مرحله سوم، ظرف های چرخساز، بدون تزیین

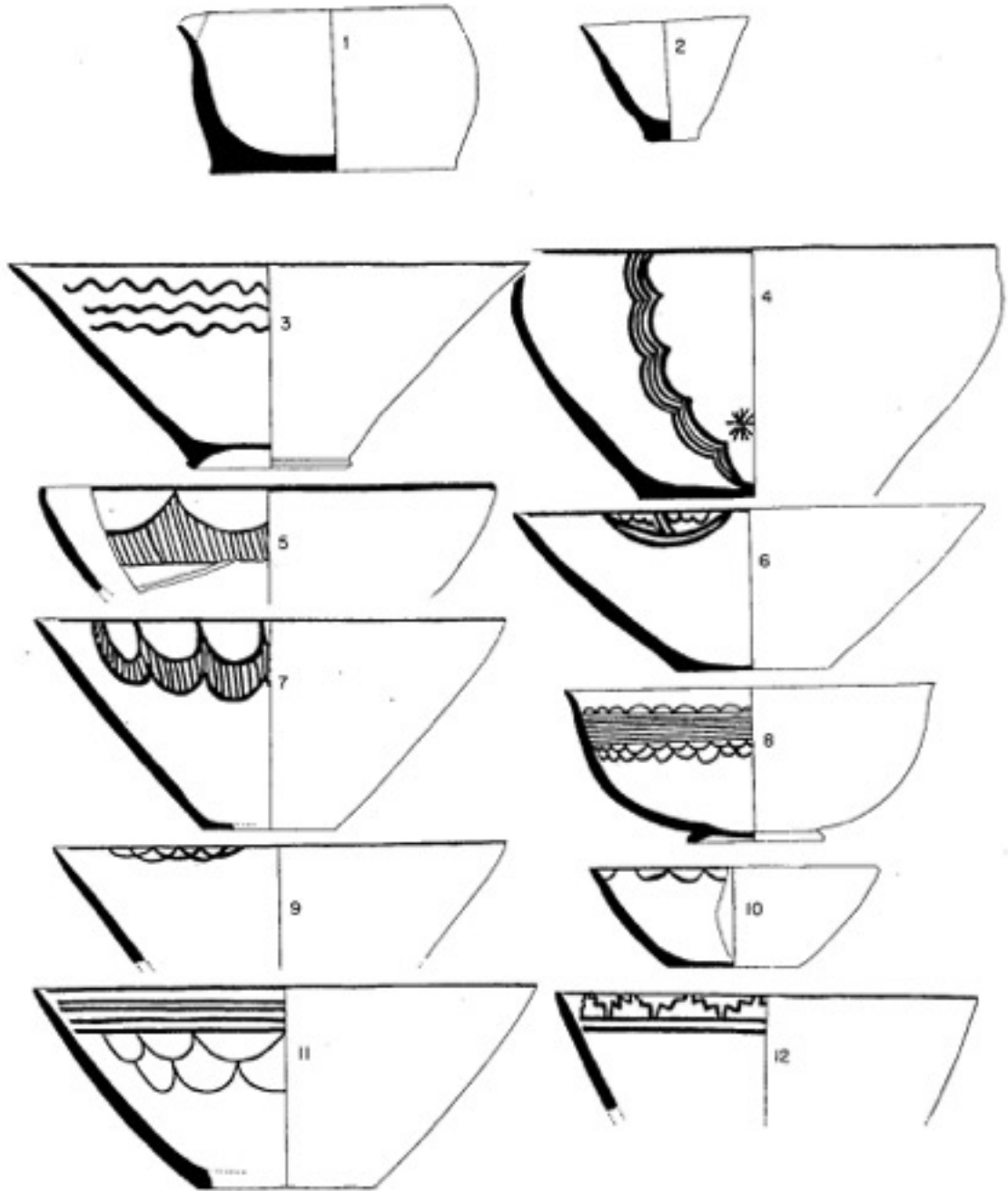
ظرف های بدون تزیین از یک گل زرد رنگ مایل به سرخی به دو صورت حرارت خودی یا ریگی ساخته شده اند). نگاه نمایید فیرسرویس، ۱۹۵۶: ۲۴۲، ۲۴۴، دوپری، ۱۹۶۳: ۷۳-۷۶). دو نمونه یافت شده اند یکی که رنگ سطحش با خمیره گل همانندی دارد و دیگری که سطحش با گل زرد نازک شسته شده است. در دور های اولی مرتبان های کره یی با لبه های ساده یافت شده اند و مرتبان لبه دار در مرحله سوم ۵-۶ کاسه هایی

با دیوار های زاویه دار در مرحله سوم ۱-۴، مسلط بوده اند، اما، بعد کاسه هایی با دیوار هایی به گونه برآمده و شکمدار در مرحله سوم ۵-۶، پدیدار شده اند. چنین به نظر می آید که در برخی مورد ها دیوار هایی دارای شکستگی نیز ساخته می شدند.

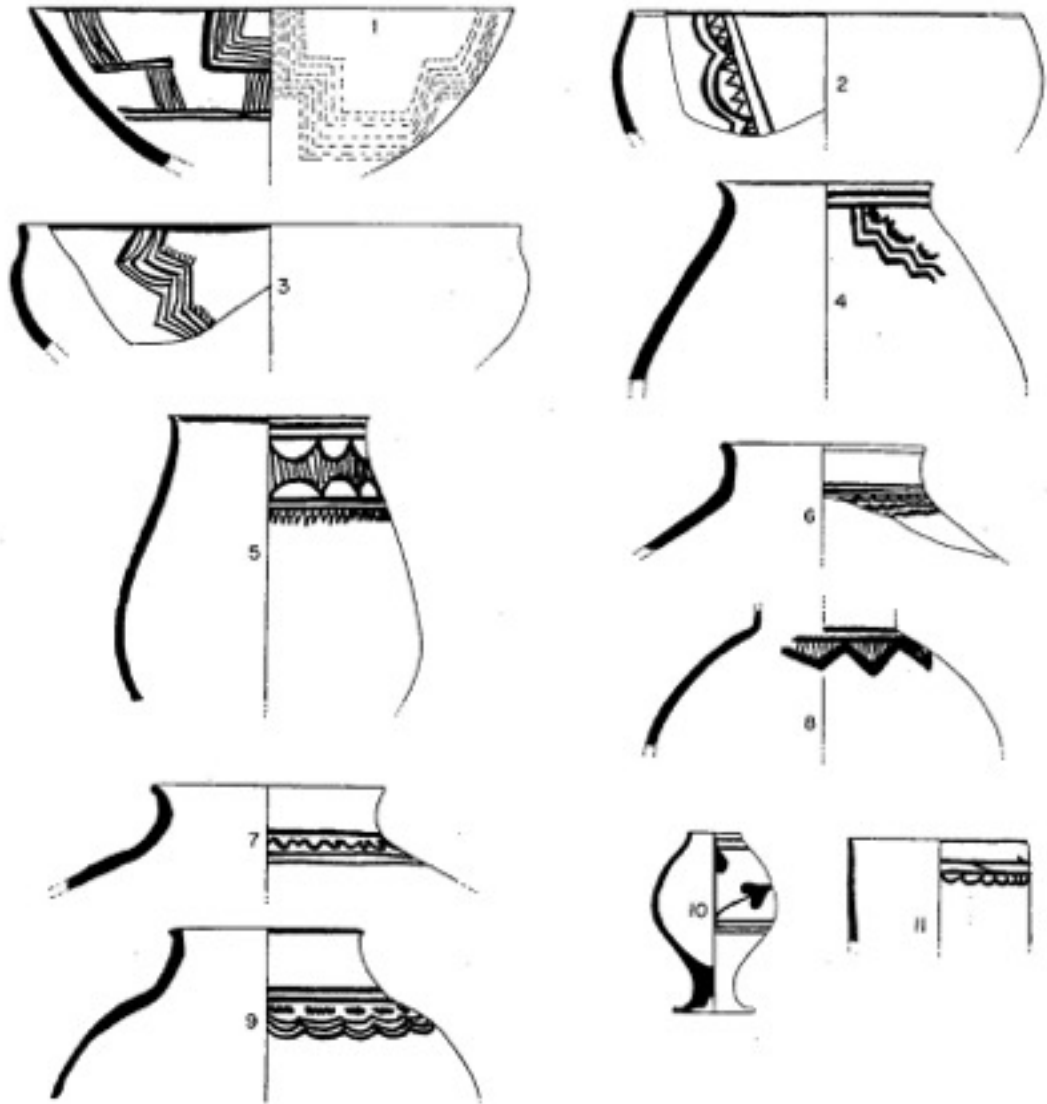
مرحله سوم، ظرف های چرخساز نقشدار

(شکل سوم، ۱۷، شماره ۱۲-۳ و ۱۸-۳)

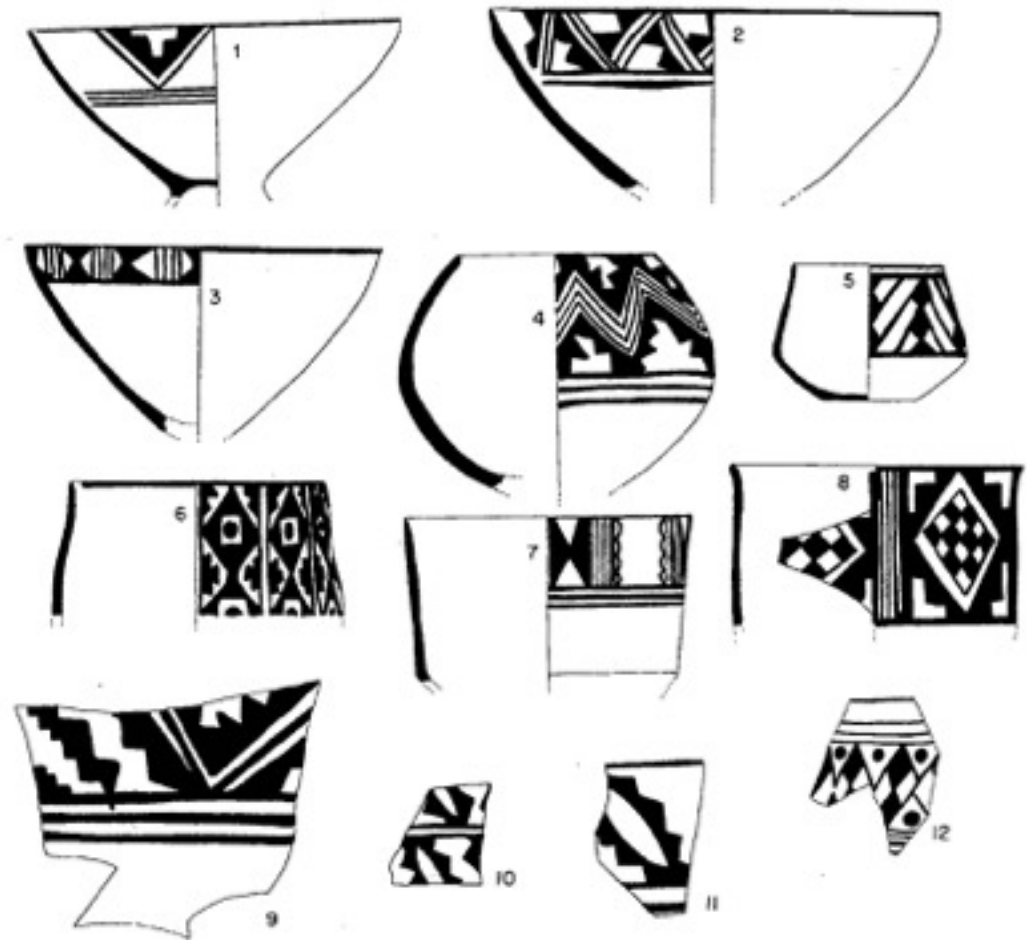
برای ساخت بخش زیاد ظرف های چرخساز بدون تزیین، از شیوه واحدی با دو گونه کار گرفته می شده است. هر دو گونه از خمیره گل زرد سرخرنگ که خود و یا به وسیله ریگ حرارت داده شده اند، ساخته می شده اند. تفاوت اساسی در این هست که بیرون یکی با گل زرد قیماقی رنگ ناشفاف مالیده شده است. (نگاه کنید: فیرسرویس، ۲۵۹:۱۹۵۶ و ۲۶۱، دوپری، ۱۹۶۳:۷۸.۷۹). هم اکنون دشوار هست که آیا این گونه تولید آگاهانه بوده یا به صورت ساده از آتش، خمیره گل و یا بررسی های دیگر که از دید فرهنگی مهم نبوده اند؟ شکل های شناخته شده ویژه کوزه ها و دگرگونی شکل کوزه ها که در میان ظرف های ناآرایشی یافت شده اند، به دسته کوزه های تزیینی رده بندی شده اند. به هر روی، ما شاهد کاسه های حلقه دار و زیر دار در میان ظرف های تزیینی هستیم. نقش های سیاه و یا سرخ همیشه به شکل هندسی اند تا مرحله سوم ۶ که پس از آن شکل های گیاه ها ظاهر می شوند (برگ های خرما، برگ درخت چنار و دیگر و دیگر...). در این میان خوشه ها، با خط های افقی، عمودی و کژ و مژ، در یک بلندی باز با خط های متعدد و به صورت نادر مثلث ها، ستاره ها یا خط های موجدار. فضای باز این شکل ها با خط های موازی، موجدار و به صورت نادر خط های موازی متقاطع، پُر می شده اند. نقش ها به صورت عموم کوزه ها را به سوم و یا چار حصه تقسیم نموده و در مورد کاسه ها، ساحه بازی را در بر می گرفته اند. در این مورد بخش زیاد تزیین به چند تا فите ها بر گردن کاسه ها محدود می شده اند.



شکل سوم ۱۷: موندیگگ، ظرف هایی از مرحله سوم ۱-۲) (: ظرف های دستساز،
 (۱۲-۳) ظرف های چرخساز تزئینی.



شکل سوم ۱۸: موندیگک، ظرف های تزیینی مربوط مرحله سوم.

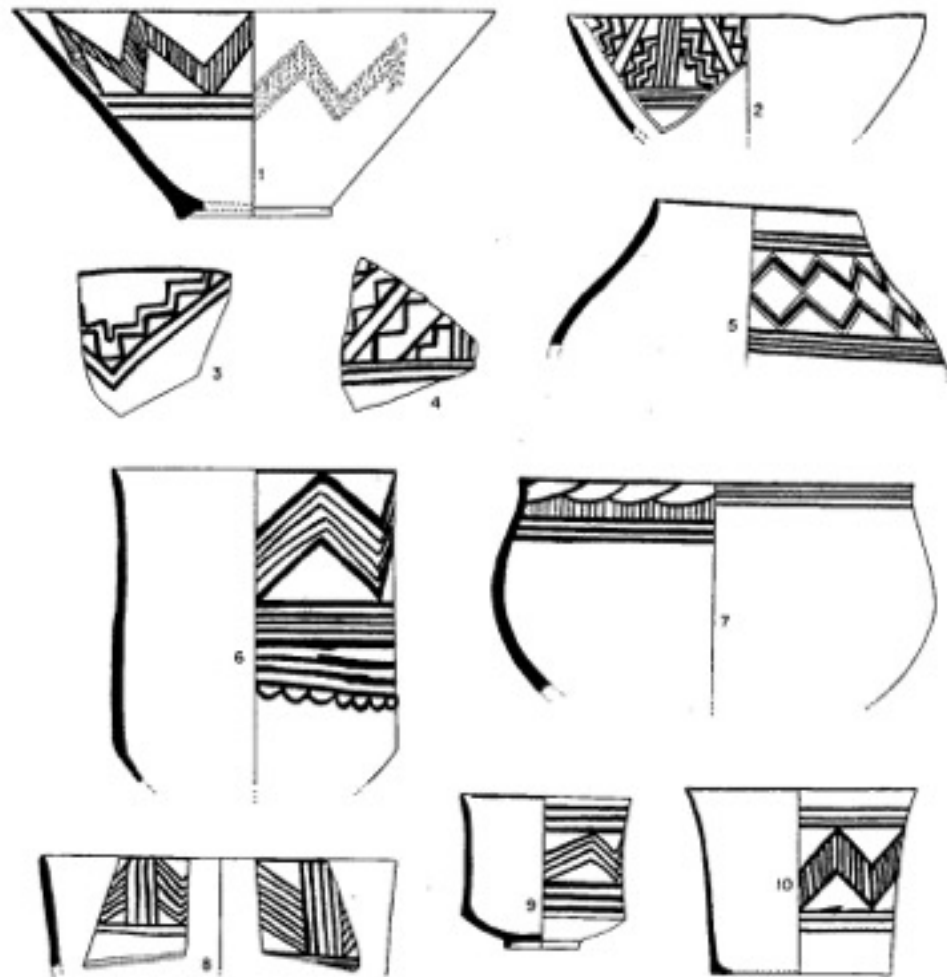


تصویر:

شکل سوم ۱۹: موندیگک، ظرف های نقشدار از مرحله سوم که شیوه ، ، خشن،، کویته را نشان می دهند.

یک شیوه مهم اما، با تکرار (کم تر از ۱۰٪) ظرف های تزیینی که بار اول در مرحله سوم ۱، و در جریان این دور بر آن افزوده می گردد، ظرف ها کویته (شکل سوم ۱۹، سوم ۲۰) (پیگو ۱۹۷۴، Piggot) می باشد. رنگ گل به صورت عموم همان زرد - با آن که رنگ سرخ کم رنگ نیز دیده شده است - باقی می ماند. این ها یا خود حرارت دیده اند و یا با ریگ چنین کار صورت گرفته است. بیرون آن ها با قشری از گل زرد نازک یا لک پوشانیده شده است. (نگاه کنید: فیرسرویس، ۱۹۵۶: ۲۶۳) که رنگ آن ها از سپید به قیماقی و گاهی هم دارای رنگ خاکستری و یا سبزگونه دگرگون شده، می باشد، این تغییر رنگ ها، ناشی از آتش اول و یا دوم می باشند. شکل اساسی کاسه ها از نوع بیکر Beaker، می باشد. (بیکر به کاسه های شکمدار آبنوشی که در گورستان مردم بیکر، یافته شده است، می گویند. این فرهنگ در آغاز دور نوسنگی در اروپا، به ویژه کنار دریای راین، مروج بوده است. ص. ر. طرزی). البته بخش کمی هم کاسه ها و کوزه های زیر پهن می باشند. اما، مهم ترین تفاوت این ظرف ها نقش های شان می باشند. شکل های سیاه و به صورت نادر، سرخ، همه هندسی اند، اما، کاسال و دیگران دو نوع

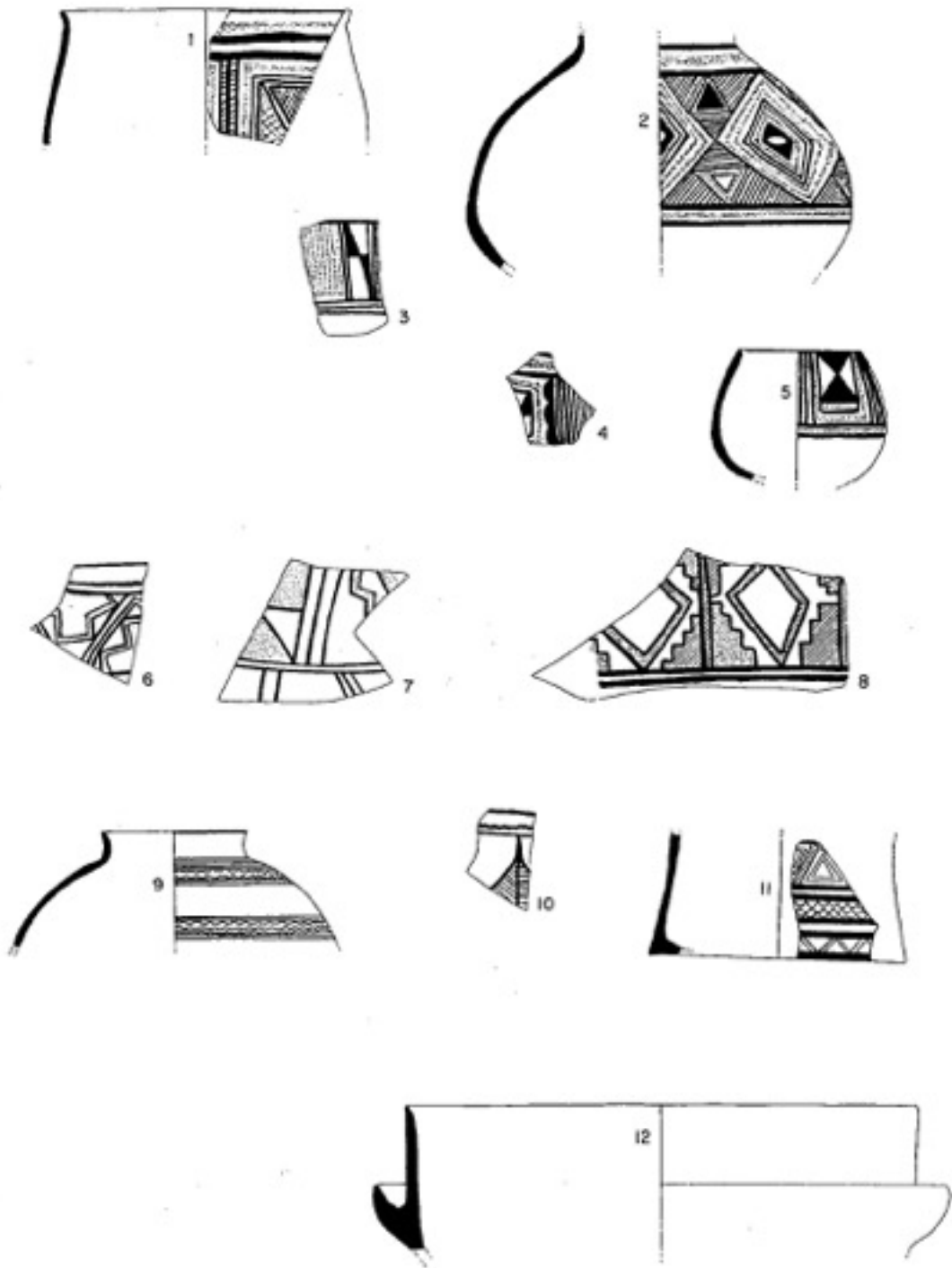
دیگر را هم نشانی نموده اند که بر شکل های خطی و یا خشن استوار اند. بخش خشن (شکل سوم ۱۹) گاهی چنان گسترش یافته اند که اثر منفی از خود به جای می گذارد. بیش ترین شکل ها در این بخش چنین اند: مثلث های برآمده، مثلث های عادی، مثلث های متقابل، الماسی با مربع داخلی و نقطه های سیاه، الماس شطرنجی و بیضه یی هایی با رنگ روشن، صلیب های کناری و یا صلیب ها محاصره شده. نمونه های خطی (شکل سوم ۲۰) با خط لک نزدیک با هم که مثلث های متقابل را شکل داده اند، خط های کژ و مژ متوازی و خط های متوازی کژ و مژ که با صلیب های خانه دار پُر شده اند. در هر دو نمونه، شکل ها بر فیتۀ افقی نزدیک گردن، سیر می نمایند. اما، گاهی به دو بخش تقسیم شده اند. ظرف های کویته یی همانندی جالبی را با دیگر ظرف ها موندیگگ، و هم چنان نمازگاه، جیوکسیور Geoksyur، و شهر سوخته نشان می دهند. (توسی، ۱۹۷۳، بیسیون ۱۹۷۳، Bisciome).



شکل سوم، ۲۰: موندیگگ، ظرف های تزئینی مربوط مرحله سوم، نمایانگر شیوه کویته ، ، خطدار،

مرحلۀ سوم ظرف های چرخساز، با کارکرد ویژه و یا ناپسند

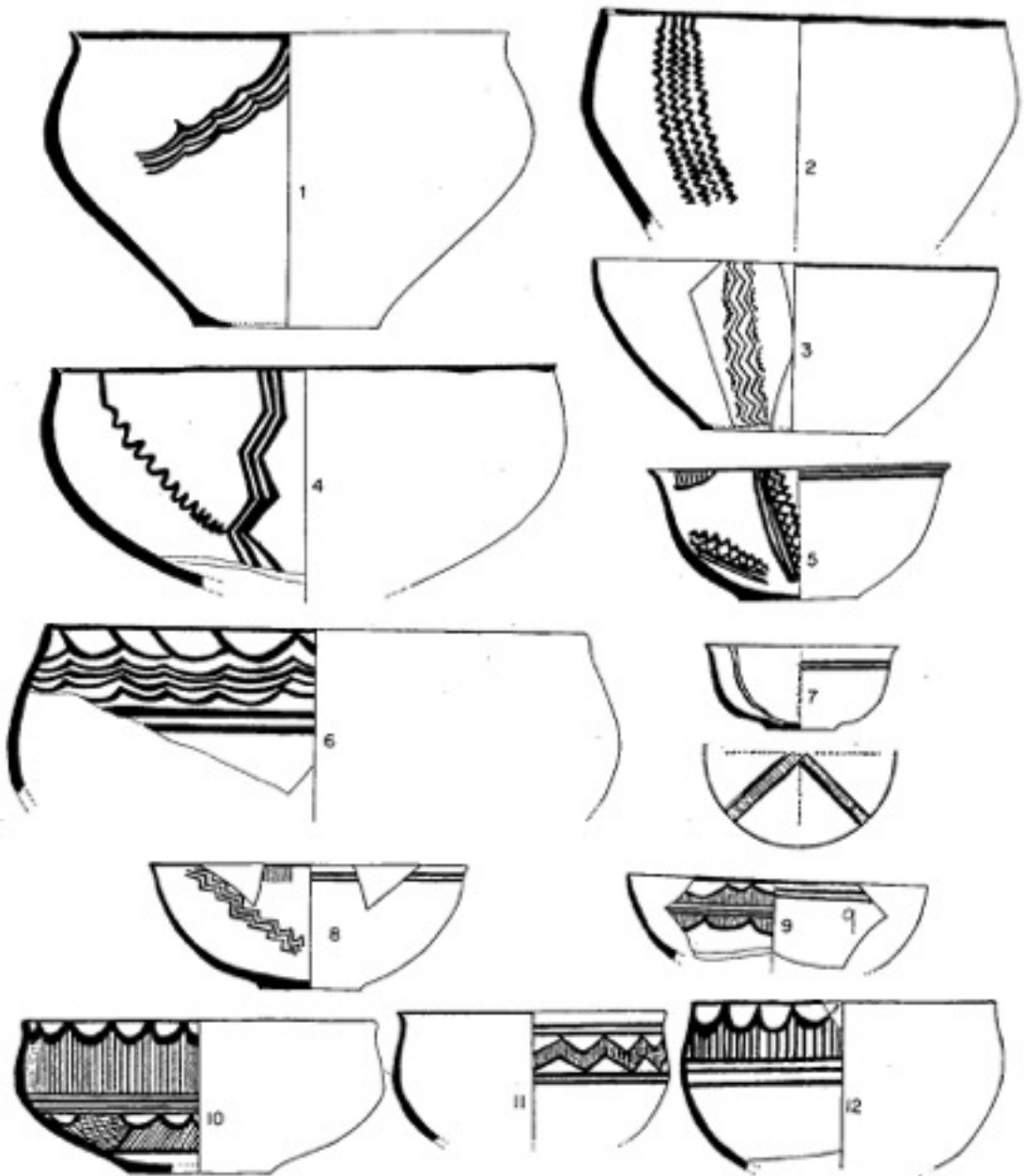
در این دسته آن ظرف های شامل می شوند که به خاطر نادر بودن و یا شکل های بیرون از قاعده / یا شکل کاسه هایی که نشان می دهد برای یک کارکرد ویژه و خاص یا این که از خارج وارد شده اند، از دیگران تمیز می گردند. (شکل، سوم ۲۱) شیوه امری Amri، (در سند) که دو رنگه می باشد، برای اولین بار در مرحله اول، یافت شده و این کار، به مقدار کمی تا مرحله سوم (شکل سوم ۲۱، شماره ۱-۵) ادامه یافته است. از همه مهم تر، جای کاسه امری که دارای لبه دو چند بوده و با رنگ سپید لشم همراه شده در مرحله سوم ۴، (شکل سوم ۲۱ شماره ۱۲) دیده شده است. در مرحله سوم ۴، هم چنان توته های تزیین شده با شیوه امری یا نال Nal، (بلوچستان مرکزی) به گونه دو رنگ و یا چند رنگ یافته شده اند. (شکل سوم ۲۱، شماره ۶-۸). این توته ها نقش های بزرگ سیاه دارند که با رنگ های مختلف (زرد، سرخ - نارنجی و سپید) پر شده اند. توته های مهم دیگر از مرحله سوم ۴، اند که از یک خمیره گل زرد به شدت فشرده با نقش برگ چنار که به صورت عالی نقاشی شده است، می باشد. (شکل سوم، ۲۱، شماره ۱۰). این امر به شیوه ظرف های فیض محمد از وادی کویته تعلق دارد. (فیرسرویس، ۱۹۵۶). در آخر این که از مرحله سوم ۵، تعداد زیاد توته های کاسه با یکی که دارای دسته بزرگ افقی در نزدیک لبه اش می باشد و به ظرف های کوت دیجان از وادی سند مربوط است می باشد. (شکل سوم ۲۱ شماره ۹).



شکل سوم ۲۱: موندیگگ، ظرف ها از مرحله سوم: (۱-۵) شیوه امری ظرف های دو رنگه، (۶-۸)، توته های امری یا نال، دو رنگ و یا چند رنگ تزیینی، (۹) کاسه شیوه کوت دیجان، (۱۰) توته هایی از شیوه فیض محمد، (۱۱) کاسه یا جک آبخوری با شیوه بیکر، (۱۲) کاسه دو لبه مربوط شیوه امری.

ظرف های مرحله چهارم (شکل سوم، ۲۲ و شکل سوم، ۳۲) با چندین گونه تغییر در شکل کاسه ها، نقش ها، خمیره گل سرخ جدید و ناپدید شدن ظرف های سفالی کویته، همراه اند. در میان ظرف های سفالی چرخساز، استفاده از خمیره گل سرخ واقعی فزونی

می یابد، در حالی که گل سرخ زردی دار، کاهش می یابد. انتقال در رنگ های گل سفال ها ممکن با نوع جدید (، ، داش،،) های بزرگ پیوند داشته باشد که این ها مربوط به مرحله پنجم می گردد. یکی دیگر از خصوصیت سفال های گل سرخ، افزایش لشمسازی سرخ که با شکل های سیاه همراه می باشد، نیز دیده می شود. هم چنان می توان در این دور از افزایش سفال هایی که محدود بوده و یا دارای کاربرد ویژه یی بوده اند، سخن زد.



شکل سوم ۲۲: موندیگک، ظرف های نقش دار چرخساز از دوره چارم ۱

مرحله چارم، ظرف های سفالی دستساز.

کاسال یادآوری می شود که این امر، در مرحله پنجم بسیار نادر می گردد. اما، بررسی من از ظرف های سفالی موندیگک در موزیم کابل نشان داد که این امر هنوز هم وجود داشته است. هم چنان، جدول کاسال (۱۹۶۱: شکل ۴۸) نشان می دهد که بخش زیاد کاسه های مرتبانی که بیانگر این گونه ظرف ها اند، در دوره های اول همان سطح حضور را، مانند پایان مرحله سوم، داشته اند. این رقم های در عدم وجود، رقم ها به تر، نشان می دهد که تولید ظرف های سفالی دستساز ادامه داشته است، اما، به مقدار کم تر از ۱۰٪ و به حیث کاسه های مهم از آن ها بهره برداری می شده است.

مرحله چارم، سفال ها چرخساز بدون تزیین

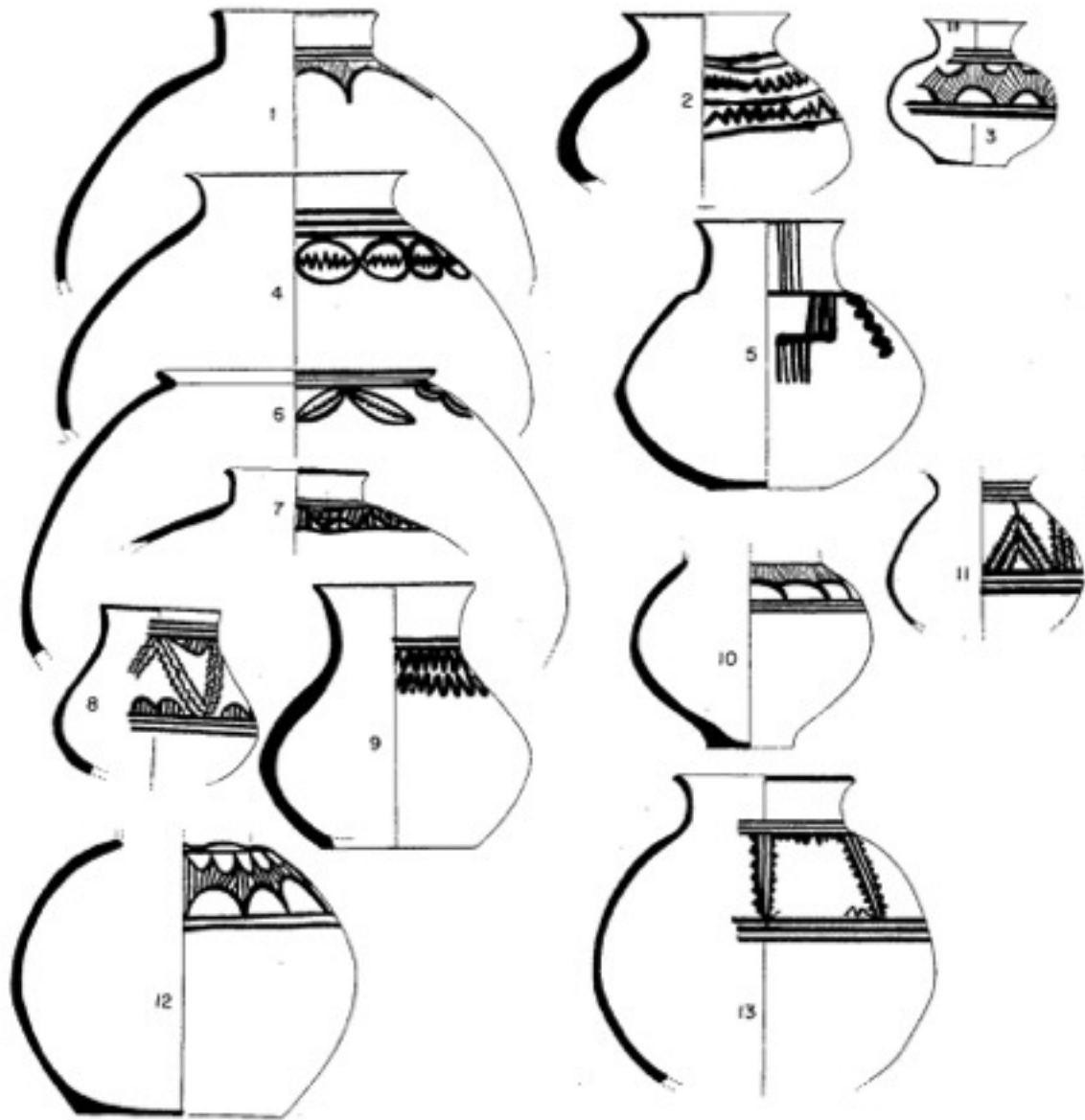
در کنار کار گیری گل سرخ، هنر سفالسازی از دید شکل کاسه ها دچار دگرگونی مهمی شده است. این را باید از یاد نبرد که چنین دگرگونی در شکل کاسه ها در مورد ظرف های سفالی چرخساز تزیین نیز، صورت گرفته است. کاسه های دارای دیوار های زاویه دار پیشین، به شکل کاسه های با دیوار منحنی S (شکمدار. ص.ر. طرزی) گونه، دگرگون شد که با این امر، بار اول در مرحله سوم، ۵ و ۶، بر می خوریم. برای بار اول در مرحله چارم ما با شکل ساده نیمکره یی که رو به افزایش بوده اند، بر می خوریم. هم چنان شکل سینه چقور. بخش زیاد شکل به گونه کره یی لبه دار و سینه چقور می باشد. البته در کنار آن تعداد کاسه هم با دیوار های مستقیم و با لبه های چپه بوده اند. اکنون کاسه های آبخوری از جنس بیکر همراه با دیوار های منحنی بر همه شکل ها، مسلط اند. برخی از گیلایس های آبنوشی، با پایه های کوتاه و یا دیوار ها فراز آمده، تیار می شده اند.

مرحله چارم، ظرف های سفالی تزیینی

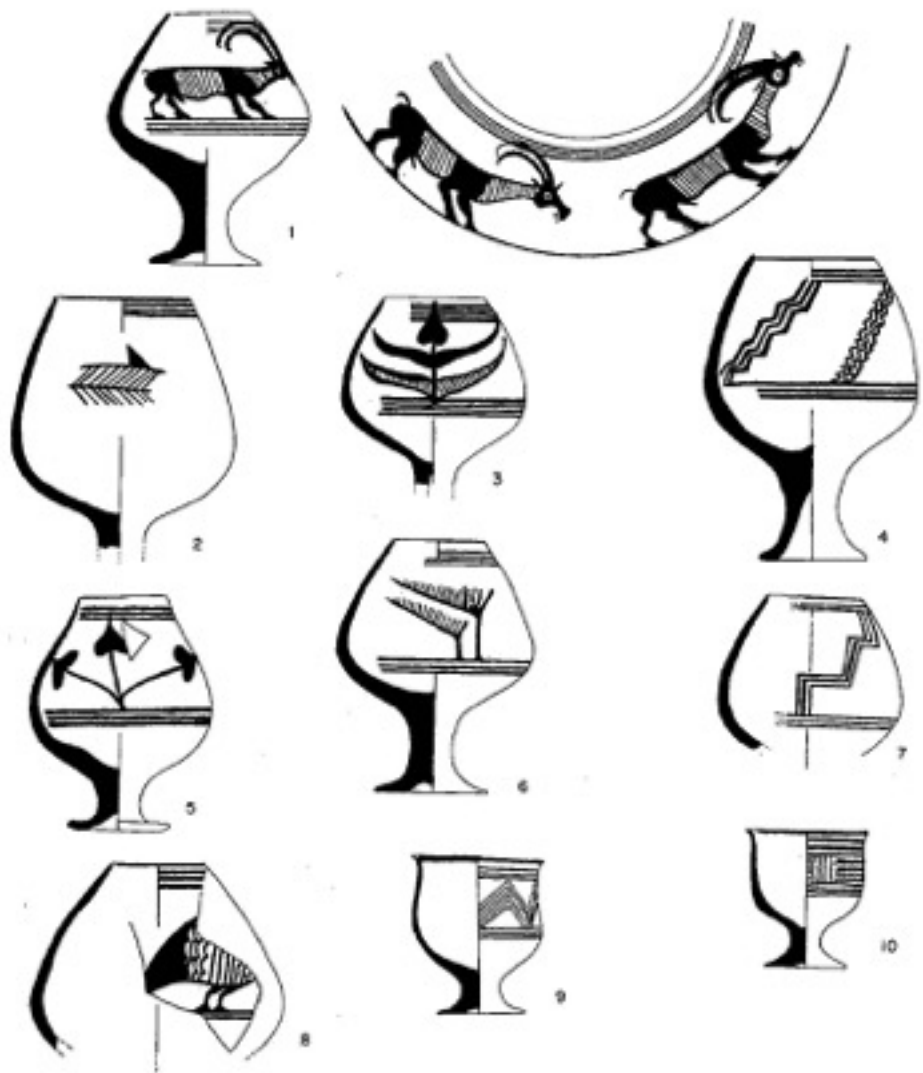
نماد چشمگیر این ظرف های سفالی، همانا شکل جام های آبنوشی پایه دار می باشد. (شکل سوم ۲۴) با کنار های منحنی (بار اول در مرحله سوم ۵)، در چارم ۱، دیده شدند. چیز مهم دیگر، افزایش این ها در مرحله چارم ۲ و ۳ می باشد. بخش زیاد این کاسه با شکل جانداران و یا خدایان جانداران تزیین شده اند که جایگاه ویژه موندیگک را بیان می دارند. چهره گاوان شاخدار، قوچ کوهی، پرنده گان، ماهی و پشک به روی زمینه سخت و یا سایه یی بر فیتته پُربَر افقی نقش داده می شدند. هم چنان از شکل گل و گیاه به ویژه برگ چنار کار گرفته می شده اند. از شکل های هندسی با ترکیبی خط های موازی، کژ و مژ، موجدار و بی موج که گاهی نقش مثلث را بازی می کردند، نیز کار گرفته می شده اند. شکل دیگر کاسه، همانا جام های پایه کوتاه با دیوار های شکمدار و منحنی که گاهی با لبه پس قات، همراه می بوده اند. این شکل همیشه با شکل های هندسی به ویژه فیتته یی دارای خط های کژ و مژ، همراه بوده است.

دگرگونی مهم دیگر کاهش ، ، ظرف های کویته ، ، در مرحله چارم ۱ ، (شکل سوم ۲۶) و ناپدید شدن کاملش در مرحله چارم ۲ و ۳ می باشد. آن نمونه هایی که به دست آمده اند، فاقد خصوصیت شکل های هندسی دقیق که در گذشته فراوان بوده اند، می باشند. حتا شیوه خط دار ، ، ظرف های کویته ، ، فاقد عنصر های هندسی مانند مثلث ها، صلیب ها و دیگر و دیگر می باشند. نقش هایی که هم بر تعداد کمی یافت شده اند، بیش تر منحنی یا گُل مانند (برخی آن را شاخ گاو نامیده اند) می باشند. مهم هست که می توان از یک شیوه یی سخن زد که شکل ظریف میان کویته پیشین و شکل های دقیق بعدی را در ظرف های سفالی مرحله پنجم دید.

ظرف های تزیینی باقمانده از مرحله چارم، به ویژه چارم ۱ ، نمایانگر ادامه مرحله های پیشین (شکل سوم ۲۲ ، شکل سوم ۲۳ ، شکل سوم ۲۵) می باشد. این را به صورت روشن می توان گفت که رنگی که بر بیرون ظرف های سفالی کار گرفته می شد، سپید شیری و یا قیماقی است و رنگ شکل ها سیاه. در این بخش تمایل زیاد وجود دارد که خالیگاه را پُر و فضای ، ، باز ، ، ی که در دوران پیشین وجود داشت، بسته گردد. از خط های کژ و مژ متوازی هم به شکل عمودی و افقی بهره گرفته می شدند. از خط موج های کوتاه به حیث یک شکل آزاد به جای خط های ساده تند که خود یک نوع گسیستگی را بار می آورد، کار گرفته می شد. شکل های هندسی نو، به شمول دایره در داخل دایره و به ویژه دایره بریده گی، بسیار نایاب دیده می شود.



شکل سوم ۲۳: موندیگک، ظرف‌ها چرخساز و تزیینی از مرحله چهارم ۱.

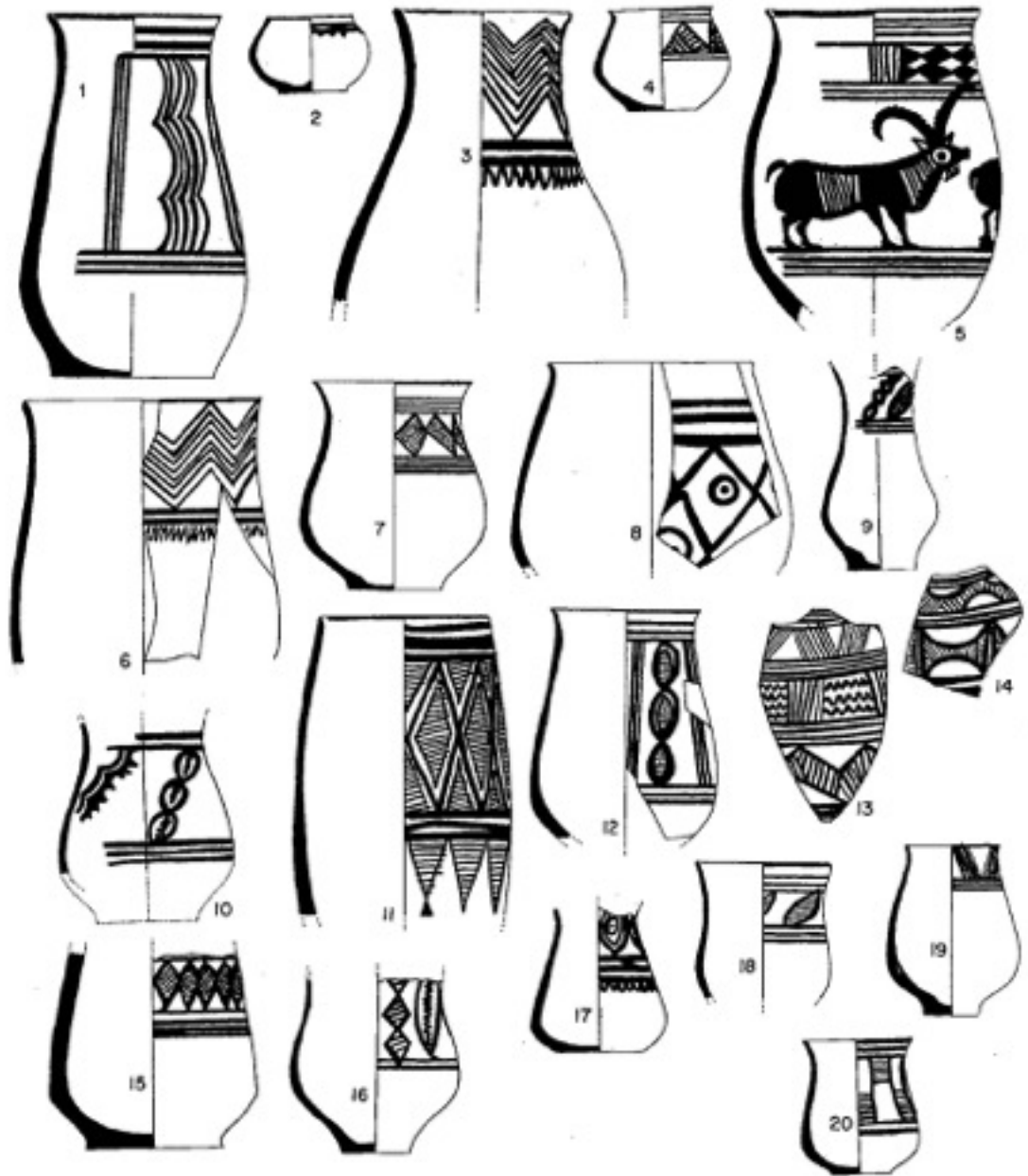


شکل سوم ۲۴: موندیگک، ظرف‌ها چرخساز و تزیینی از مرحله چارم ۱.

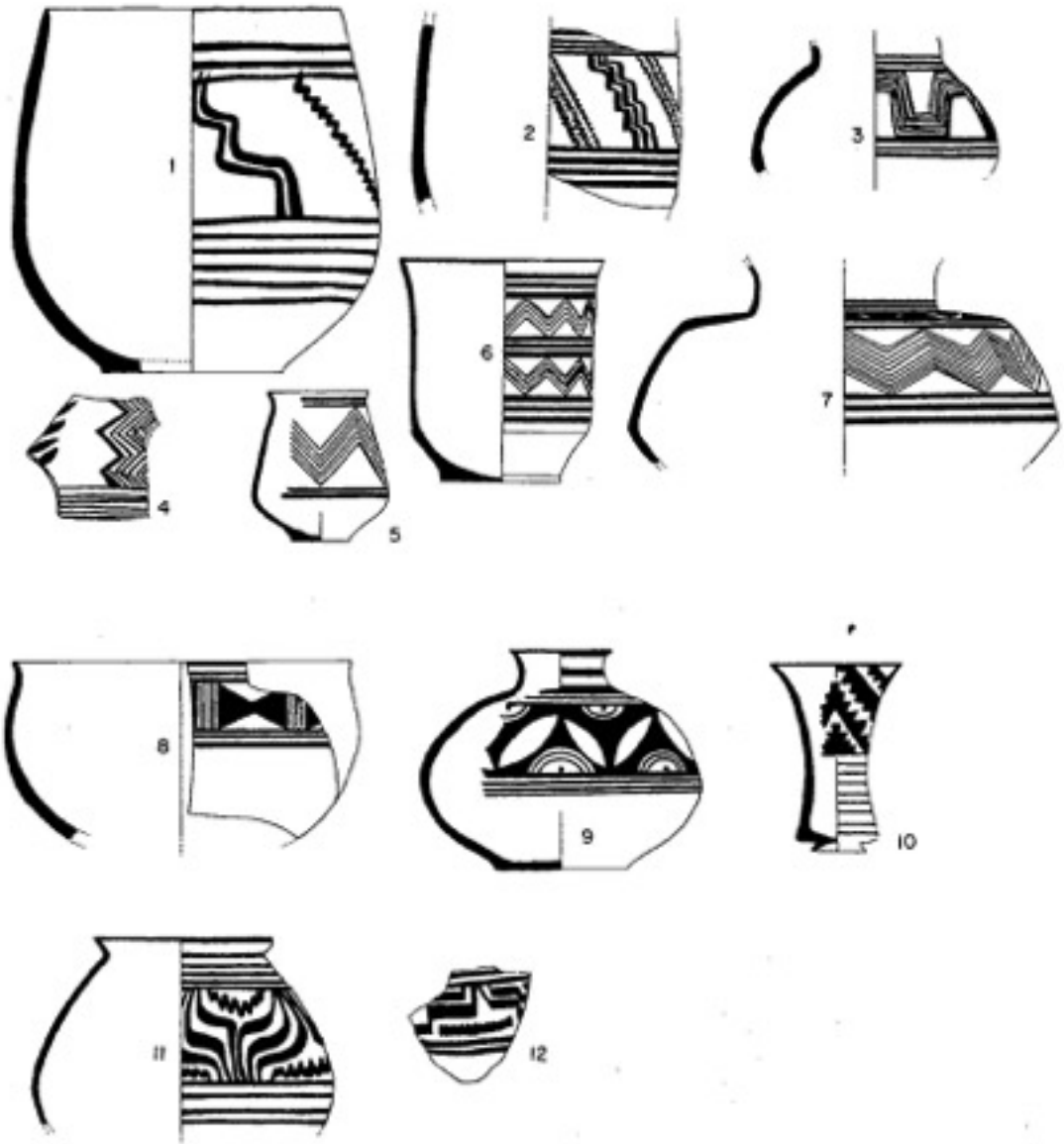
شکل‌های جانداران و گل و گیاه‌ها که پیش‌تر اشاره نمودیم، اکنون با روشنی زیاد شده‌اند، اما، شکل جانداران در مرحله پنجم ۲، نا منظم هست و در چارم ۳، ناپدید می‌گردند. شکل گل و گیاه، به ویژه برگ چنار، در این دور ادامه می‌یابد، اما، رو به کاهش می‌گذارد. شکل‌های هندسی دقیق در این دوره به صورت نادر پدیدار می‌گردد و تنها بر روی کاسه‌های آبنوشی بیکر نقش می‌یابند.

دوره‌ها پس‌تر، مرحله پنجم ۲ و ۳، از دید افزایش مقدار ظرف‌های گل سرخ لشم که با شکل‌های سیاه تزیین یافته‌اند، مشخص می‌گردند. این شکل‌ها با نوع پیش‌تر زیاد تفاوت ندارند و می‌توان گفت که به ادامه اش جریان یافته است. ممکن یکی از خصوصیت قابل توجه سفال‌های تزیینی، همان شکل کاسه‌های نیمکره‌یی فراخ با لبه‌های قات و هم‌چنان کاسه دیوار دار باشد. (شکل سوم ۳۰، شماره ۲، ۳). تشابه میان این ظرف‌های گل سرخ که با رنگ سیاه - سرخ لشم شده‌اند با ، ظرف‌های کویته ،، توجه جدی را به خود جلب ننموده است، اما، این را باید یادآور شد که در همان دوره

های این مرحله، ممکن چندین تداخل ظرف ها از این منطقه به جنوب شرق صورت گرفته باشد.



شکل سوم ۲۵: موندیگک، سفال های چرخساز و تزیینی، از دور پنجم ۱.



شکل سوم، ۲۶: موندیگک، ظرف های تزئینی از شیوه کویته، دور پنجم ۷-۱ (۱: شیوه خطی،، ۱۰-۸) شیوه ، ، فشرده،، ۱۱-۱۲) شیوه گلدار.

مرحله پنجم، ظرف های چرخساز، تداخلی یا با کارکرد ویژه

این گروه ظرف های نمایانگر پیوند دو جانبه میان موندیگک و منطقه جنوب شرق، شمال بلوچستان و وادی سند می باشد. توته های به دست آمده از جریان مرحله پنجم، هرگاه شباهتی با ظرف هایی که در منطقه تولید شده اند، داشته باشند، می توانند جدا ساخته شوند.

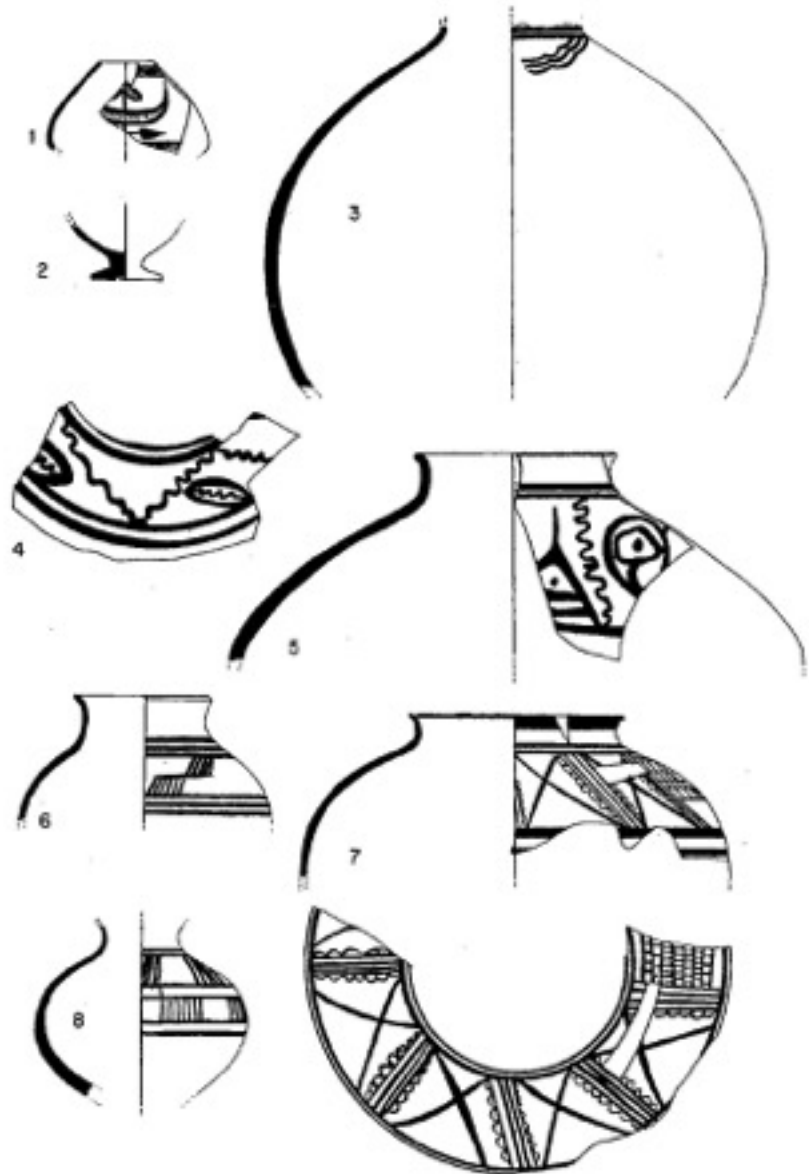


شکل سوم ۲۷: موندیگک، ظرف های دارای کارکرد ویژه و یا مداخله یی، مرحله چارم ۲: (۵-۱) شیوه فیض محمد، (۶-۹) شیوه امری و کوت دیجی، (۱۰-۱۳) شیوه دورنگه.

مرحله پنجم ۱، دارای چند نمونه مرتبان های بدون یخن با لبه های قاتی می باشد. (کاسال، ۱۹۶۲: شکل ۷۵، شماره ۲۴۹). این ها همانندی زیادی با ظرف هایی دارند که از کوت دیجیل یافت شدند. دو توته از لبه که فکر می شود از ظرف های آبنوشی بیکر با شکل شکمدار یا S، با دولبه اند و دارای شکل ترازوی ماهی می باشند (۱۹۶۱: شکل ۸۳، شماره ۳۰۶، الف) از دیگر چیز هایی که از موندیگک به دست آمده اند، تفاوت جدی دارند، اما، با شیوه امری و کوت دیجی همانند اند. نمونه های زیادی مربوط به ظرف ها تزینینی فیض محمد هم چنان در چارم ۱-۲. یافت شده اند هم چنان در چارم ۱-۲، ظرف دو رنگه سرخ و سیاه که از دید شیوه و تولید به ظرف های به صورت کامل بومی موندیگک، شباهت دارند یافت شدند.

ظرف های تزینینی فیض محمد هم چنان در مرحله چارم به دست آمده و یک کاسه کامل مربوط به نوع ، کویته تر،، (شکل سوم، ۳۲، شماره ۳) در (بلوچستان و در وادی سند، پیش از مرحله هارپه یافت شده است). در چارم ۳ (۱۹۶۱ شکل ۱۲۰، شماره ۴۸۵)، یک

نمونه از نقش با رنگ سیاه که درونش با رنگ سرخ پر شده است دیده شده است که همانندی با ، ، ظرف های سوتی Sothi، وادی سند مرکزی در کالینگان Kalibangan (نگاه نمایید مغول، ۱۹۷۰، ۳۱۳-۸ برای این مطلب و هم چنان مقایسه) هم چنان نمونه یی از شکل دایره تداخلی که با خط های سایه یی پُر شده است وجود دارد (کاسال، ۱۹۶۱: شکل ۱۰۳، شماره ۴۹۶) که همانندی نزدیکی به ظرف های امری و کوت دیجیان پسین دارد. از این نمونه ها و دیگر ها، روشن می گردد که در دورا مرحلهٔ چارم ۱-۳، در موندیگک رابطه با بلوچستان و وادی سند، برقرار گردیده است.



شکل سوم. ۲۸: موندیگک: ظرف های چرخساز و تزینی مربوط مرحلهٔ چارم ۲.

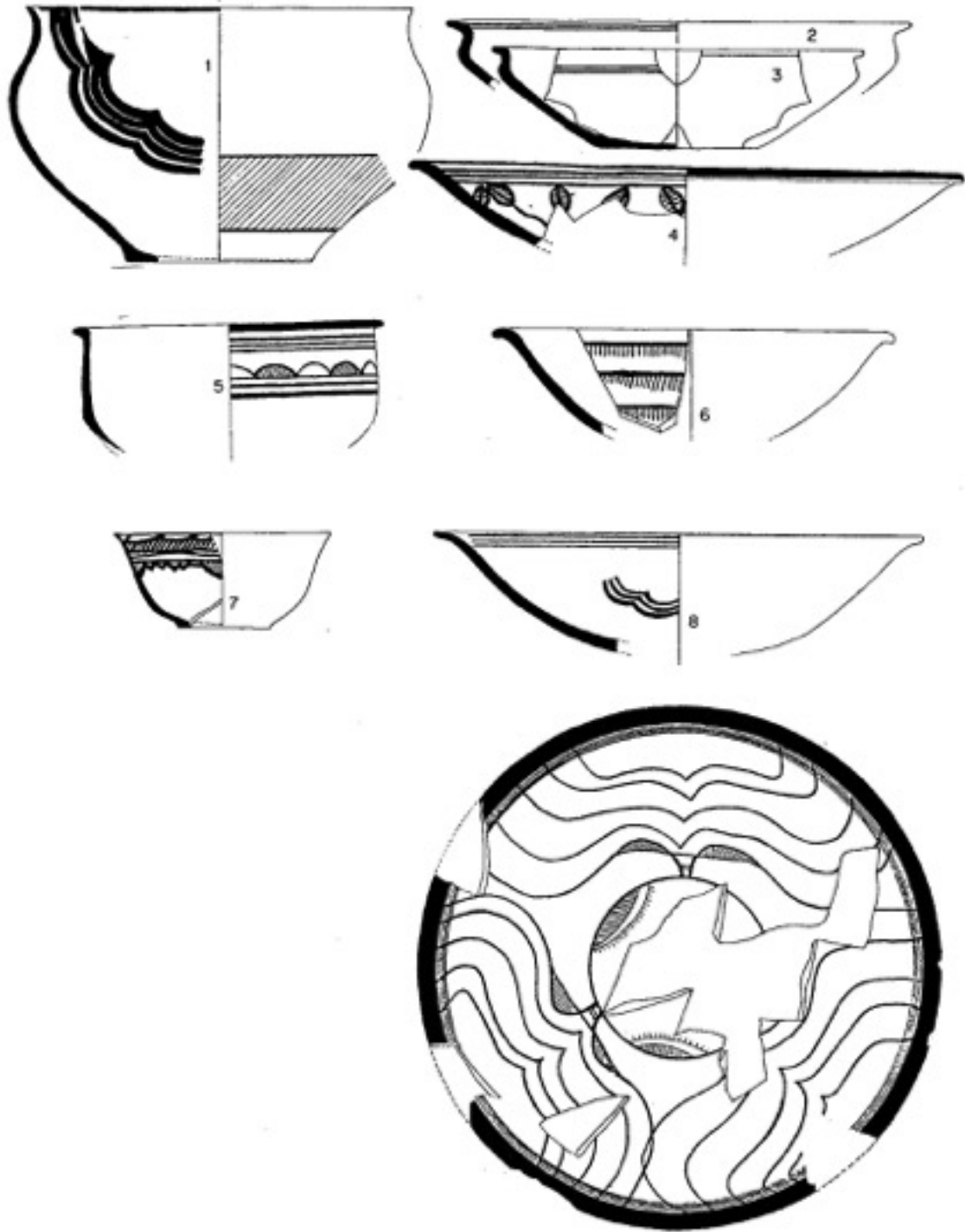
ظرف های مرحلهٔ پنجم، به شدت پُر جنجال اند. دلیل این امر، تا اندازه یی بسته به وضع برهم خوردن نخیره و کمبود نمونه ها و اندازهٔ آن ها می باشد. اما، مشکل اساسی و پایه یی این هست که بیش ترین ظرف های مرحلهٔ پنجم، تفاوت جدی از آن چي از مرحله

های ۱ تا ۴، (شکل سوم. ۳۳) به دست آمده اند، دارند. البته تا حدودی تداوم نیز وجود دارد و آن این که بیش تر ظرف ها سرخ اند و با رنگ سیاه بنفش بر روی بخش سرخی که لشم شده است، نقاشی گردیده اند و شکل برخی کاسه ها (به ویژه کاسه های نیمکره یی با لبه های قات و برخی شکل های مرتبانی) ادامه یافته اند. از سوی دیگر، ظهور دوباره ظرف های دستساز که دارای شیوه تزیینی نو و متفاوت با سنتی می باشند و هم چنان شکل نو کاسه ها نیز پدیدار می گردند.

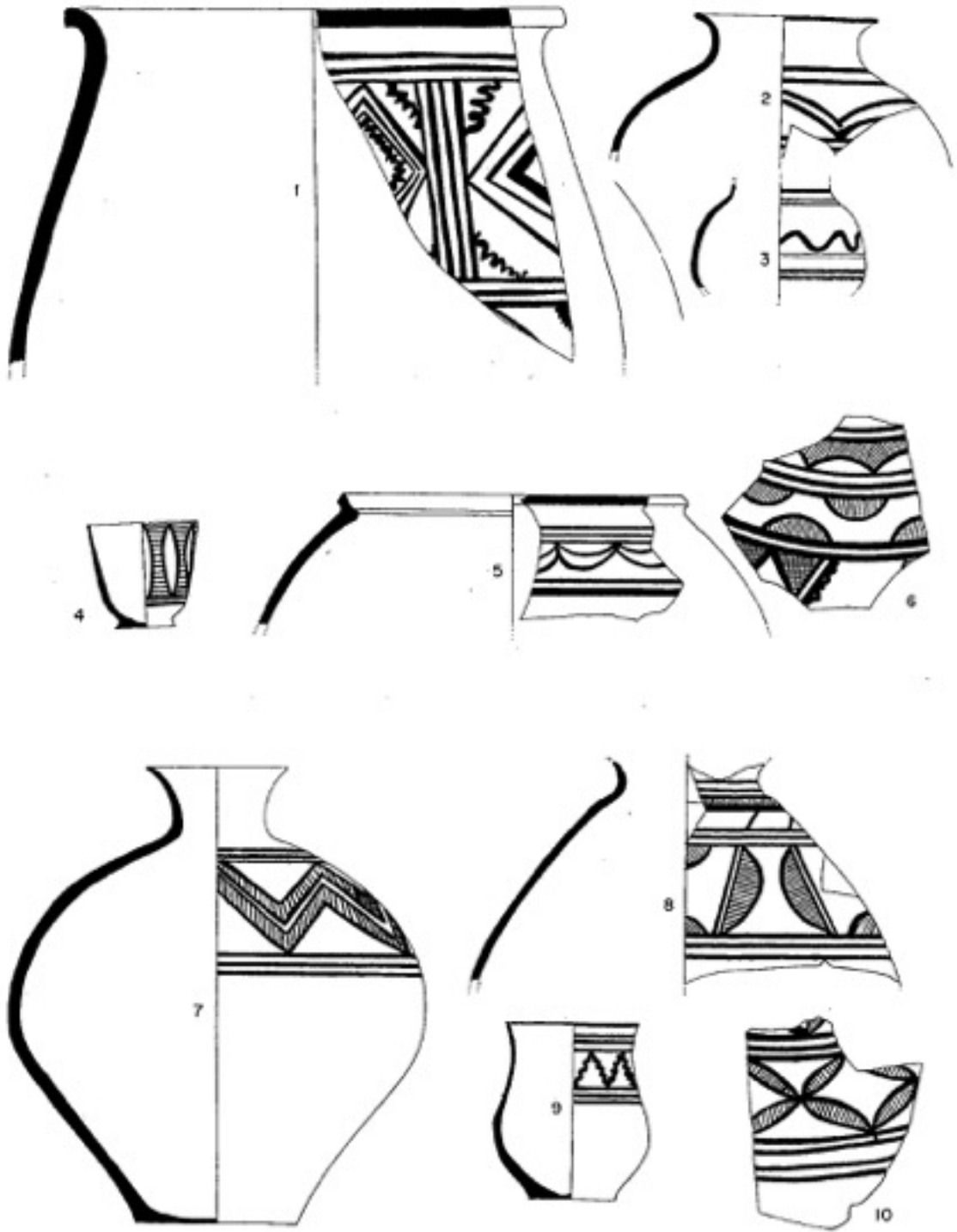
خلاف فراز و نشیب هایی که در ظرف های دستساز در (مرحله اول و سوم) که محدود به ظرف های خشن حرارت داده شده بودند، ظرف های دستساز در مرحله پنجم، به شکل های نو، پا به میدان می گذارند که دارای تزیین های سیاه و سرخ لشم می باشند و از گل ظریف تر ساخته می شده اند. نمی توان که اهمیت این دگرگونی را چنانچه گونه ارزیابی نمود زیرا رقم های نسبتی این ها در دست نیستند؟ بسیار از این ظرف های دستساز به شکل کاسه ها اند، اما، همه کاسه ها دستساز نبوده اند. به صورت عموم، بدون توجه به شیوه تولید، این شکل های نو، بسیار ژرف تر و دارای خط های منحنی بوده اند. در میان گونه گونی زیاد، از سه شکل کاسه می توان نام برد: (۱)، نیمکره های عادی، (۲) شکلی که پایین تر که سه ربع آن با دیوار مستقیم زاویه دار با کمی انحنا که به شکل شکمدار ختم می شده است و یا لبه مستقیم و منحنی داشت اند، (۳)، کاسه های کره یی با شکل شکمدار. دسته های ساده و دایره یی، نماد عمومی بسیاری از کاسه ها به ویژه در دسته تبلور می یابد.



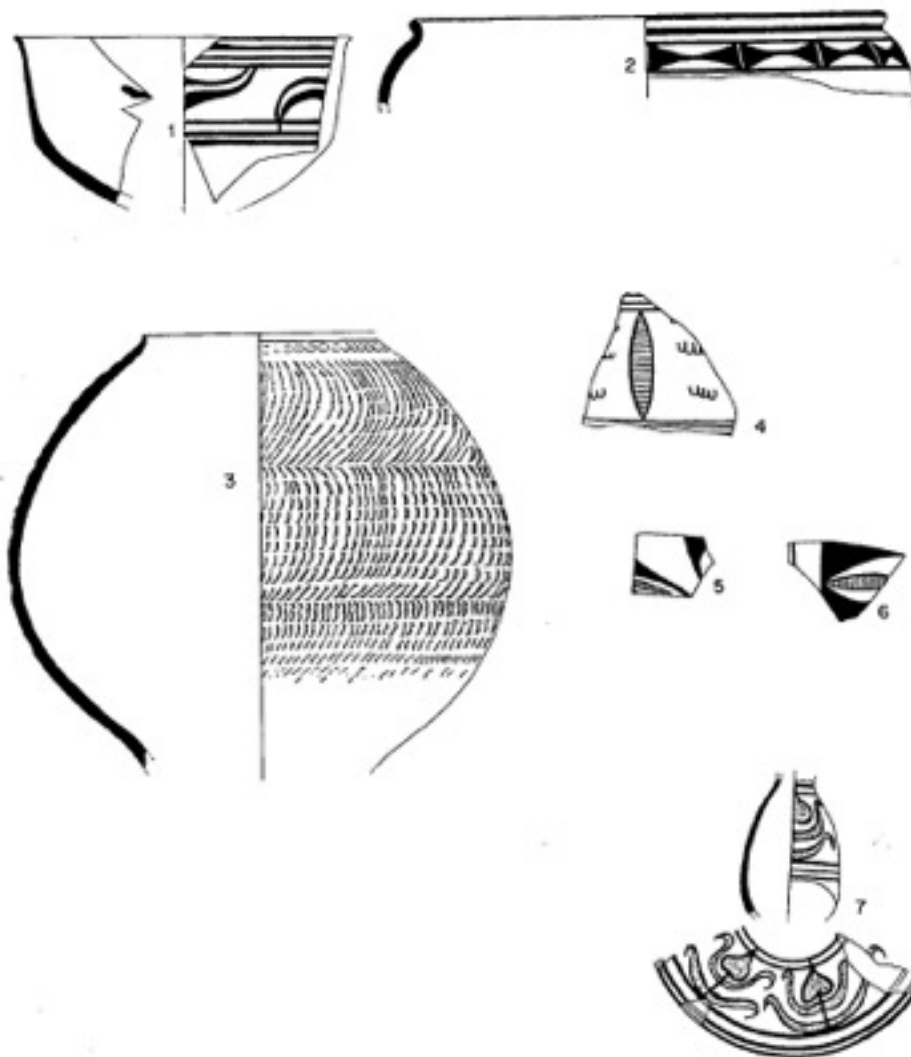
شکل سوم ۲۹: موندیگک، کاسه چند رنگه از مرحله چارم ۲.



شکل سوم ۳۰: موندیگگ، ظرف های چرخساز نقشدار از مرحله چارم ۳، شماره ۶ و ۹ مربوط به ظرف های خاکستری اند.

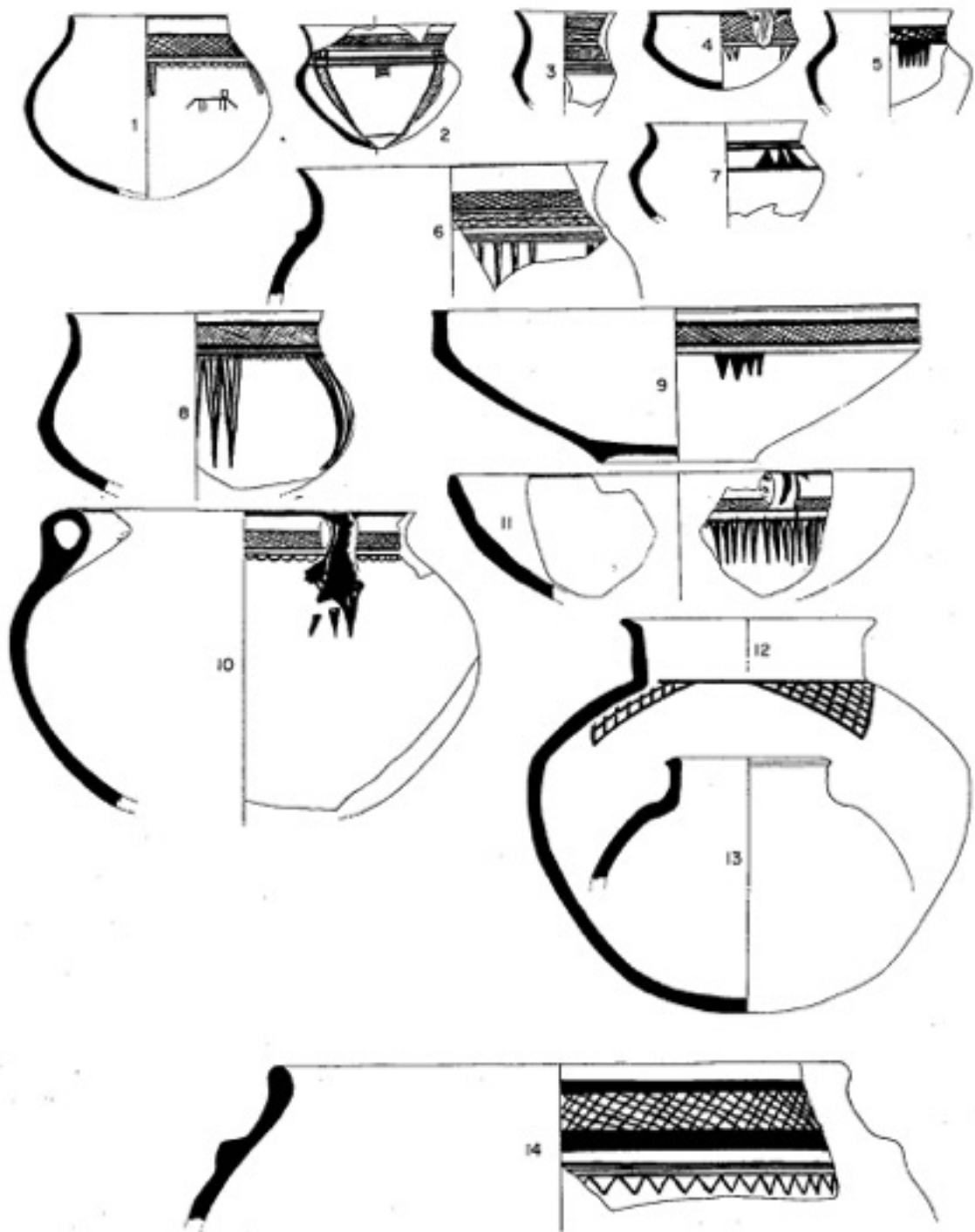


شکل سوم ۳۱: موندیگک، ظرف های چرخساز تزئین از مرحله چارم ۳.



شکل سوم ۳۲: موندیگک، ظرف های با کارکرد ها ویژه و یا تداخلی، از مرحله چارم ۳:
 (۱-۲) شیوه کویته یی، (۳) شیوه کویته ، ، تر ، ، (۴) شیوه فیض محمد، (۵-۶) شیوه
 امری پسین، (۷) شیوه دو رنگ.

خلاف این امر شکل کاسه های مرتبانی تزئینی یا نا تزئینی، بیش تر چرخساز اند. هر دو مرتبان های کره یی لبه دار و یا بی لبه به صورت ساده و یا قاتی یافت شده اند. هر گاه داوری از روی مرتبان ها تصویر دار، انجام دهیم چنین به نظر می آید که این ها به اندازه های بزرگ و کلان بستگی دارند و گاهی با خمیده گیی بر لب که آب از آن به ساده گی بریزد، تولید می شده اند.



شکل سوم. ۳۳: موندیگگ: ظرف های نقشدار از مرحله پنجم.

تا حدود زیاد از نقش های هندسی کامل به رنگ سیاه یا بنفش بر بخش لشم سرخرنگ که برخی به شدت ظریف اند، کار گرفته شده است. برای نمای به تر کار، شست دیگری هم بر روی آنان صورت گرفته است. گاهی ما شاهد چهره های جانداران با شیوه ، چسپ، نیز می گردیم و به صورت نادر نماد شاخ هایی که در میان فیتة افقی قرار دارند، نیز یافت شده اند. شیوه اساسی آرایش با شدت مرسوم بوده و از یک فیتة افقی

جدا شده در نزدیک لبه متشکل است. در برخی مورد ها چند فیتته یی نیز یافت شده که به وسیله فضای باز از هم جدا ساخته شده اند. این خلا می توانسته است با شکل های اضافی ساده هندسی پُر ساخته شود، پایین تر از این فیتته ها، روی بیرونی ظرف را به بخش ها تقسیم نموده است، یک تعداد مثلث های دارای ضلع های مساوی، یا گاهی شکل الماس، نقش داده شده اند. گاهی این عنصر ها در بالا به یک فیتته خوشه یی به هم پیوسته اند. ترکیب این شکل ها بر کاسه ها و مرتبان ها یافت شده اند. با آن هم، بر مرتبان ها شکل ساده مثلث های متداخل و یا حصار ی که بر شکل ها تاکید دارند، نقش می یافته اند.

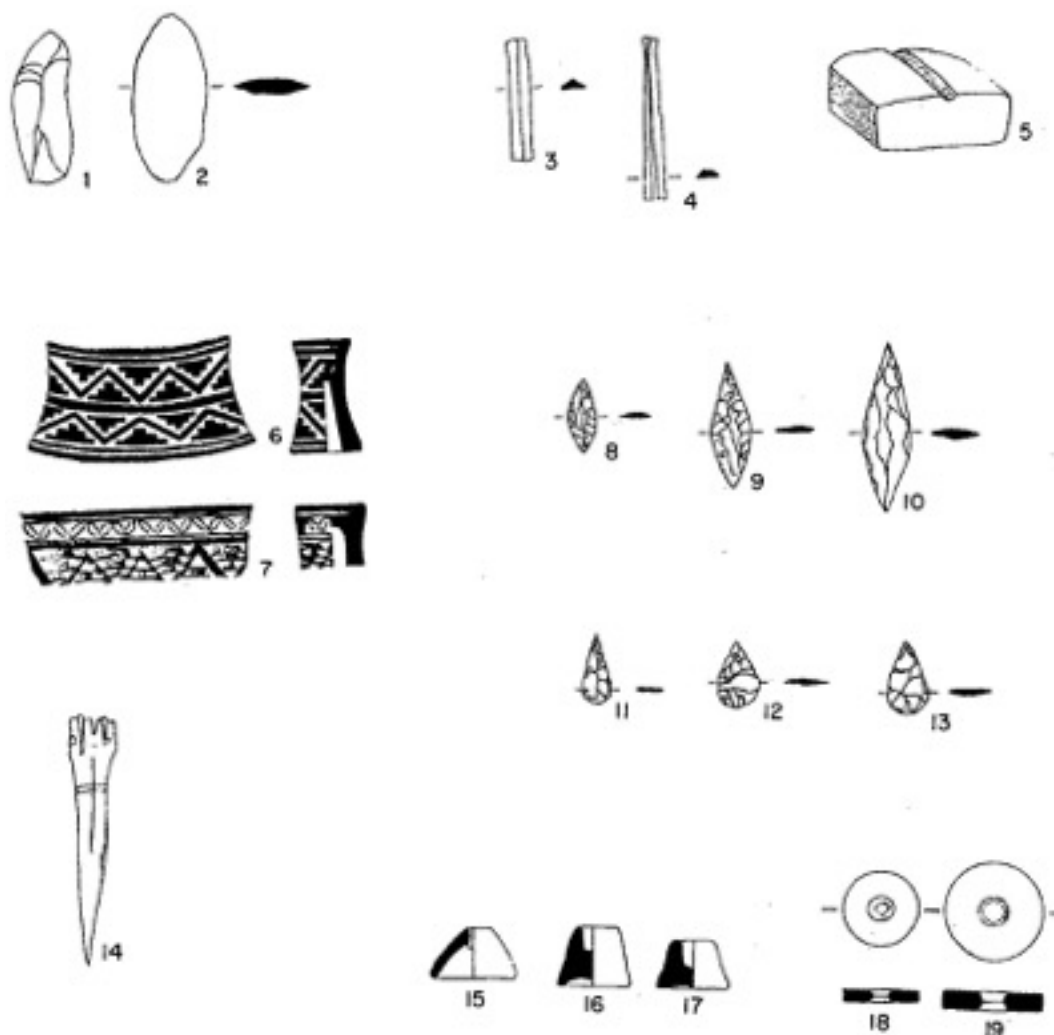
ظرف ها مرحله پنجم نی تنها از ظرف مرحله های پیشین در موندیگک تفاوت دارند، بل از آن هایی که در منطقه نزدیک نیز به دست آمده اند، دگرگون اند. خلاف گذشته ها، مرحله پنجم، دارای ظرف هایی با کارکرد ویژه و یا کار تداخلی نمی باشد. داد و گرفت با بلوچستان و وادی سند، که در مرحله های اولی ثبت شده بود، در مرحله پنجم، ناپدید می شود. با آن هم، هرگاه شیوه های کار با دیگر منطقه ها به صورت مقایسه یی دیده شود، فکر می کنیم که روشنی کافی در مورد این مرحله پُرجنجال و مهم می اندازد.

افزار دستساز سنگی

افزارهای دستسازی که وظیفه بهره گیری را داشته اند، در این جا مورد بحث قرار می گیرند. آن افزار های دستسازی که فاقد این امر باشند (مهره ها، دانه ها، توب ها، کاسه های کوچک، و دیگر و دیگر ...) یا تولید برخی سنگ های (قیمتی و نیمه قیمتی) و تعداد کمی که نقش و وظیفه بهره برداری را نداشته باشند، زیر نام ، , افزارهای کوچک دستساز گوناگون ،، به بررسی گرفته خواهد شد.

در تمام دوره های اسکان در موندیگک، افزار دستسازی که ثبت شده اند، چنین می باشند : سنگ های مثلث بیضه یی شکل دستی، سنگ برای آسیاب یا میده کاری از سنگ ریگی به رنگ های گونه گون. (شکل سوم. ۳۷ ب). سنگ های آسیاب گونه را از توته صخره های سیاه آتشفشانی خشن و دانه دار، می ساختند. آن ها دارای یک سطح کاری بوده (البته بستگی به بهره گیری داشته اند) که در برخی مورد ها یک سویش بلند تر می باشد. سطح نا استفاده بسیاری از این سنگ ها، به وسیله آب، لشم ساخته شده بودند. این سنگ های دستی از سنگ های سیاه آتشفشانی متوسط و ظریف ساخته می شده اند و به یک روی و یا هر دو روی برخی از این سنگ ها نشانه های مالش به صورت خط خطی به جای مانده اند. در کنار این سنگ های دستی، برخی از هاونگونه های خشن کاسه گونه هایی برای میده کردن در مرحله اول (شکل سوم ۳۷، پ) یافت شده اند. یک نوع دیگر سنگ دستی دستساز که در مرحله های اول ۳ تا سوم ۶، یافت شده

است، سنگ درازی می باشد که از سنگ سپید آهک ، پُر وزن،، ساخته شده و دارای سوراخی می باشد. سنگ های دارای محور دراز با شیار، در مرحله سوم ۴، یافت شده و در دوران اسکان، بیش تر شده اند. (شکل سوم ۳۴، شماره ۵). توته های دیگری به شکل چار ضلعی نامنظم یا نوزنقه، که چند بار بر آن ها کار صورت گرفته و در نتیجه به شدت صیقل شده اند، از پایان مرحله اول، تا ختم اسکان در موندیگک، دیده شده اند. یک نوع کارد تیزکن که از لایه بالایی تریشه های سنگ (شکل سوم ۳۴، شماره ۱-۲) ساخته شده است، از آغاز مرحله اول ۴، تا آخرین اسکان در موندیگک، به مشاهده رسیده اند. یک طرف این تریشه ها، به اثر بار بار استفاده، به شدت صیقل شده اند. افزار دستساز از سنگ چقماق برای بار اول در مرحله دوم، به شکل تیغه ها و ناوک ها دیده شده اند. این تیغه ها بسیار اند و دارای شکل مثلث می باشند. (مرحله دوم، شکل سوم ۳۴، شماره ۳) و چار ضلعی نامنظم یا نوزنقه، (مرحله سوم، شکل سوم، ۳۴، شماره ۴)، یکی پی دیگر ظاهر می شوند اما، بسیار نادر اند. با آن هم در مرحله سوم، ۵-۶، سنگ ابزار دستساز به صورت تیغه های ۲ تا ۵ س.م. با مقدار زیاد پدیدار گردیده و در تمام مرحله های اسکان ادامه می یابند. ناوک هایی که از سنگ چقماق با دوری ساخته اند در مرحله دوم ۲، یافت شده و تا پایان اسکان ادامه داشته است. (شکل سوم، ۳۴، شماره ۸-۱۰). از این میان، دو گونه بر اساس اندازه شان یعنی بزرگ و کوچک، قابل تمیز اند. در مرحله سوم ۶،، نمونه های زیاد ناوک های به شدت بزرگ دیده شده اند. در مرحله چارم، یک نوع ناوک ها جدید عرض وجود می کنند که مثلث گونه با یک اساس گرد می باشند. این امر تا مرحله ششم (شکل سوم ۳۴، شماره ۱۱-۱۳) ادامه می یابند. این را باید یادآور شد که ناوک هایی از هر گونه، با مقدار قابل توجه دیده شده اند. مرحله پنجم، با نمونه های زیاد سنگی که یک سویش دارای برآمده گی و یا درآمده گی - معقر و محدب - که سوراخی در مرکز دارد، نیز از دیگر بخش ها تمیز می گردد. این مرحله، هم چنان مانند ، ظرف های کویته،، با نقش های هندسی که در دو سوی سنگ ها حک شده اند، متمایز می باشد. (شکل سوم، شماره ۶-۷). این ابزار ها از سنگ گچ که به شدت سپید است و دیگر سنگ های سخت، ساخته شده اند. یک تعداد کم سنگ قلعی کار نشده در مرحله پنجم، یافت شده اند، اما هدف آن ها ناشناخته باقی مانده است.



شکل سوم ۳۴ : موندیگک، ابزار گوناگون : (۱-۲) تریشه هایی که بار دیگر بر آن ها کار شده اند. (۳-۴) تیغه های سنگ سیاه، (۵) سنگ خط شده، (۶-۷) سنگ های حک شده، (۸-۱۰) ناوک های سنگی، مرحله اول تا ششم، (۱۱-۱۳) ناوک ها سنگ سیاه، مرحله سوم ۶ و ششم، (۱۵-۱۷) ماکوی نوکدار سفالی، (۱۸-۱۹) سفال های بشقابی و ماکوی سنگی.

ابزار استخوانی

ابزار استخوانی از دید تنوع محدود اند و گاهی تنها در مرحله اول و سوم، پدیدار می گردند. کاسال (۱۹۶۱:۲۳۰) به این باور هست که توزیع ابزار استخوانی، به ویژه به شکل ناوک، با دوران ناوک های برونزی تنوع می یابند. مهم ترین و بیش ترین ابزار استخوانی، صدها تا درفش و یاسوزنک ها می باشند (شکل سوم، ۳۴، شماره ۱۴). این درفش ها یا سوزنک ها از استخوان دراز جانداران مختلف (گوسپند/ بز؟) ساخته شده اند و به خاطر کاربرد زیاد، به شدت صیقل شده اند. اولین نمونه را می توان در مرحله اول ۳، دید که در مرحله دوم ۳، (۸۸ تا) به اوجش می رسد و بعد در جریان مرحله سوم

کاهش می یابند و در مرحله چارم، به صورت نادر دیده می شوند. ابزار استخوانی دیگر که تنها در مرحله اول (سه نمونه) یافت شد، یک توتۀ استخوان مثلث صیقل شده با چند تا سوراخ بوده است که کار کردش روشن نشده است. تیغۀ لشم و دراز استخوانی در مرحله سوم یافت شده و نی مانند درفش و سوراخگر، در تمام مرحله چارم ادامه یافته است. نمونه نادر نل استخوانی در مرحله های سوم تا چارم یافت شده اند.

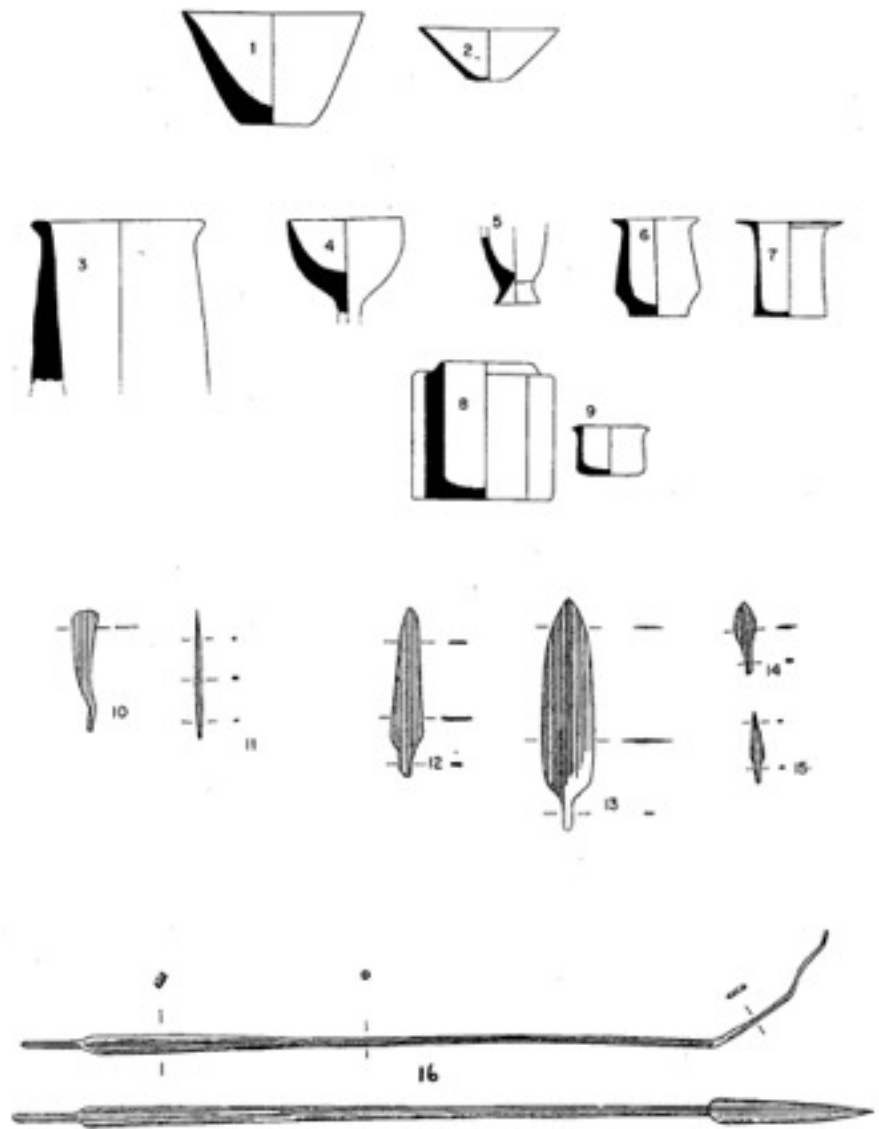
ابزار های فلزی دستساز

افزار های فلزی دستساز برای بار نخست در مرحله اول ۲، یافت شد و تا پایان اسکان با گونه گونی زیاد ادامه یافت. اولین نمونه، یک تیغۀ هموار مانند که زبانچه کژی داشت، به دست آمد. (شکل سوم ۳۵، شماره ۱۰). با آن هم بخش زیاد ابزار دستساز در تمام مرحله های موندیگک، یک ناوک ساده برونز بوده که با فشار به صورت دایره یی درآمدۀ است. (شکل سوم ۳۵، شماره ۱۱). این ابزار برای بار اول در مرحله اول ۴، یافت شده و به زودی جای درفش/ کژ استخوانی را در مرحله پنجم، پر نمود. یک نمونه تنها از این گونه درفش/ کژ در مرحله چارم ۳، یافت شد که هنوز به داخل دسته استخوانی قرار داشته، نمایشگر این واقعیت است که آن را برای سوراخ کردن ساخته بودند. برای بار اول ما به ناوک برای انداز به فاصله یی در مرحله دوم ۳، که به شکل نوک نیزه و به صورت بیضه یی می باشد، بر خوردیم و این شکل در مرحله های بعدی تکرار می گردد. (شکل سوم ۳۵، شماره ۱۲-۱۳). در مرحله سوم، از یک نوع ناوک زبانچه مانند کار گرفته شده و در مرحله چارم ناوک زبانچه دار بیضه یی مورد بهره برداری قرار گرفت. ممکن جنگ ابزارهای دیگر در مرحله چارم به شکل نیزه (شکل سوم ۳۵، شماره ۱۶) و چاقو (شمشیر) (شکل سوم ۳۶، شماره ۱۴) بوده باشد، اما این ابزار بسیار نادر بوده اند.

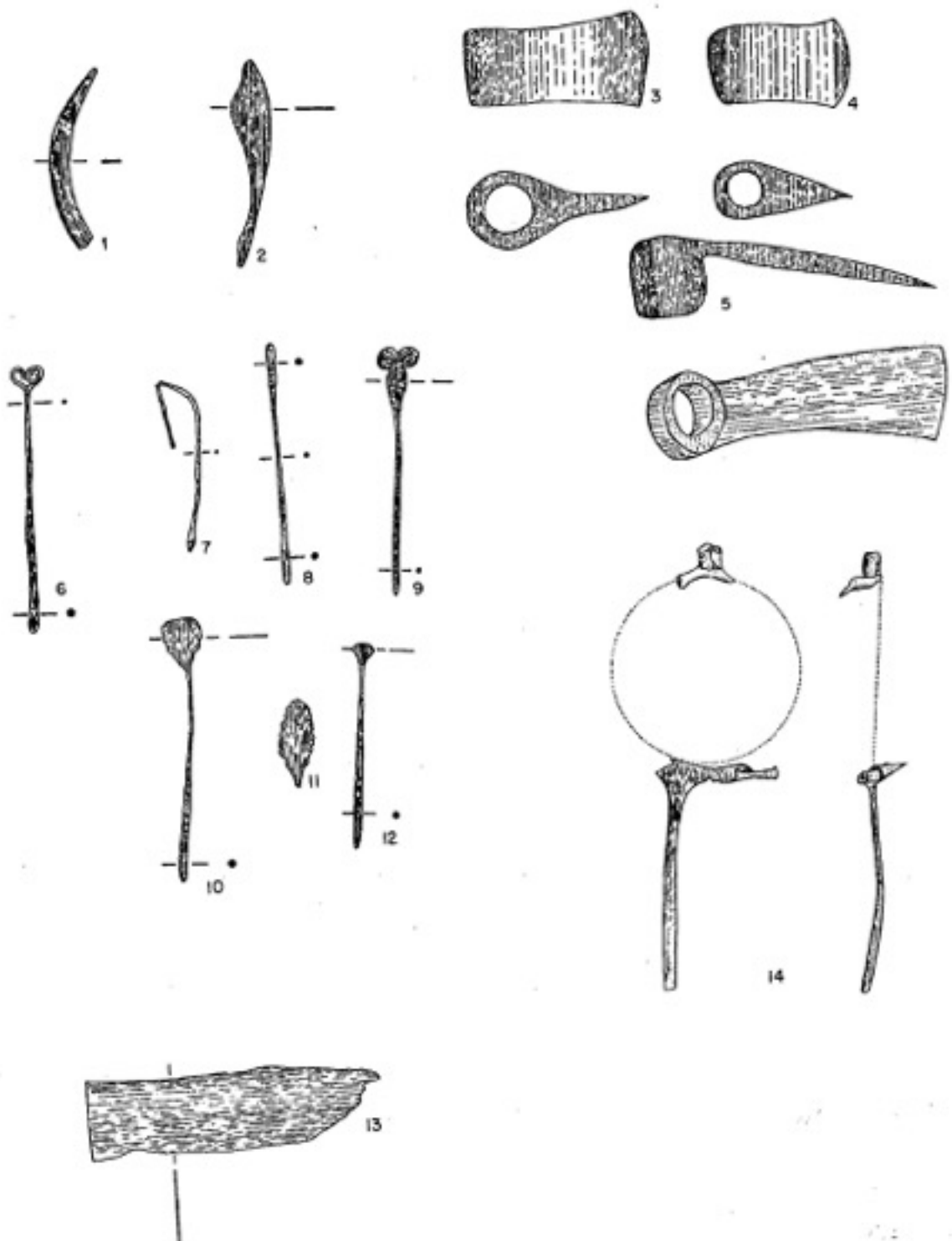
اولین باری که ما به ابزار دستساز فلزی ، ، بسیار ظریف و لکس ، ، بر می خوریم در مرحله دوم ۳، می باشد. این دو ابزار دست ساز سنجاق ها می باشند که یکی دارای دو چرخ می باشد و دیگری که آخرش با کار هموار شده است. (شکل سوم شماره ۶-۷). سنجاق های همانند با نوک هموار دور داده شده در مرحله سوم (شکل سوم ۳۶، شماره ۸) یافت شدند. اما، بزرگ ترین رقم و گوناگونی ابزار ، ، عالی و ظریف،، در مرحله چارم ۱، یافت شده اند. در میان این ابزار یافت شده این ها بوده اند: ورقه یا صفحه یی با انحنای درونی (آینه ها) (شکل سوم ۳۶، شماره ۱۳)، سنجاق هایی با دو چرخ مارپیچی، الماس گونه، و نوک های هموار. (شکل سوم ۳۶، شماره ۱۸-۲۰) دسته هایی برای صفحه یی (آینه ها)، چنگک و سگک. این امر قابل یادآوری هست که کم کم در دو مورد دکمه آهنی نوب شده (؟) در میان این ابزار ها، در مرحله چارم یافت شده اند. در مرحله های سوم و چارم چاقوگک های منحنی یا داسک ها (شکل سوم ۳۶، شماره

۱-۲)، بُرنده یافت شده و تنها در مرحله پنجم، تعداد کم چنگک ها دیده شده اند. سه ابزار فلزی دستساز مهم در مرحله سوم ۶، تبرهای سوراخدار (دوتا) و تبر (یک دانه) دیده شده اند. (شکل سوم ۳۶، شماره ۳-۵ و ۱۳۸ الف). در مرحله پنجم، دیگر ابزارهای فلزی کاربردی دستساز، ظریف، یافت شده اند.

بررسی ژرف و تحلیلی این ابزار، نمایشگر واقعیت برخی خصوصیت های دقیق سازی این ابزار را در بر دارد. بررسی یکی از این ابزار ها مربوط مرحله پنجم ۱، نشان داد که این وسیله از برونز داری قلعی کم، ساخته شده بوده است. در آن تنها ۱٪ قلعی و ۰٫۱۵٪ آهن و باقی مانده مس بوده است. این گونه ترکیب با مقایسه ابزاری که از دید زمانی پیش که در غار مار به دست آمده اند و دارای مقدار زیاد قلعی بودند در ناسازگاری و تضاد قابل توجه قرار دارد. از بررسی ابزار فلزی دستساز که در مرحله سوم به دست آمده اند، تنها تبرچه و تبر، ترکیبی نزدیک به برونز دارند. این ابزار دارای ۵٪ قلعی است که می توان آن را بالاترین مقدار، در موندیگ دانست. این امر تضاد آشکاری را از دید ترکیبی با دیگر ابزاری که از این مرحله به دست آمده اند، همسانی با مرحله اول دارد. چنین به نظر می آید که برای ساخت تبر و تبرچه و در خط این دید که موثریت و کار کرد به تری داشته باشند، وزن و فشار بیش تری وارد شده تا مقاومت و محکمی بیش تری به حیث ابزار کار به دست بیاورند. این کار را با کاربرد بیش تر قلعی انجام داده اند. دیگر ابزار مانند ناوک ها، سنجاق ها و یا چاقو کارکرد مختلف داشته و از این رو ترکیب فلزی یا الیاژ شان فرق می نموده است. این امر با افزایش و کاهش قلعی به دست می آمده است. به این گونه، در مرحله سوم هنر ترکیب برای ساختن الیاژ در صنعت فلزکاری شناخته شده است و یا وارد یک مرحله نو با کیفیت عالی گردیده است. هنگام مرحله چهار مقدار حضور قلعی برای ابزاری مانند سنجاق ها کمی افزایش می یابد. (۱،۵٪)، هم چنان مقداری از سرب (۱،۶٪) و دیگر فلز ها نیز راه شان را باز نموده اند.



شکل سوم. ۳۵: موندیگک: (۱-۲) کاسه های سنگی به شکل عمومی از مرحله های یک تا ششم، (۳-۹) کاسه های سنگی با شکل ها دیگری، مرحله چار ۱، (۱۰-۱۱) ابزار مسی یا برونزی، مرحله اول، (۱۲)، ناوک های برنجی مرحله سوم، (۱۳) ناوک های برونزی، مرحله چارم ۱، (۱۴) نیزه برونزی، مرحله چارم.



شکل سوم. ۳۶: موندیگک، ابزار فلزی (۱-۲) تیغ های داسگونه، (۳) - (۵) تبر و تبرچه های برونزی، مرحله سوم، (۶-۷) سنجاق های برونزی، مرحله دوم، (۸)، ناوک برنجی مرحله سوم، (۹-۱۲) سنجاق های برونزی، مرحله چارم، (۱۳) آینه برونزی، مرحله چارم، (۱۴) شمشیر کوتاه -؟، مرحله چارم.

ابزار گوناگون فلزی دستساز
لوحه های دایره یی

هنگام مرحله اول ۴ - دوم، دو گونه چرخ سفالی دایره یی یافت شدند. بخش زیاد آن ها به شکل قیف (شکل سوم ۳۴ شماره ۱۵) و دیگری به شکل قیف بریده شده (شکل سوم، ۳۴، شماره ۱۷-۱۶). هر دو گونه دارای سوراخ مرکزی اند. در مرحله سوم، این دو گونه از مرحله سوم ۵ تا پنجم کاهش می یابند و به وسیله لوحه سفالی یا سنگی (گچی) بدل می گردند. (شکل سوم ۳۴، شماره ۱۸-۱۹).

کاسه های سنگی

بیش ترین گونه، کاسه سنگی ساده می باشد که دارای دیوار مثلث مستقیم بوده و از سنگ گچ ساخته می شده اند. (شکل سوم ۳۵، شماره ۱-۲، سوم ۳۶ الف). این گونه کاسه ها برای بار اول در مرحله اول ۲، ثبت شده و در مرحله سوم ۶، به آن افزایش به عمل می آید و در مرحله پنجم، به مقدار زیاد می رسند. هم چنان در مرحله چارم به تنوع و گونگی شکل کاسه های افزوده می شوند. (شکل سوم، ۳۵، شماره ۳-۹) این امر آبنوشی های بیکر کوچک را که دارای پهلوی های مستقیم بوده اند، کاسه ها با انحنا، جام های پایه دار، کاسه های با کنار های افقی کوتاه، کاسه های پنج رخ در بر می گیرند. بسیاری از این ها، دارای نقش های هندسی همانند سفال هایی که کنار های شان حکاکی شده بود، اند. در این جا از سنگ مرمر سپید، برای ساخت این وسیله ها نیز کار گرفته می شده اند.

مهره ها و سنگ های قیمتی

در مرحله های یکم ۳ و دوم تعداد کمی مهره ها یافت شده اند. بسیاری از آن ها در این مرحله های ابتدایی یافت شده و ادامه یافته اند مانند: لوحه های ساده، نلک ها، لوحه بیضه یی، استوانه یی و دو نوک. ماده های ساخته شده از این گونه سنگ ها بوده اند: تعداد زیادی از سلیکان سپید، سنگ گچ، صدف ها و لاجورد (۳ تا) سنگ یشم (?)، سنگ آبی رنگ، فیروزه (?). سنگ های سیاه یا خاکستری، سفالی (از سنگ تلق)، عقیق (۲ تا) و کوارتزی. ما، مرحله سوم شاهد ازدیاد کیفی چنین مهره هایی هستیم که نیم آن ها با گور های دوره سوم ۶، پیوند دارند و نمونه های باقیمانده ریشه در همان اصل مرحله سوم ۶، دارند. بخش زیاد مهره های این مرحله، از سنگ تلق (۱۱ تا)، کوارتز (۱۳ تا)، سلیکان، سنگ آهک و کمی هم از لاجورد (۴ تا) ساخته شده اند. در مرحله چارم، به ویژه چارم ۱، ما شاهد حضور مهره ها، هستیم. در کنار شکل هایی که وجود داشته اند، نمونه های نو نیز رد یابی شده اند: قیفی، قیف چند سره، ستاره هشت نوک، قیف بریده شده، مثلث با هلال بریده شده، بیضه یی با ستاره بریده شده و نا منظم. در میان موادی که از دید کیفی بیش تر از آن ها بهره گرفته می شده اند سنگ لاجورد، صدف ها

و عتیق سرخ می باشند. مهره های نصب شده برای بار اول پدیدار می شوند. در این مورد یک مهره عتیق مثلث است که بر آن شکل دو حلقه بالا و پایین مانند 8 به رنگ سپید، نقش یافته، به دست آمد. برای اولین بار ما به مهره های برونزی بر می خوریم. در این مورد یک نمونه، همانا لوله ساده و یک زنگ کوچک با توپ آهنی در مرکزش می باشد. مهره های همانند (به جز لاجورد) را می توان در مرحله پنجم، با مقدار کمی، دید.



شکل سوم. ۳۷: موندیگک: (الف) کاسه هایی از سنگ رخام سپید، (ب) سنگ بالایی آسیاب دستی ابتدایی. (پ) دسته هاون و کاسه هاون سنگی.



شکل سوم. ۳۸: موندیگک: ابزار هایی از مس و یا برونز: (الف) تبر و تبرچه از برونز، کارد برونزی یا مسی با دسته استخوانی.

مهرها

(شکل سوم، ۴۰ الف و ب) یک نمونه مهر جداگانه با نقش های هندسی ساخته شده از سنگ تلق در مرحله دوم ۲، یافت شده است. بر تعداد این گونه مهرها در مرحله سوم ۶، (۳۰ تا) افزودی به عمل آمده است. البته اینها گاه گهی در دوره های اول مرحله سوم ۴، برابر دو تا و مرحله سوم ۵، برابر سه تا) یافت شده بودند. بخش زیاد این مهرها به شکل مثلث بوده و در مرکز دو سوراخ دارند. در این جا مهرهای مشخص که از استخوان ساخته شده اند، در مرحله سوم ۵، یافت شده اند (تا) در مرحله سوم ۶، ۳) اما، در مرحله چهارم بر تعداد این گونه مهرها افزایش مهم رخ می دهد که از دید کاربرد شکل های هندسی نو تمیز می گردند. مهم ترین افزودنی در این راستا پدیداری نشانه های کناری است که مهر را نمای گرد می دهد. مهرهای فلزی در دوره های آخر مرحله چهارم یافت شده اند، اما، بسیار کم و نادر و تنها یکی نقش جاننداری داشت. تنها یک مهر جداگانه یافت شده است که به مرحله پنجم تعلق دارد.

چهره و پیکره های سفالی

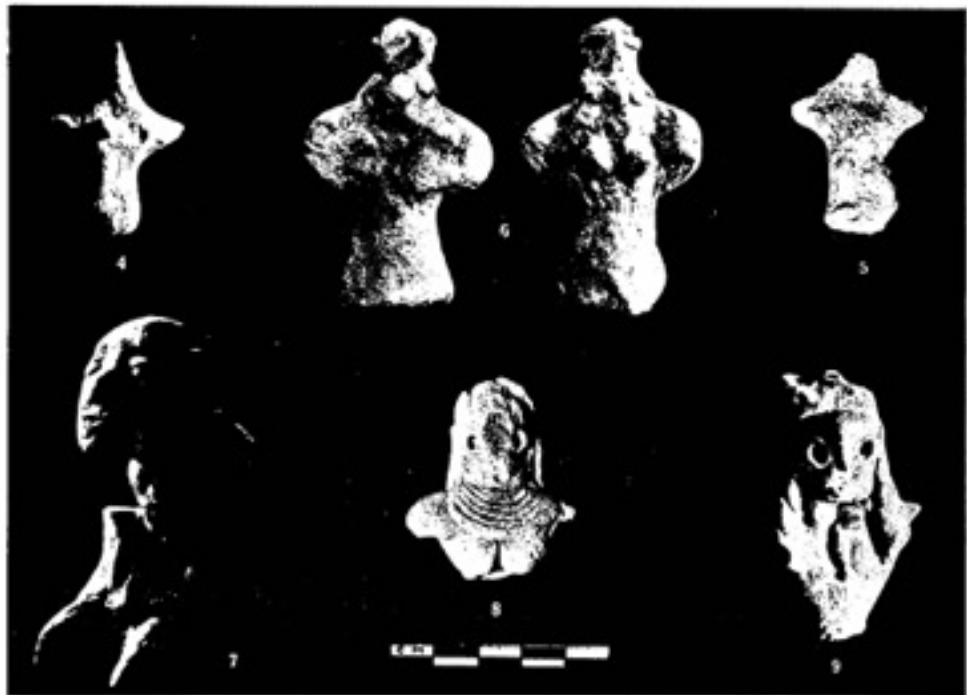
(شکل سوم. ۳۹)، تنها چار چهره گک از گاو کوهاندار یا کوزپُشت، در مرحله اول ۳-۵، یافت شده اند. کاسال به این باور هست که چنین چهره های انسانی در مرحله دوم، اضافه می گردند، اما، به تعداد زیاد نی. یک نمونه از چهره انسان و انسانما در مرحله دوم یافت شده است. این را می توان یک نماد خشن نیمتته انسان دانست که از دید جنسیتی روشن نیست. هر دو بخش چهره های انسان و انسان نما در مرحله سوم بسیار فراوان دیده اند. اما، در در دوره های آغاز) مرحله سوم ۱، به تعداد ۷۱ تا) به فراوانی دیده شده اند. اما در دوره های بعدی کاهش می یابند (مرحله سوم ۶، به تعداد ۳۰ تا). هم چنان در مرحله سوم، دو چهره دیده شده اند که مربوط به بز می باشد. چنین افزایش را می توان در مورد چهره های انسان نما نیز دید. با اندوه که کاسال تعداد دقیق را ارایه ننموده و تنها ذکر کرده است که به مقدار زیاد می باشند) مرحله سوم ۱، به تعداد ۱۵ تا). بخش زیاد این پیکره ها نمایشگر زنان با پستان های برجسته می باشند. همه با یک شیوه عالی در موقعیت ایستاده قرار دارند. بازو ها تنها با نشانه های بال مانند، دیده می شود در حالی که بخش پایین تنه ها با سُرین های پُرگوشت، چاق و هموار

ساخته شده اند. بخش پایینی سرین ها به هیچ صورت مدل نشده اند. بر یک پیکره، تنها نقش هایی در ساحه گردن کشیده شده که ممکن نماد گردنبد باشد.

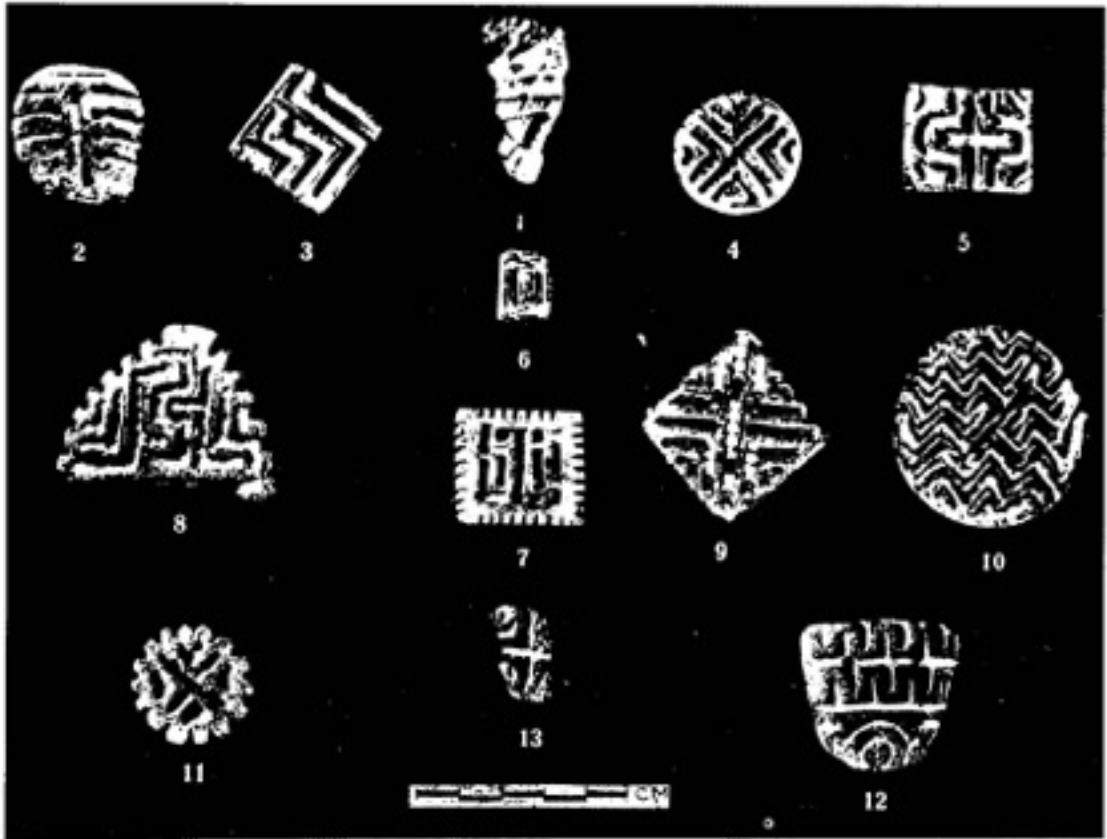
مرحله چارم، آخرین بخشی است که در آن پیکره ها به مقدار زیاد یافت شده اند. دو نکته مهم را در مورد پیکره های مرحله چارم یادآوری نمود. اول، در ساحه افقی کاوشگاه، خلاف مرحله های قبلی، مقدار پیکره ها بسیار کم اند. چنین به نظر می رسد که ساخت این پیکره ها با مقایسه دوره های پیشین، در این مرحله کاهش یافته اند. دوم، برابر با آگاهی هایی که به دست آمده اند، حضور این پیکره ها در ساختمان های ، قصر، و ، معبد، دیده نشده اند. این پیکره ها در جای اسکان که توسط دیوار ها محاصره شده بودند، در مرحله های پیشین محدود می باشند. مهم ترین پیکره هایی که با شیوه عالی ساخته شده اند مربوط به گاو کوهان دار/ گاو می باشند. بسیاری از آن ها با رنگ تزیین یافته اند. این ها شامل چند رنگی یا رنگ روغنی می باشند. یک تعداد دیگر چهره های گوسپند/ بز یا خر و تنها یک تا خوک، نیز یافت شده اند. بخش زیاد پیکره های انسانی و حتا انسان نما به زن تعلق داشته اند. یک استثنا در این زمینه پیکره فرورفته مردی است که با چند رنگ نقاشی شده است. بخش زیاد پیکره های زنان به شیوه ظریف ساخته شده دارای روی های لاغر، پستان های برجسته، چشم هایی با رنگ روغنی، بازو های بال گونه، سُرین های بزرگ و دیگر بخش ها عادی و هموار. گردنبد ها با رنگ عادی و روغنی و همچنان آرایش موی در بسیاری پیکره های دیده می شود. همه پیکره های ایستاده اند و تنها یک تا چار زانو نشسته تا بتواند بر آن ها تکیه نماید. دو پیکره زیبای زن بر اساس مودلی که به ، ژوب ، معروف هست ساخته شده و این دو در مرحله چارم یافت شده اند. تنها نیم تنه این پیکره های یافت شده اند، اما چنین به نظر می آید که بیش تر نشسته اند. در بخش های دیگر نشسته بوده اند. خلاف مرحله چارم در مرحله پنجم، تنها یک پیکره زن یافت شده است.



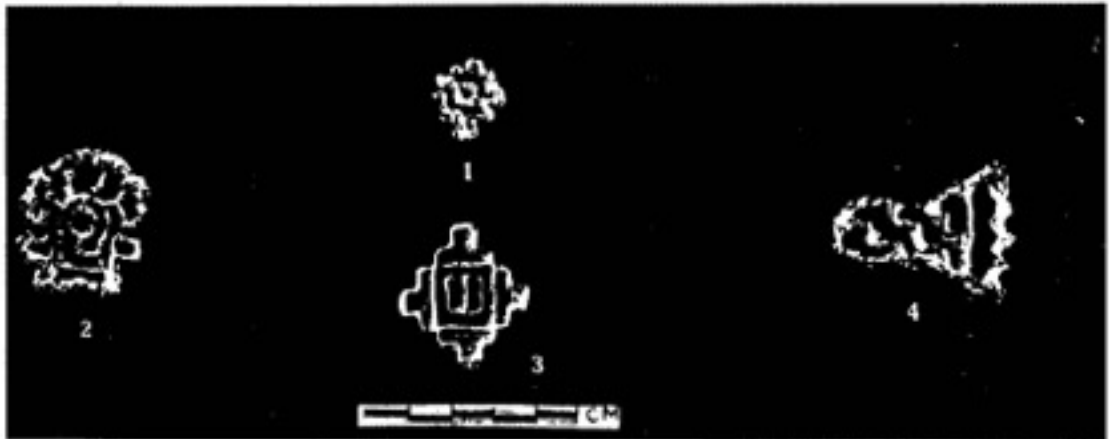
شکل سوم. ۳۹ (الف): (موندیگیگ، پیکره های سفالی از گله ها، متعلق به مرحله های گوناگون.



شکل سوم. ۳۹ (ب): (موندیگیگ، پیکره های سفالی انسانی، مرحله های مختلف.



شکل سوم. ۴۰ (الف): موندیگک، مَهر های سنگی دکمه مانند.



شکل سوم. ۴۰ (ب): موندیگک، مَهر های دکمه یی از مس.



شکل سوم، ۴۰ (پ): موندیگک، پیکره سر یک مرد ساخته شده از سنگ گچ سپید، مرحله چارم ۳.

باقیمانده های جاندران و گیاه ها

رامسازی و اهلیسازی جاندارانی که در آغاز مرحله اول شناسایی شدند این ها اند: گوسپند، بز، گاو، خر، اسب و سگ. در بخش جانداران وحشی اینان اند: آهو، بزکوهی، پشک وحشی. در مرحله دوم نیز همین گونه گروه جانداران اهلی و وحشی به اضافه یک پرنده وحشی شکاری، وجود داشته اند. مهم تر از همه، اولین باقیمانده پی که از غله ها در موندیگک نشانی شده است، مربوط به همین دوره می باشند و شامل گندم اهلی می باشد. در دوره های بعدی نیز همین جانداران دیده شده اند، اما، از گیاه های اهلی چیزی به جای نمانده اند، مگر، روشن هست که باشندگان موندیگک، از گیاه ها، نبات های اهلی و جانداران اهلی از همان آغاز اسکان، بهره می بردند.

تپه قلعه سید

این جا در ۶۰ ک.م. جنوبشرق موندیگک نزدیک شهر کندهار قرار دارد. این ساحه را نمی توان با موندیگک در چارچوب اندازه (هشت متر بلندی و ۲۰۰ متر) ساحه هوایی کاوشگاه (۲ در ۱۰ مربع و ۶ در ۲ متر بلندی) قابل مقایسه دانست و با در نظر داشت تمام گسترش فرهنگی (تنها با موندیگک سوم ۵ - چار ۱) برابر است، اما آن چي مهم می باشد این هست که در قلعه سید، از شیوه های بسیار دقیق برای بررسی و کاوشگری کار گرفته شده است. از سوی دیگر، بر کیفیت بررسی ابزار دستساز تاکید بیش تر از موندیگک صورت گرفته است. این ساحه برای بار اول از سوی فیرویس (۱۹۵۲)

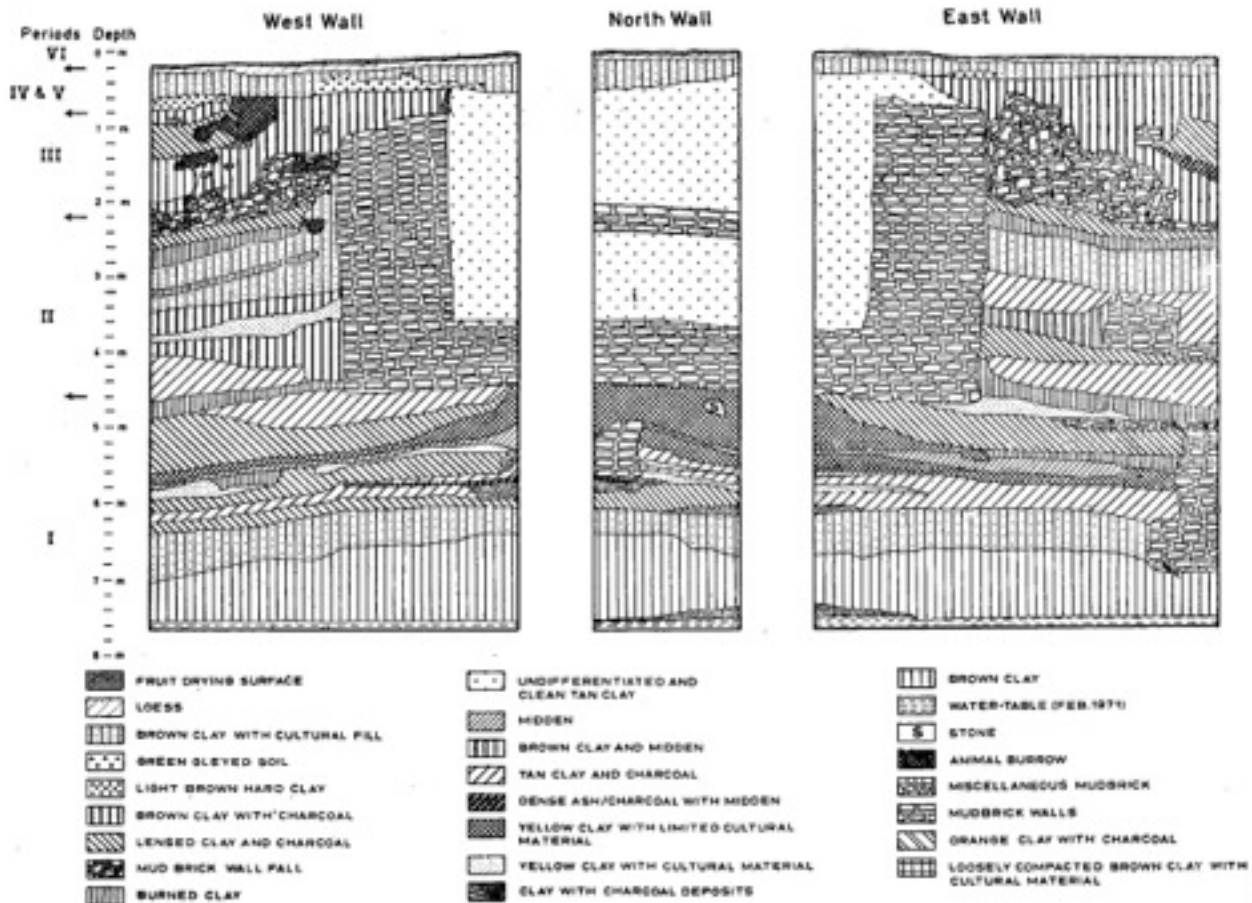
بررسی شد. با آن هم کاوش اساسی و مهم توسط این نویسنده ۲۰ سال بعد صورت گرفت. (شفر، ۱۹۷۱، ۱۹۷۲). این بررسی تفاوت زیاد با گزارش های پیشین دارد. در اصل، در گزارش های قدیم آرایش ساحه در مورد اسکان های که از بالا به پایین شماره گذاری شده بود، اکنون از پایین صورت می گیرد که مرحله های ساحه را با دقت نشان بدهد. سه باری که تاریخ گذاری بر شیوه کاربن ۱۴، C14، و چار سال بررسی دقیق، آن چي که رخ داده بودند، تفسیر های اولی را به شدت دگرگون نمودند.

بررسی لایه یی یا چینه یی وضع طبقه های زمین همراه با معماری

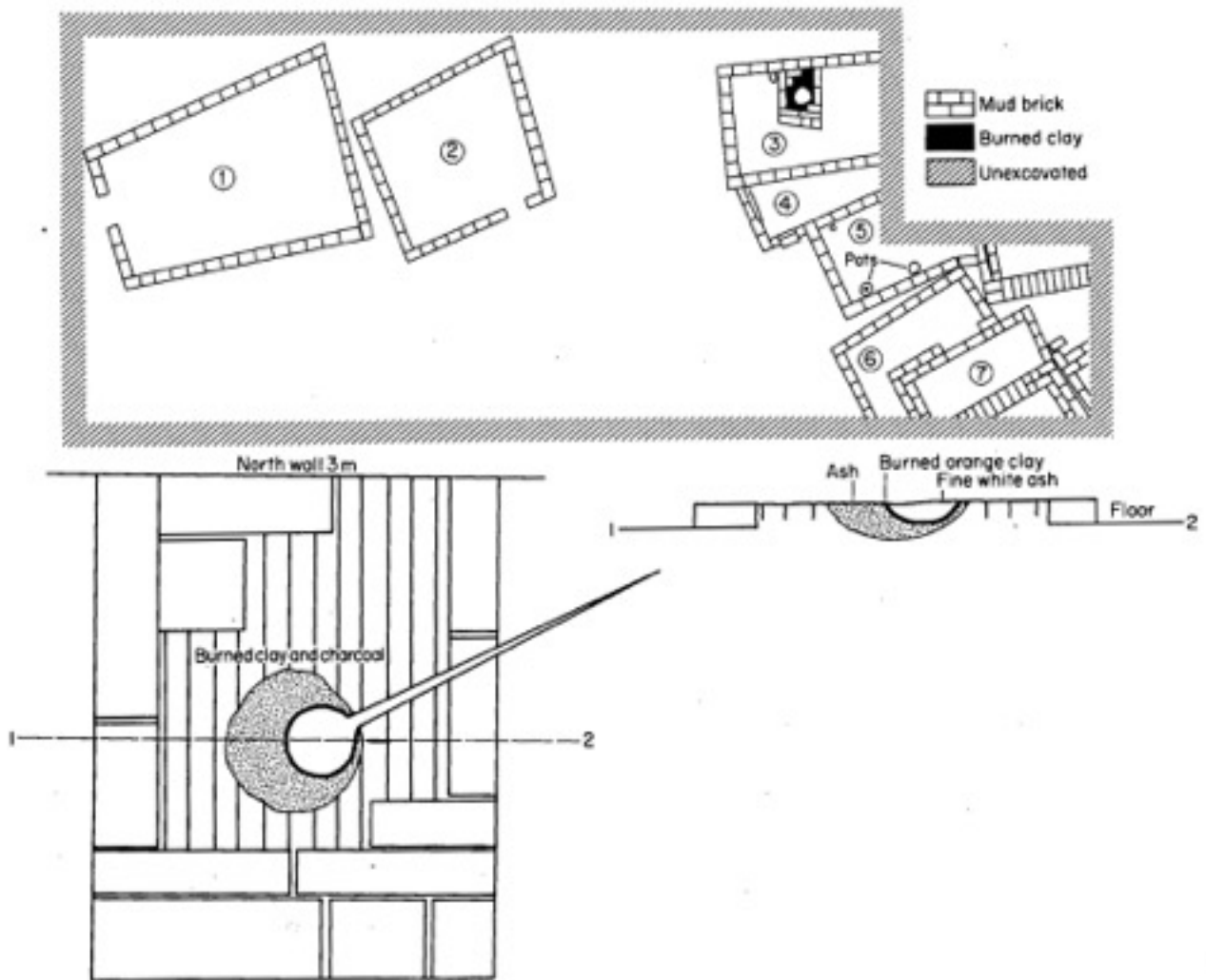
اولین اسکان در این جا، در مرحله اول، صورت گرفته است. این امر از ژرفای سه متری موادی که در لایه ها بوده اند، روشن شده است. (شکل سوم، ۴۱). مواد و ذخیره های یافت شده از لایه های متعددی و خاک های گونه گونه بر پایه تفاوت های رنگ، متن و محتوی فرهنگی، به دست آمده اند. با وجود دگرگونی این مواد و ذخیره ها، تداوم اسکان را در این مرحله نشان می دهد و بررسی جدیی که از ابزار دستساز صورت گرفته به اهمیت گروه بندی این ذخیره ها و مواد در دوران اسکان واحد نشان می دهد. با آن هم روشن شده است که ساختمان های مثلث گونه با خشت خام، ساخته شده اند.

مرحله دوم، همانگونه، اول از همه تنها از روی جر، شناخته شده و دوره اسکان آخری در کاوشگاه های دیگر نشانی شده است. مهم ترین شاخص این مرحله، ساخت یک دیوار دراز که کارکردش روشن نیست، می باشد. مواد و ذخیره های قبلی مرحله اول را برای ساخت این دیوار هموار نموده اند. دیوار به صورت کامل از خشت خام که خلا هایش با گل پُر شده، آباد گردیده است. پس از هموار سازی، یک دیوار فراخ (بیش تر از ۳،۳ متر با بلندی ۶ متر) که به صورت کامل از خشت خام سخت با ارتفاع هشتاد سانتی متر، ساخته شده است. در همین بلندی دو دیوار جداگانه و رو به رو از خشت خام (با لُکیی یک و نیم متر) برپا شده اند. این امر بلندی دیوار را تا بیش تر از سه متر، افزوده است. ساحه میان این دو دیوار، با گل همسان که هیچ بقایای فرهنگی ندارد، پُر شده است. تنها روی جنوبی این دیوار در جریان کاوش ها یافت شده و هیچ نشانه یی از کاربردش و شکل عمومی اش به دست نیامده است. چند لایه از گل هایی با خاک های گونه گون، در جوار روی دیوار جنوبی دیده شده و تنها بقیه کم از کم یک عمارتی با خشت خام ردیابی شده است. این ذخیره ها، بعد با ریزش بخش مهم یک دیوار بسته شده است که مرز چینه بندی میان مرحله های دوم و سوم را نشان می دهد. ساختمان های اضافی دیگری مربوط به این مرحله در ساحه های دیگر کاوش واقع شده اند. دو عمارت بزرگ نوزنقه یی با مدخل بعدی به وسیله یک فضای باز و دراز از یک تعداد اتاق های کوچک مثلثی جدا شده اند. (شکل سوم، ۴۲). این اتاقک ها چند دیوار مشترک

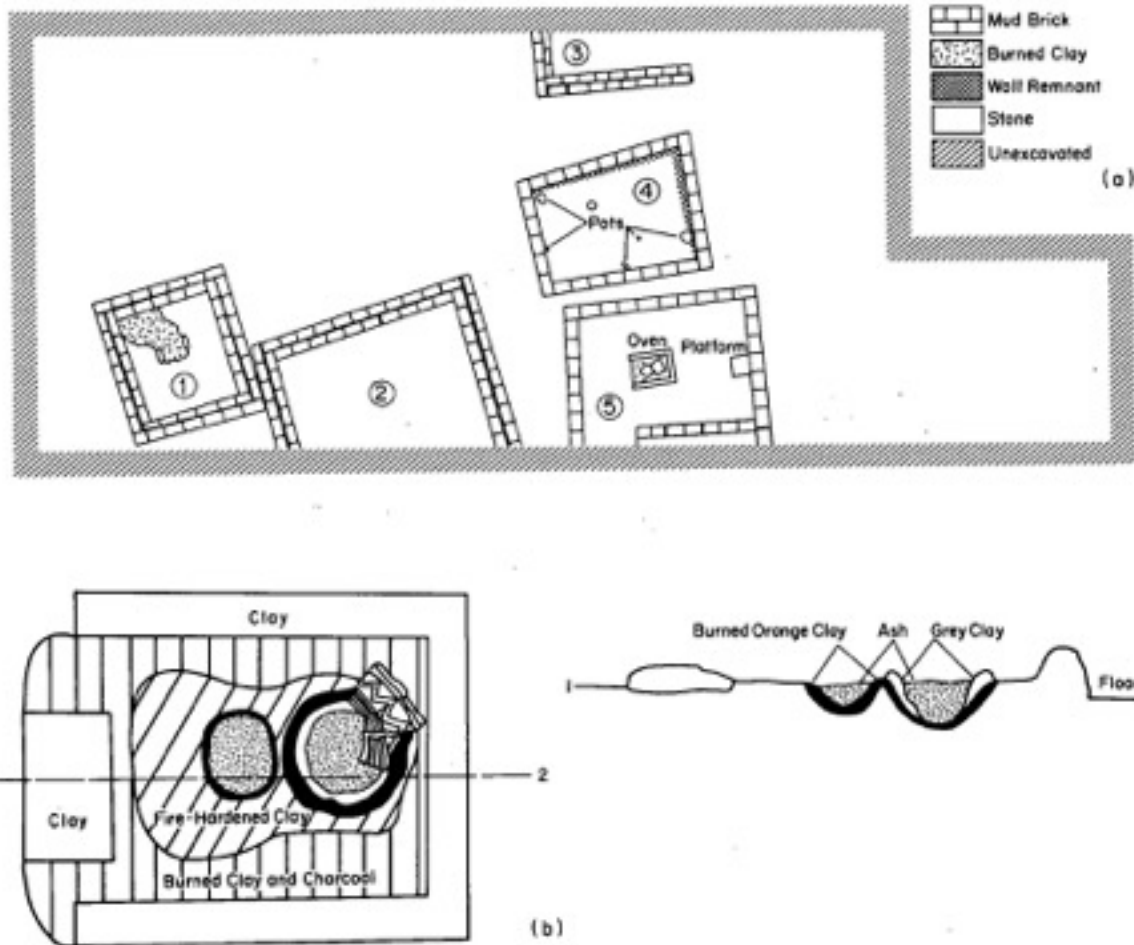
داشته و با بی نظمی درست شده اند. مهم ترین تمیزی که می توان در این اتاق های دید وجود یک تنور دراز مثلثی است که از خشت خام ساخته شده و در جوار دیوار قرار دارد. خصوصیت دیگر این که هم چنان یک اجاق آتش داخلی از گل داشته است و از سوی دیگر، دارای جر دراز و باریکی می باشد که دسترسی به اجاق داخلی را از بیرون از تنور میسر می ساخته است. ممکن این جر برای این که آکسیژن را از زیر به آتش راه بدهد، کنده شده باشد. با داوری از روی موقعیت چینه بندی این ساختمان ها، می توان گفت که آخرین دوره اسکان در مرحله دوم، را نشان می دهد.



شکل سوم. ۴۱: دیوار های ذخیره مواد قلعه سید.



شکل سوم. ۴۲: قلعه سید، نمونه معماری، مرحله دوم.



شکل سوم. ۴۳: قلعه سید، (الف) نمونه معماری، مرحله سوم، (ب) تنور از بالای ساختار (شیوه خطی) کویته، توته های گل زرد مایل به سرخی.

آخرین اسکان پیش از تاریخ در این ساحه، مرحله سوم، در هر دو کاوشگاه قرار داشته اند. در دیوار سنگی یک تعداد مواد گونه گون از میان دیوار فرو افتاده و لایه ها فشار داده شده است که سفال دوران کوشان - ساسانیان را در بر دارند و پیوندی با گورستان آن دور که در ساحه های دیگر کاوشگری قرار دارد، دارند (شفر و هوفمان، ۱۹۷۱). کاوش های بیرون از دیوار های نشان می دهد که کم از کم چار دور اسکان را می توان در این مرحله (سوم الف - ت) ردیابی نمود. سه دور اولی بیانگر ادامه ساخت و بازساخت عمارت های کوچک خشت خام که همانندی نزدیکی با آن چپی در موندیگک سوم (شکل سوم ۴۳) به دست آمده اند، دارند. دیوار ها به وسیله خشت خام تنها و یا دو چند ساخته شده و به صورت نادر مدخلی قابل ردیابی در آن است. بسیاری از ساختمان ها و عمارت ها تنور داخلی، مانند آن هایی که در موندیگک یافت شده اند دارند، دیگران یک اجاق ساده با ساختار گلی. در ساختار سوم الف، توته های دو سنگ آسیاب به روی زمین در حالی که شیاری در بخش بالایی دیده می شود، افتاده اند. میان

این دو سنگ، ذخیره های زیاد خاکستر و استخوان دیده شده اند که چنین به نظر می آید که جایی برای کباب بوده است. در سوم ث، برخی از این ساختار ها دیوار های خودشان را که در جری بنا نهاده شده اند دارد. مسیر برخی از دیوار ها با بقیه دیوار، در همان جَر سمت داده شده اند. آخرین اسکان، سوم ت، به وسیله یک تعداد دیوار های کوچک خشت خام و پخسه ارایه می گردد که وظیفه آن ها ذخیره غله و یا کارگاه بوده است، اما، در آن مقدار زیاد چتلی ها یافت شده است. ساحه این جا که بررسی شد، بعد از این دور مورد استفاده قرار نگرفته تا این که بعد ها به وسیله گروه کوشانیان - ساسانیان به حیث گورستان بهره گرفته شده است. با آن هم، دیگر ساحه ها و یا دورادورش، هم چنان، در حالی که گورستان، لایه ذخیره هایی را که دارای مقدار زیاد اثر های سفال پیش از تاریخ اند، قطع کرده است، مورد اسکان قرار می گرفته باشد که نمایانگر اسکان می باشد. سفال های به دست آمده از این سطح، زیر نام مرحله چارم به بررسی گرفته شده است و این امر، در حالی می باشد که گورستان مربوط به مرحله پنجم بوده و پیوندی با سطح جدید تپه مرحله ششم، دارد.

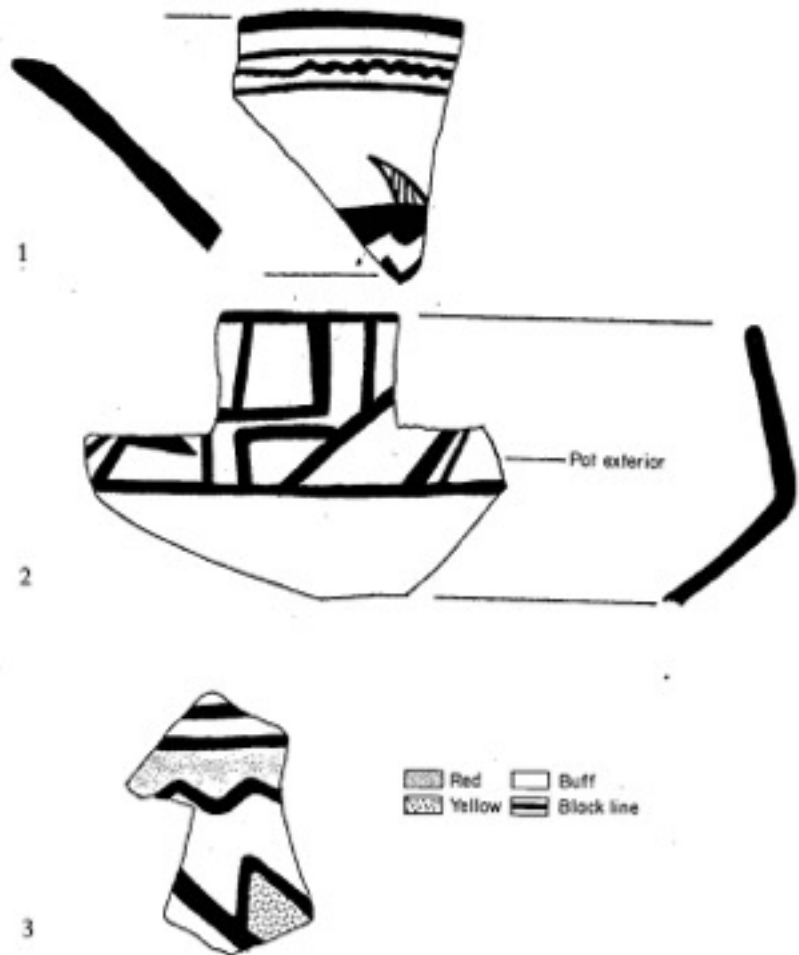
زمانبندی

از این ساحه سه تاریخ در خط کاربن ۱۴، یا C-14، دریافت شده اند که هر کدام به مرحله مختلف تعلق دارند. این هست نتیجه ها: مرحله اول برابر با ۲۱۱۰ پیش از عیسا، مرحله دوم برابر با ۲۱۶۰ پیش از عیسا و مرحله سوم برابر با ۲۲۳۰ پیش از عیسا. امکان بررسی آب های زیر زمینی آلوده شده در جریان آزمایش نشان داد که رقم ها مطلق نمی تواند روشن گردد. با آن هم، این مهم هست که باید متوجه بود که هر سه تاریخ معاصر با هزاره سوم پیش از عیسا می باشد. این هم عصری نمایشگر آن هست که تمام اسکان در قلعه سید، می تواند با مرحله های سوم ۵-۶ تا چار ۱، موندیگک همزبان باشند.

سفال ها

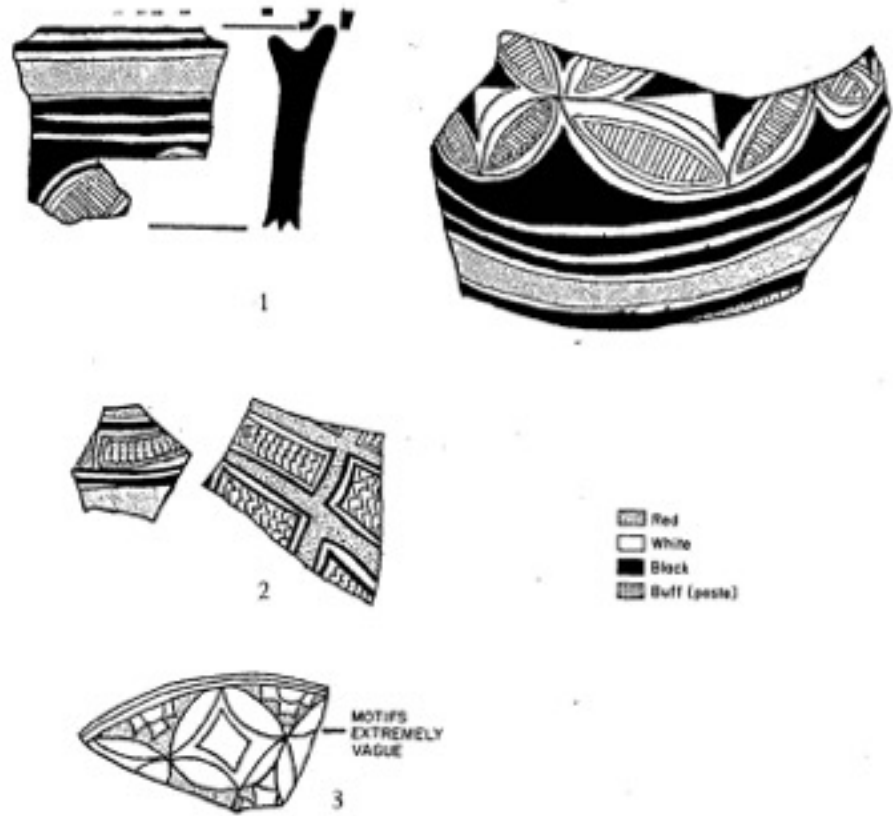
ظرف های سفالی مرحله اول تنها از لای مواد دیوار ها شناخته شده اند. این جا، همانند موندیگک، تقسیم دو گانگی سفال ها در خط دستساز و چرخساز برای شرح و هم بررسی در نظر گرفته شده اند. گل برای تمام سفال های در قلعه سید همان گونه است که در موندیگک دیدیم یعنی از نگاه رنگ همان گل زرد سرخیدار و خود حرارت دیده و یا با ریگ حرارت داده شده است، همراه با استتثنا های کمی. دو گونه ظرف های سفالی دستساز را می توان بر اساس توجه به سطح بیرونی از هم تمیز داد در حالی که هر دو همان حرارت کاهی دیده و کاسه ها همان شکلی دارند که در ظرف های سفالی دستساز

در موندیگک شرح یافتند. بیش تر شیوه، همانی است که فشار سبد را دیده اند در حالی که سطح بیرونی دیگری به ساده گی لشم شده است. هر دو با هم، این ظرف های دستساز کم تر از ۲٪ مرحله اول را می سازند. هم چنان ظرف های سفالی چرخساز از دید تنوع و شکل کاسه ها نیز شناخته شده اند، این ها همان گونه اند که در موندیگک سوم، شرح داده شد. سفال های نقش داده شده، همان ۳٪ هست، اما، با نقش های رنگارنگ بسیار کم تر. تنها چند توته از ، ظرف کوپته ، یافت شده اند و بس. یک چند توته رنگ سیاه که بر سرخ لشم کار شده اند و به نام کلی گل محمد - ده گل محمد - خوانده می شود، و مربوط وادی کوپته می باشند، نیز دیده شده اند. (فیرسرویس، ۱۹۵۶) و ظرف های فیض محمد (شکل سوم ۴۶، شماره ۱) نیز از همان ساحه به دست آمده اند.

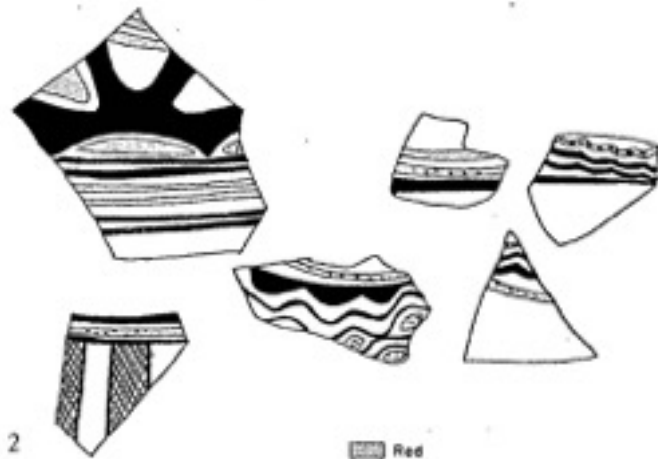


شکل سوم. ۴۴: قلعه سید، توته هایی از سفال که برای کارکرد ویژه ساخته شده اند. (۱-۲) شیوه نال، رنگ سیاه بر روی گلی با رنگ زرد سرخیدار، (۳) توته هایی چند رنگ با شیوه نال **Nal**.

مرحله دوم برای این که هم ساحه کاوش است و نیز ادامه مرحله های پیشین، معروف است. بخش زیاد دگرگونی ها تنها در مورد ظرف های سفالی دستساز، در بند است. افزایش زیاد این گونه تا مقدار ۴۰٪ در دیوار ها و ۱۰٪ در ساحه مسکونی (این بخش بیش تر پُربیان است) می رسند. با آن هم گونه یی با بیرون لشم بیش تر از همه بوده و به صورت نادر توتّه هایی یافت شده که از سبد فشار دیده اند. هم چنان توتّه های ظرف سفالی نادری دیده شده که دستساز بوده و از گرمسازی صخره ها به دست آمده باشند. (فیرسرویس، ۱۹۵۶: ۲۵۰، سنگ سلت کویته یی که حرارت داده شده اند) در شکل کاسه ها دگرگونی در تمام دوره در مورد ظرف های سفالی دستساز رخ نداده است. هم چنان در میان ظرف های چرخساز تغییر قابل توجه دیده نمی شود. ظرف ها سفالی تزیین شده در حدود ۱۰٪ تمام ظرف ها را در بر دارد. مساله یی که تا پایان دور هم چنان ثابت می ماند. نمونه زیاد و مهم اسکان نشان می دهد که بیش تر نقش های موندیگک سوم، در قلعه سید، حضور می یابند. هم چنان ، ظرف های کویته ، تا حدود ۱٪ را در حالی که دگرگونی در آن رخ نمی دهد، در بر می گیرند. در این دو بخش می توان شیوه های جدید ظرف ها را که برای کاربرد ویژه یی مورد استفاده قرار می گرفته اند و یا تداخلی انجام داده اند، در مرحله اول، افزود. این نوع های جدید (شکل سوم. ۴۴- سوم ۴۶) بیش از ساحه اسکان به دست آمده اند: ، نمونه ظرف های تر کویته، ، رنگ سپید بر متن سیاه لشم، کیچی بگ، Kechi Beg، (فیرسرویس، ۱۹۵۶: ۲۵۷-۹)، کیچی بگ دارای دو رنگ/ چند رنگ ، امری چند رنگ (کاسال، ۱۹۶۴: ۸۵)، نال به گونه سیاه بر گل زرد سرخیدار (هارگرفس ۱۹۲۹: ۳۵، Hargreaves). چند توتّه که همانندی با چند رنگ از گوملا سوم (دانی، ۱۹۷۰-۷۱، Dani). هر گونه تنها به وسیله چند توتّه، یافت شده اند.



شکل سوم. ۴۵: قلعه سید، توته هایی از ظرف هایی که برای کاربرد ویژه ساخته شده است و یا با تداخل انجام گرفته است، (۱) شیوه امری با چند رنگ، (۲) شیوه چند رنگ گوملا، (۳) پوش ظرف چند رنگ امری (?).



شکل سوم. ۴۶: قلعه سید، ظرف با کارکرد های ویژه و یا تداخلی: (۱) ظرف رنگ سرخ یا سیاه بر سفال خاکستری مربوط فیض محمد، (۲) ظرف های چند رنگ کیچی بگ یا گوملا (?)

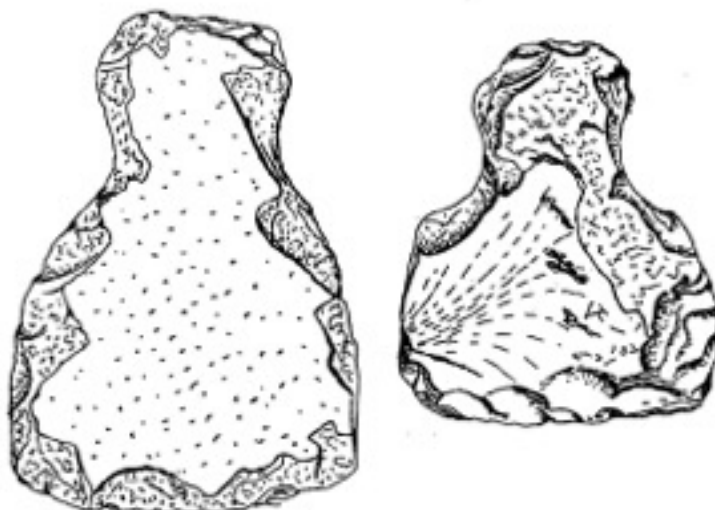
آخرین دور اسکان، مرحله سوم - چارم، را یکجا مورد بحث قرار می دهیم زیرا دگرگونی های به دست آمده تداوم را میان این دو نشان می دهند. تعداد ظرف های دستساز ی که به وسیله خردکردن صخره با حرارت به دست می آمدند، کاهش می یابند. این را باید یادآور شد که گونه آخر در هیچیک از دیوار ها دیده نشده اند. دگرگونی های شکلی در میان کاسه های چرخساز شباهت با موندیگک سوم ۵- چار ۱، دارد. کاسه ها از یک دیوار عادی تا دیوار خمیده S، تغییر می یابند. مرتبان ها بیش تر گره یی لبه دار اند. کاسه های بیکر آبنوشی از دیوار متساوی تا شکل S، فرق می نمایند. چند تا کاسه پایه دار ثبت شده اند، اما، از بیکر های کوچک پایه دار با دیوار ها بالارونده یا زورقی که در موندیگک چارم ۱، دیده شده بود، خبری نیست. نقش های هندسی همانندی در قلعه سید سوم - چارم، و موندیگک سوم ۵ - چارم ۱، دیده شده اند. با آن که نقش های گیاه ها در قلعه سید یافت شده اند، اما، از نقش جانداران خبری نیست. هم چنان نقش های ، ، ظرف ها کویته ،، در موندیگک سوم ۵-۶، بیش تر دیده شده تا در چارم ۱. این رقم

های آخر از یک پیوند متقابل میان ظرف های سفالی قلعه سید سوم - چارم و موندیگک سوم ۵-۶، سخن می زنند، اما، این مرزها به شدت از یکدیگر گریزان اند. تنها این را در مورد ظرف های با کارکرد ویژه و یا تداخلی می توان بیان نمود که یگانه توتیه از ظرف های چند رنگی نال (شکل سوم. ۴۴، شماره ۳) حضور یافته است. به صورت عموم ظرف های سفالی در قلعه سید این را بیان می دارد که تمام اسکانی که پیش از تاریخ در این ساحه صورت گرفته است، همعصر با موندیگک سوم ۵-۶ - چار ۱، می باشد.

ابزار سنگی دستساز

این ابزار در قلعه سید با آن چی در موندیگک شناسایی شدند، تفاوت ندارند به جز این که شیوه و مقداری که به دست آمده اند، کم می باشند. میده گر ها و سنگ های دستی از همه جهت ها با موندیگک یکی اند. هم چنان توتیه سنگ هایی که در کناره های شان کار شده و نمایشگر استفاده زیاد به حیث کارد یا تریشه گر اند در همه دوره ها یافت شده اند. این را باید یادآور شد که این ابزار سنگی دستساز که دوباره کار بر آن ها صورت گرفته است و توتیه های ظرف های مورد کارآمد در دوره آخر اسکان (مرحله سوم ت - چارم) همیار بوده اند. جالب است که از ابزار دستساز سنگ چقماق خبری نیست. تنها چند تا توتیه های به درد نخور در سطح پایین دیوار و هفت تا توتیه های تیغه یی در ساحه مسکونی (مرحله های دوم - چارم) دیده شده اند. به جز یک تا نوزنقه یی دیگر ها همه مثلثی متداخل می باشند. همه نمونه ها از توتیه های تیغه های کامل بوده اند و از این رو دشوار هست تا از تیغه گک ها گپ زد. نبود کامل ناوک های سنگ چقماق با توجه به موندیگک، به شدت در تضاد قرار دارد.

دیگر ابزار سنگی دستساز که در قلعه سید یافت شده اند چنین می باشند: بیل بزرگ نوزنقه یی مثلث شکل (شکل سوم. ۴۷) که از توتیه های نازک سنگ آتشفشان یا لاوای سیاه ساخته شده اند. ابزاری که بر آن ها زیاد دوباره کار صورت گرفته است در همه ساحه وابسته به پایگاه و بخش های بالایی که کاویدن را ساده می سازد، یافت شده اند.



شکل سوم. ۴۷: قلعه سید: نمونه هایی از کژییل سنگی.

بسیاری از کنار های اساسی در جریان استفاده زیاد، تیز شده و صیقل خورده اند. با وجود فراز و نشیب هایی، ابزار یاد شده سنگی در همه دوره های پیش از تاریخ در این ساحه ثبت شده اند. از دیگر ابزار های دستساز که گویا ، هوشمند، و بزرگ اند، تنها در بخش اسکان به دست آمده از سنگ آتشفشان یا لاوای سیاه می باشند. بر این ابزار سنگی از هردو روی کار دوباره صورت گرفته است تا تیز گردند، اما، دسته نداشته اند. در آخر در ساحه قلعه سید در بخش زیست مردم، تعداد زیاد (۲۹ تا) چکش سنگی کوچک (بزرگ تر از ده سانتی متر نبوده اند) که از تکه های طبیعی سنگ آهن ساخته شده ، به دست آمده اند.

ابزار دستساز استخوانی

ابزار دستساز استخوانی از دید تنوع، محدود اند و در تمام دوره های اول- چارم یافت شده اند. مانند موندیگ، بیش ترین نوع آن ناوک های ساده و توته های درفش اند که به صورت مکمل، کم تر دیده شده اند. یک تعداد کم گونه های دیگر که زیر عنوان ابزار دستساز کوچک، دسته بندی می شوند، نیز دیده شده اند.

ابزار دستساز فلزی

ابزار دستساز فلزی به دوره اسکان آخر پیش از تاریخ محدود اند) پایان دوره دوم- چارم) بیش ترین آن ها، در ساحه مسکونی دیده شده اند. ابزار های دستساز کارآمد شامل اینان اند: داس ها (شکل سوم. ۴۸، شماره ۱-۲)، توته های تیغه ها(؟) ناوک های نیشتری و لوزی و ناوک ها با دایره و بریده شده. در این جا ابزار ظریف و ، لکس، به

شکل سنجاق ها در مرحله های دوم - چارم یافت شده اند. با آن که بخش زیاد آن ها توته شده هستند، اما، ما شاهد دریافت شیوه های دیگری هم بوده ایم: پیچک و حلقه دوسر (؟) (شکل سوم. ۴۸، شماره ۵)، هموار شده با پایان پنجه مانند) شکل سوم. ۴۸، شماره ۶) و پنجه یی با پایان ساده دسته پیچیده) شکل سوم. ۴۸، شماره ۴). یک نمونه از توته یک دسته با پایان گرد و سوراخ دار (شکل سوم. ۴۸، شماره ۳). به صورت عموم ابزار دستساز همانندی نزدیکی با آن هایی که در موندیگگ سوم به دست آمده اند، دارند.

ابزار کوچک و گونه گون

دوک چرخان

یک دوک گردان قیف مانند با سوراخی در میان در جریان دوره های پیش از تاریخ به دست آمده است. به ندرت بر این ها شکلی، کنده یا نقاشی شده است. بخش زیاد آن ها مانند لوحه های ساده بود که از سفال و یا سنگ ساخته شده اند.

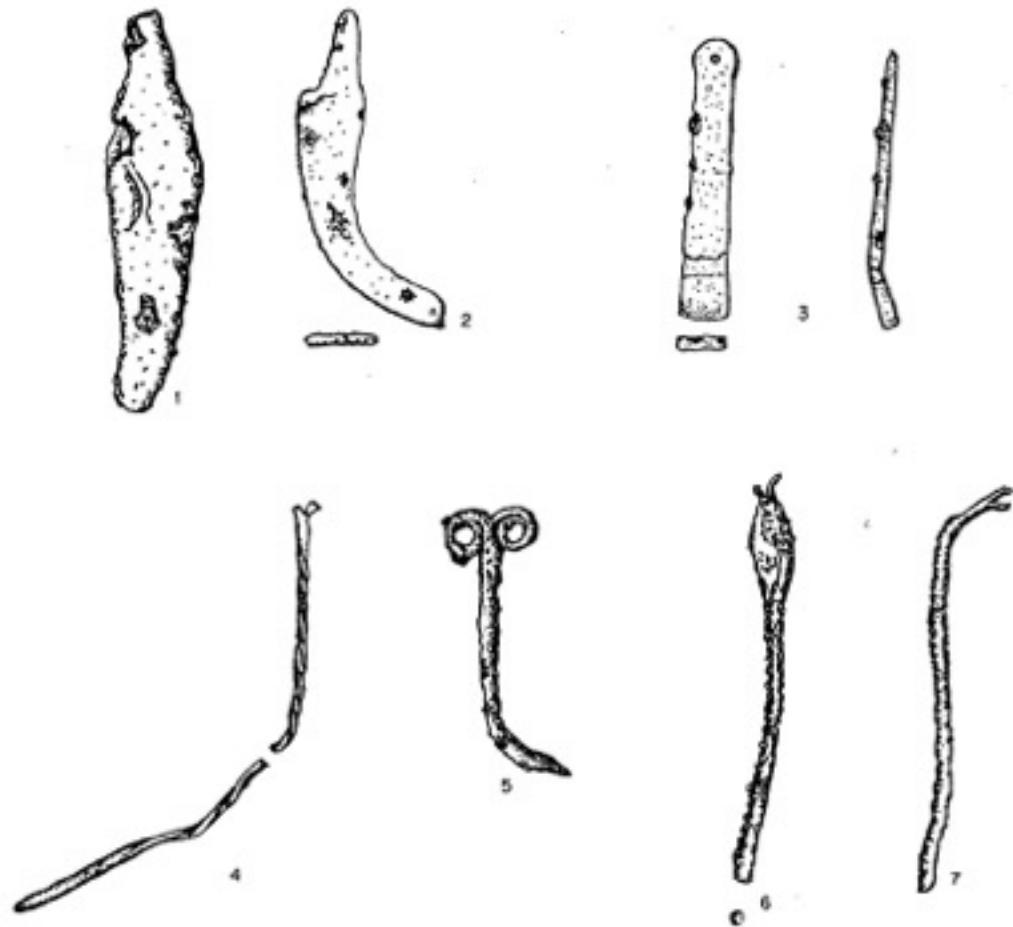
کاسه های سنگی

تعداد زیاد توته هایی که از کاسه های دیوار دار سنگی به جای مانده اند، در آخرین دور اسکان در مرحله دوم تا مرحله پنجم یافت شده اند. تنها دو گونه یافت شده اند: یکی یک کاسه کوچک بیضه یی شکل که از سنگ گچ سپید ساخته شده و دیگر پایه یک کاسه مثلث گونه (؟) با شکل مربعی که آن هم از سنگ گچ سپید، ساخته شده است.

مهره ها و آویزه ها

تنها یک تعداد کم مهره ها یافت شده اند و آن ها تنها در ساحه مسکونی (دوم - پنجم) بوده اند. تنها شکل های که یافت شده اند: لوحه های ساده، گرد، دو سوپی و دایره یی. مواد ساختمانی از سنگ تلق، سنگ رخام سپید، سنگ مرمر، سنگ شاه مقصود (؟)، عتیق، بلور های سنگی، لاجورد (دو نمونه) و سفال. آویزه ها به ندرت یافت شده اند. دو آویزه گر مثلثی یافت شده اند. (از سنگ رخام و استخوان) و یکی با شکل بیضه یی با کنار های دندانان دار که از فیروزه ساخته شده است.

160 JIM G. SHAFFER



شکل سوم. ۴۸: قلعه سید، ابزار فلزی: (۱-۲) تیغه های داس برونزی، (۳) دسته برونزی، (۴-۷) سنجاق های برونزی.

مُهرها

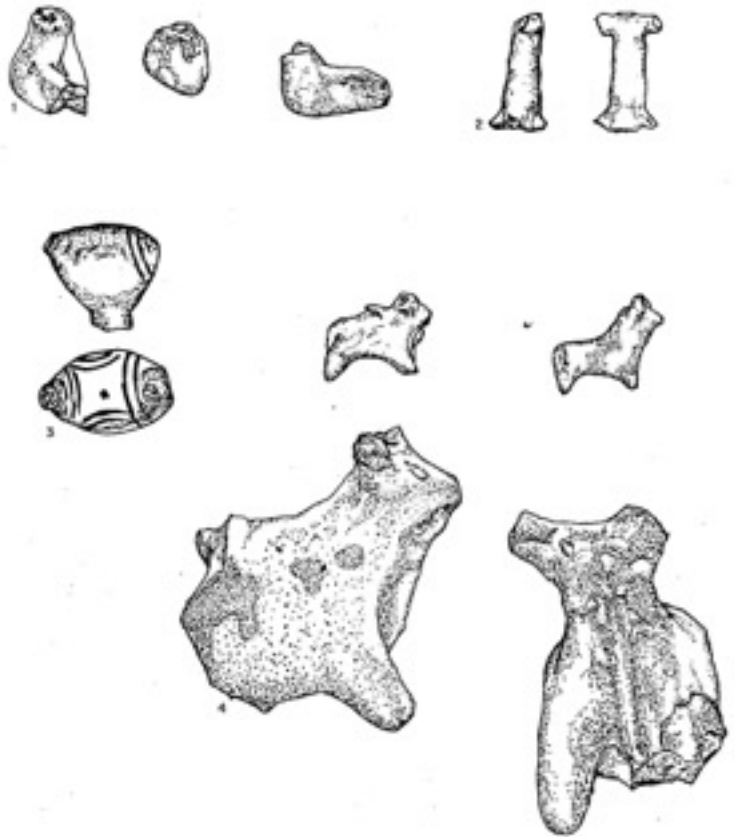
تعدادی از مُهر های هندسی یافت شده اند که همه در ساحه اسکان بوده اند. تنها سه تا از سنگ تلق ساخته نشده اند و این ها از استخوان و سنگ سلیکان نصواری - خاکستری اند. همه دو سوراخ مرکزی مثلثی و یا مربعی دارند. شکل های دیگر چنین اند: دایره یی، مثلثی، لوزی و بیضه یی. یکی هم دارای کنار های دندانه دار می باشد. چند تا ابزاری که از سنگ تلق ساخته و بر آن ها کار صورت گرفته است، یافت شده اند که خلای تولید بیش تر مُهر ها را نشان می دهد.

پیکره های سفالی

پیکره هایی از گاو نر و ماده در جریان مرحله های اول تا چارم یافت شده اند که بخش زیاد آن ها از ساحه مسکونی دریافت گردیده اند. (شکل سوم. ۴۹، شماره ۴). این ها همانندی با آن چی در موندیگک دیده شده اند، دارند. یک توته در این میان این ها به

خاطر اندازه اش، جالب می باشد. تنها نیم تنه پیشروی یافت شده است که ۱۳ سانتی درازی و ۱۳ سانتی بلندی دارد و بر آن شکل هایی با رنگ سرخ کم رنگ، نقش زده شده است. هم چنان تنها یک نمونه مجسمه که امکان دارد پرنده یی باشد یافت شده است. (شکل سوم، ۴۹، شماره ۳).

به جز این که یکی که در دیوار مواد ذخیره در مرحله دوم، یافت شده است، دیگر پیکر های جانداران از منطقه مسکونی به دست آمده اند. با آن هم، از میان دوازده نمونه، تنها سه تای آن ها (دو تا: مرحله چارم و یکی مرحله سوم)، دیگران با مرحله آخر اسکان در مرحله دوم پیوند دارند. همه نمونه ها توته هایی بوده اند و به نیمتنه پایینی تعلق دارند. با وجود نمونه های کم، چنین به نظر می آید که این پیکر های یافت شده در قلعه سید، با آن چی از موندیگک به دست آمده اند همانند نیستند. مهم ترین شیوه اشتراک در نیمتنه پایینی است که به شکل قیف نوزنقه یی می باشد که نقش پایه را هم بازی می کرده اند. به ندرت می توان نمونه های نشسته با پای های دراز کشیده در پیشروی یافت (شکل سوم، ۴۹، شماره ۱). یک نمونه تنها پیکره ایستاده با بازو های دراز شده نیز یافت شده است. (شکل سوم، ۴۹، شماره ۲). ممکن به استثنای نمونه ایستاده همه پیکر ها نمایانگر زنان اند. این ها شباهت زیادی به پیکر هایی دارند که در گوملای دوم، در شمال بلوچستان و در نمازگاه سوم در آسیای مرکزی شوروی یافت شده اند.



شکل سوم. ۴۹: قلعه سید، پیکره های سفالی: (۱) پیکره زنان (۲) پیکره ایستاده، (۳) پیکره پرنده، (۴) گاوان.

مانده هایی از جانداران و گیاه ها

نمونه های باقیماند این ها باید مورد بررسی قرار بگیرند. اما، با خرد جور نمی آید که باشند گان قلعه سید از گوسپند اهلی، بز و گاو و هم چنان گندم و جو اهلی استفاده نکرده باشند.

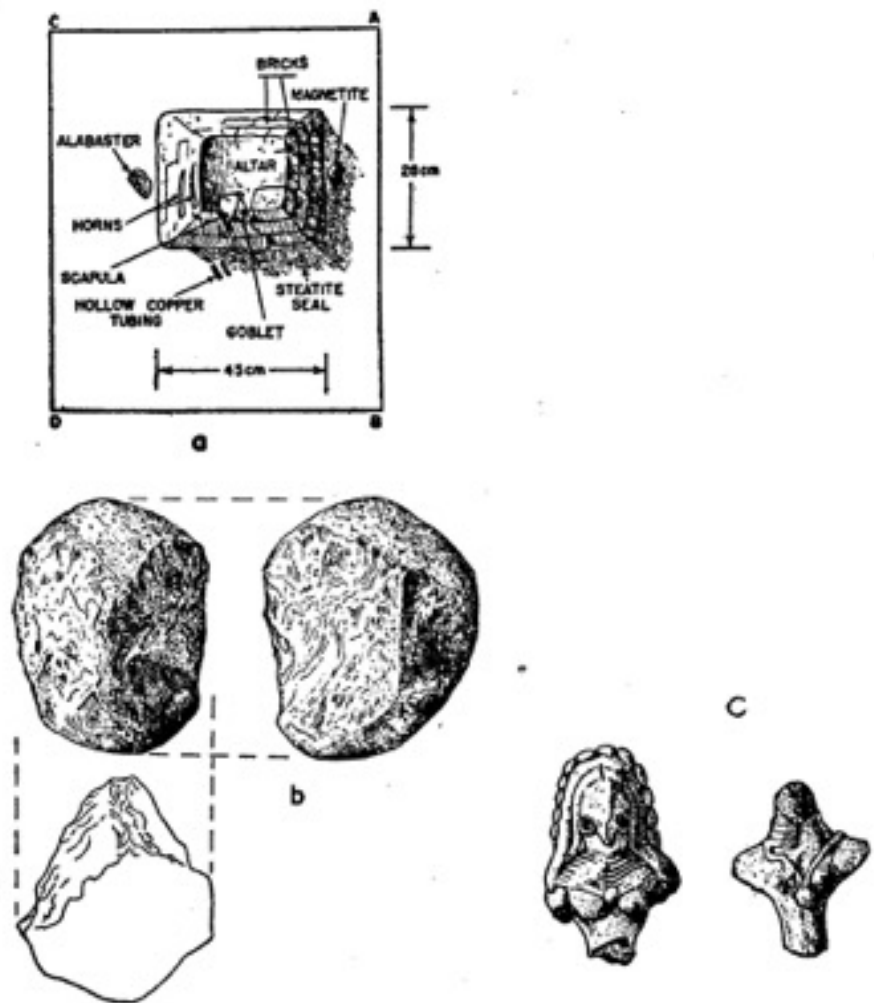
ده مورزی غوندی (تپه ده مورزی)

ده مورزی (دوپری، ۱۹۶۳) در ده مایلی جنوبغرب قلعه سید واقع است. این جا از دید مساحه به اندازه نیم قلعه سید است. کاوش در آن جا بسیار محدود بود. در کنار یک دیوار پرذخیره (شش در دو متر)، سه حفره کوچک دیگر هم باز گردانده شدند، اما، کاوش در آن ها بدون تکمیل ماند. دوپری موفق شد تا چار مرحله اسکان که مرحله های دوم تا چارم مهم ترین شان می باشد، تشخیص دهد. این جا به مانند قلعه سید تمام دوره های پیش از تاریخ اسکان به یک مرحله اساسی تعلق دارند. با آن هم ده مورزی، بعدتر از قلعه سید است و نمایانگر اسکان در موندیگک چارم ۱، می باشد.

ساختمان طبقه های زمین یا چینه و معماری

بنابر گونه محدودی که در آن کاوش صورت گرفته است، سدی در برابر شناخت مرزبندی هرگونه چینه سازی زمین را به میان آورده است، و بخش زیاد بررسی های چینه نگاری بر ذخیره ها و سطح آن ها، وابسته اند. مرحله اول به وسیله یافت لایه ورقه های سنگ سلت و خاکی که تعداد کمی ابزار دستساز داشته اند، که فاقد دقت می باشند، استوار است. مهم ترین اسکان در ده مورزی در مرحله دوم که آن را به سه دور دوم الف - پ، تقسیم نموده اند، صورت گرفته است. دوپری (۱۹۶۳:۱۱۹). او خود از ، ، خلا، ی در اسکان میان مرحله اول و دوم، بر پایه بررسی سفال ها سخن زده است. با آن هم، کاوش ها در قلعه سید نشان دادند که نمی توان از چنین خلایی بر پایه سفال ها گپ زد و از دید بررسی لایه یی و چینه یی، دو مرحله یکی بر دیگری به شدت تحمیل شده اند. یگانه اثر معماری مهمی که کشف شده است در مرحله دوم الف، دیده می شود. این یافته یک عمارت کوچک خشت خام که دارای ۴۵ در ۲۸ سانتی می باشد، است (شکل سوم. ۵۰الف). این ساختار شکل نوزنقه را دارد و چنین ابزاری در آن دیده شده اند: پیکره های سفالی زن، لوله مس و مهر، استخوان و شاخ بز و هم چنان دانه کوچک مگناتیسی (شکل سوم. ۵۰ب)، و سفال ها. دوپری این عمارت را ، ، گور خانگی، تعبیر نموده

است که ممکن درست باشد. تمام این جا به وسیله زمین گلی آماده شده، به محاصره گرفته شده است. مورزی دوم ب، به وسیله تنور نیم دایره یی از خشت خام که با یک سطح تیار شده زمین در پیوند بوده است و تنها یک بخش دیوار خشت خام در آن جا دیده می شود، تمیز گردیده است. مرحله دوم پ، تنها به وسیله یک تعداد سطح برای زنده گی و کار های فرهنگی، شناخته شده است. مرحله سوم را واحد یک تپه بدون لایه دانسته اند که نشانه های مهم آن سه گور می باشند. با آن هم، چنین به نظر می آید که این سه گور، از زمان بعد تر در این جا تداخل نموده اند. در حقیقت امر این سه گور، همانندی زیادی با گورستان دوران کوشان - ساسانی که در قلعه سید یافت شده اند، دارند. این درست همزمان با حضور سفال ها سرخ لشم شده می باشند که در این مرحله یافت شده اند. مرحله نهایی دارای یک سلسله ذخیره های بی نظمی اند که شامل ظرف های لعاب دار به گونه کاشی دوران آغاز اسلامی و برخی چیز های پیش از تاریخ هم می گردد.



شکل سوم. ۵۰: ده مورزی غوندی: (الف) نمایی از گورستان، مرحله دوم الف، (ب) دانه ها مغناطیسی، مرحله دوم الف، (پ) پیکره زنان، مرحله دوم الف.

زمانبندی

یگانه تاریخ نگاری که با شیوه کاربن ۱۴، انجام شده است ۳۲۰۰ پیش از عیسا را برای مرحله دوم ب، نشان می دهد. (دالس، ۱۵۹:۱۹۷۳). این تاریخ را بدون به دست آوردن رقم های دیگری نمی توان با ارزش دانست.

ظرف های سفالی

در مرحله اول، تنها ظرف های دستساز که به وسیله گاه حرارت دیده اند که نمونه اش را در وجود ظرف های خشن قلعه سید دیدیم، به دست آمده اند. این گونه ظرف ها در تمام دور اسکان هم در موندیگک و هم قلعه سید یافت شده اند. دوبری این ظرف ها را به حیث نماینده زمانبندی مرحله اول هنر سفالسازی که فاقد فن پیشرفته در این زمینه می باشد، دانستند. اما، چینه بندی که با این شیوه در ساحه های دیگر همسو اند، نشان می دهد که این امر زیاد دقیق نیست. این درست نیست که فرض نمایم که مرحله اول همعصر با دیگر مرحله های اسکان در ده مورزی نمی باشد.

سفال های پیش از تاریخ که در تمام مرحله های اسکان در موندیگک چارم ۱، یافت شده اند با هم قابل مقایسه اند و البته در این امر سفال های خشن قلعه سید، استثنا اند و دیگر ها همه چرخساز با گل زرد سرخیدار که به وسیله ریگ و خود - حرارت ساخته شده اند. نقش های تزیینی همه به شکل های هندسی در بند اند که همه با شیوه موندیگک سوم ۵-۶، همانندی دارند. شکل ها سیاه اند. این ها یا این که به صورت مستقیم بر سطح سرخ کار شده و یا این که بر گل زرد سرخدار مالیده شده اند. مهم تر از همه از این رو با مرحله اول موندیگک همانند اند که بخش زیاد کاسه ها یا آبنوشی ها بر همان شکل تیار شده اند. هر دو شکل کاسه ها و آبنوشی ها، دارای دیوار ها شکمدار S اند و برخی از آبنوشی ها دارای پایه اند. این شکل کاسه ها و سفال ها در تمام مرحله موندیگک چارم ۱، نگهداشته اند. از این رو می توان آن را با موندیگک چارم ۱، همانند دانست. در این جا تعداد کمی ، ، ظرف های کویته،، دیده شده اند. البته آن هایی که یافت شده اند به همان گونه تزیین ، ، خطدار ،، در بند اند و یا کمی هم خط های منحنی دارند و گل ها هم. ، ، ظرف ها کویته،، که بتواند قابل مقایسه باشند تا پیش از مرحله چارم ۱، در موندیگک دیده نشده اند. باید افزود که نقش های جانداران بر ، ، ظرف های کویته ،، در مورزی دوم ب، یافت شده اند. این گونه نقش ها پیش از موندیگک چارم ۱، پدیدار نشده و در قلعه سید به کلی یافت نشده اند. با اندوه که هیچ گونه ظرف های سفالی به گونه کارکرد ویژه و یا تداخلی در ده مورزی دیده نشده اند.

ابزار دستساز سنگی

این ابزار به تعداد کمی بود و تنها در مرحله های اول و دوم دیده شده اند. سنگ آسیاب و دسته هاون و به حیث نمونه های کمی و هم چنان کژبیل دیده شده اند. از سوی دیگر توته های سنگ که بر آن ها کار دوباره صورت گرفته است و یا سنگ سلت یاف شده اند. هم چنان تنها دانه کار آمد مغناطیسی در , , زیارتگاه،، که می توان آن را سنگ آهن خواند و در قلعه سید دیده شده بود، ثبت شده است.

ابزار دستساز استخوانی

تنها چند تا ابزار استخوانی دستساز در مرحله های دوم ب - پ، دیده شده اند. این ها هاون های ساده یی بوده اند که در دوره های دیگر نیز دیده شده است. دوپری نیز به یک تراشه گر اشاره کرده است.

ابزار دستساز فلزی

بر اساس یافته های دوپری همه ابزار های دستساز فلزی از مس بوده اند (دوپری، ۱۹۶۱:۹۸) و به مرحله دوم الف - پ و پنجم پیوند داشته اند. این ها مربوط به , , گورستان ،، بوده و در مرحله دوم الف دو توته از یک نل خالی با توته گگی از دسته دیده شده است. توته های متعددی از سنجاق های ساده در مرحله دوم ب - پ، و یک توته از مهر هم در مرحله چارم دریافت شده است.

چیز های خرد و ریزه دستساز

دوک دایره یی

تنها دوک های چرخان دایره یی شکل لوحه مانند یافت گردید که از سفال و سنگ تلق ساخته شده اند.

کاسه سنگی

دو توته از کاسه سنگی که از سنگ رخام سپید ساخته شده اند در مرحله دوم یافت گردیدند.

مهره ها و آویزه ها

یک آویزه استخوانی و یک مهره استخوانی در مرحله دوم یافت شده اند.

مهر ها

سه توته مهر محلی با نقش های هندسی یافت شده اند. دو تا از سنگ تلق ساخته شده و به مرحله دوم و یکی از مس که به مرحله چارم تعلق دارند دریافت شده اند.

پیکره های سفالی

از پیکره های جاندار تنها یک توته پای که به مرحله دوم ب، و یک تا پرنده که به مرحله دوم پ، تعلق دارند دریافت شده اند. پیکره زن با پیوند به ، ، گورستان ، ، مرحله دوم الف، یک نمونه قدیمی از شیوه ، ، ژوب ، ، است که در متن مرحله چارم موندیگک، یافت شده است. یک تا پیکره ممکن دیگر ، ، ژوب،، در مرحله چارم و یک توته پیکره نشسته در مرحله دوم پ، رد یابی شده اند.

بقیه های جانداران، گل ها و گیاه ها

مانده های ده مورزی تا کنون، با آن که دوپری از گوسپند/ بز و استخوان های بزرگ گاو وحشی از مرحله دوم الف، گپ زده است، به درستی ارزیابی نشده اند، اما، به این معنا نیست که جانداران رام نشده بوده اند. مهم تر از همه مانده های گیاه ها اند که به وسیله چوده ری Chowdhury، (دوپری، ۱۹۶۳: ۱۲۶-۳۱)، مورد ارزیابی قرار گرفته اند. یک خشتی از ، ، گورستان ، ، مرحله دوم الف، یافت شده است که در آن تخم علف که برای تغذیه می باشد و به گندم پیوند دارد و یک تا جوشش سره اهلی دیده شده است. این امر نشان می دهد که باشندگان ده مورزی هم از گیاه ها و جانداران اهلی، در تمام دوران اسکان بهره می گرفتند.

کاوشگاه هایی در هلمند - سیستان

خلاف منطقه کندهار، بقیه های پیش از تاریخ که در حوزه سیستان در جنوب غرب افغانستان، به دست آمده اند از گردآوری روی و سطح زمین می باشند. به این دلیل بایست بررسی در این زمینه به رقم های ظرف های سفالی اتکا نماید. به این گونه نگاه پیشین برای ارایه رقم ها به نفع بررسی عمومی دگرگون یابد. سر آورل شتاین (Sir Aurel stein، ۱۹۲۹) اولین کسی بود که به بقیه های اثر های پیش از تاریخ در منطقه دست یافت. کار های او را فیرسرویس (۱۹۶۱)، هاموند (Hammond ۱۹۷۱) و دالس (۱۹۷۲) دنبال نمودند.

فیرسرویس موفق شد تا چند ساحه پیش از تاریخ را که اول از همه در ، ، دلتای جنوبی،، که با رود بیابان، پیوند دارد، واقع است، نشانی نماید. برخی از ساحه ها دهکده های کوچکی اند و یک تعداد مانند شهر سوخته (توچی، ۱۹۶۹) در سیستان ایران تا حدودی بزرگ. فیرسرویس، بر پایه یافته هایی در روی و سطح زمین یک همآهنگی و همسانی بزرگی را میان این ساحه ها یافت. این همسانی فیرسرویس را بر آن داشت تا فرض نماید که اسکان پیش از تاریخ در سیستان کوتاه مدت بوده است. از میان همه ظرف های متنوع سفالی که فیرسرویس در این جا یافت، به ویژه دو گونه پُراهمیت اند. اول، و مهم از همه سفال های ویژه زیر نام ، ، تزئین کرده باغ

۱۲-۱۰۴، ۸۷:۱۹۶۱-۸)، Garden Reg Decorated) می باشند. در اساس این ظرف های سفالی از گونه گل زرد سرخیدار با شیوه نقش های سیاه تا نضواری - سرخیدار که به صورت مستقیم بر سطح ظرف ها، یا به صورت نادر بر گل زرد سرخیدار می باشند. این ظرف ها از دید شکل کاسه و شیوه نقش ها همانندی زیادی با موندیگک سوم ۶ - چارم ۱، قلعه سید دوم - چارم و ده مورزی دارند. بخش دوم به دسته ، ، امیر گری ۷-۸۶: ۱۹۶۱) ، ، Emir Gray (۱۱-۴)، تعلق دارند. این ها با نقش های هندسی سیاه در ساحه های شرق یافت نشدند. نقش های هندسی تفاوت زیادی از ظرف های ، ، تزیین کرده باغ،، ندارند و چنین به نظر می آید که ساخت آن ها ریشه در محل دارند و پیوندی به ظرف های گل زرد - سرخیدار. هم چنان در این ساحه ها نمونه هایی از ، ، ظرف های تزیین یافته فیض محمد،، و ، ، ظرف های تر کوپته،، نیز که همانندی با موندیگک و شمال بلوچستان دارند، یافت شده اند. شمال سیستان، نزدیک شهر فراه یگانه ساحه یی یافت شده است که دارای ظرف های رنگ سیاه بر گل زرد - سرخیدار بوده همانندی با تپه بارانتود Tape Barantud (دی کاردی ۵۶: ۱۹۵۰، De Cardi، فیرسرویس، ۱۹۵۲: ۳۱، ۱۹۶۱:۹۸) دارد. در کنار ظرف های سفال مقدار زیاد تفاله مس (۱۹۶۱: ۷۴) در روی کاوشگاه های پیش از تاریخ یافت شده اند که ممکن نمایشگر این واقعیت باشد که مس نیز به صورت محلی در دسترس بوده و مورد بهره برداری قرار گرفته باشد. هم چنان فیرسرویس یک تعداد گور هایی را در کاوشگاه ، ، تزیین کرده باغ،، نشانی نموده است که از روی سفال ها و ابزار های دستساز فلزی آن ها چنین به نظر می آید که به پیش از تاریخ تعلق دارند.

دالاس (۱۹۷۲)، به تازه گی دست به بررسی هایی در سیستان زده است. کاوش ها در نادعلی، Nadi Ali (سرخ داغ Sorkh Dag) چیزی به نام اسکان پیش از تاریخ را نشان نداد. این جا که فکر می شد دارای زیستگاه های پیش از تاریخ می باشد، روشن شد که به ظاهر امر در دوران هخامنشیان (ششم تا چارم سده پیش از عیسا) می رسد. دو دور کار دالس در سیستان به بررسی ساحه های جنوب سیستان افغانستان وقف گردیدند. از کنج جنوبغربی افغانستان، در کنار دریای شلا Shela، دالس به برخی سفال های نقشدار و ظرف های سفالی با نقش سبد، دست یافت که به صورت یقین نمایانگر حضور باقیمانده های پیش از تاریخ در این ساحه دور افتاده است. بررسی که هاموند (۱۹۷۰) در جنوب سیستان در درازای دریای هلمند انجام داد یگانه ساحه یی را که امکان اسکان در پیش از تاریخ در آن گمان می رود و به نام درویشان یاد می گردد، نشانی نمود. تا آن گاهی که بررسی های دیگری صورت بگیرد مساله اسکان پیش از تاریخ در سیستان افغانستان نا روشن می ماند.

این امر روشن هست که از دید فنی، بررسی ساحه سیستان بدون گذر از مرز های کنونی و مدرن افغانستان مانند نگاهی به شهر سوخته (توچی Tosi، ۱۹۶۹، لامبرگ - کارلوسکی و توچی ۱۹۷۳، بیسیون، Biscion، ۱۹۷۳، پیپرنو، Piperno و توچی، ۱۹۷۵، بیسیون، ۱۹۷۴) ناممکن است. این ساحه بزرگ شهری تولیدگر مواد فرهنگی (مرحله های اول - سوم) که همانندی ویژه یی با آن چی در موندیگک سوم ۵-۶ - چارم ۱، قلعه سید اول - چارم، ده مورزی اول - چارم، و وادی کویته به دست آمده اند و به این جا هویت ، تمدن هلمند،، را می بخشد، می باشد. (لمبرگ - کارلوفسکی و توچی، ۱۹۷۳:۲۶). از دید سفالی، شکل کاسه ها، نقش ها و کارکرد، نزدیکی ویژه یی به کاوشگاه هایی دارد که از آن ها نام برده شدند. این همانندی را می توان در ابزار دستساز فلزی، سنگی، پیکره های سفالی، مهرها و خصوصیت های معماری دید. این همانندی ما را اجازه می دهد که بگوییم میان این بخش ها پیوند متقابل ژرفی وجود داشته است.

مهم ترین و گسترده ترین بقیه ها و مانده ها در مرحله های دوم - سوم، یافت شده اند. در کنار نمونه های همانند ظرف های کویته و جالب تر از آن ظرف های سفالی با نقش های سیاه بر روی گل زرد سرخیدار، هم چنان مقدار کم ظرف های رنگ سیاه بر خاکستری که همانندی با امیرگری در سیستان افغانستان دارد، به روشنی رد یابی شده اند. هنگام مرحله سوم، نقش های سیاه بر گل زرد سرخیدار ظرف به آن معیاری دست یافتند که به صورت یک نواخت، تکرار شده اند. هم چنان در مرحله سوم، در ظرف های دارای نقش سیاه بر خاکستری از دید کیفی افزایش زیاد صورت گرفته است. از شهر سوخته دوم - سوم در کنار ظرف ها، تعداد زیاد اثر های از میان رفتنی و نا رفتنی مانند: چیز های چوبی، سبد، تکه و مقدار زیاد اثر های با سنگ رخام سپید، عتیق سرخ، لاجورد، و فیروزه به دست آمده اند. نی تنها ابزار دستساز زیبای سنگ های نیمه قیمتی در وجود مهره ها و دیگر و دیگر ... بل تریشه های سنگی و ابزار ساختگی نشان می دهد که این ساحه، مرکز تولید برای ساخت این اثر ها بود که به بازار های دیگر نیز فرستاده می شده اند. در این جا سنگ رخام سپید به صورت محلی یافت می شده اند و ممکن هم سنگ سیاه آتشفشانی یا لاوا و هم چنان سنگ یمنی یا یمانی، عتیق سرخ، برمه یی از سنگ یشم که می توان آن ها را مواد کار خواند. این ها سرچشمه های محلی زیادی داشته اند. (پیپرنو، ۱۹۷۳). فیروزه در جای های زیاد محلی در ایران شناخته شده است. سنگ لاجورد از بدخشان، ولایتی در شمال افغانستان به دست می آمده است. مهم ترین، اگر نی یگانه سرچشمه لاجورد در دوران پیش از تاریخ در شرقمیان، افغانستان بوده است. (هرمن، ۱۹۶۸، سریانیدی، ۱۹۷۱ ب). یک مقدار زیاد لاجورد از این جا به میان دو آب (بین النهر) انتقال می یافته است. (این کار در دوران

فرمانروایی جمده نصر ۲۹۰۰-۳۱۰۰ Jemdet Nasr، پیش از عیسا، در بابل صورت می گرفته است. این محل از دید باستانشناسی به کاوشگاهی بدل شده است. ص. طرزی). این جا به سببی مهم هست که مهر های خشت خام این دوران در مرحله اول شهر سوخته به دست آمده است. چنین به نظر می آید که شهر سوخته به حیث جای تولیدگر لاجورد نقش بازی می نموده است و زمینه ارسال لاجورد را به بازار غرب منطقه فراهم می نموده است. (توچی، ۱۹۶۹، لمبرگ - کارلوسکی و توچی ۱۹۷۳). کشف تازه در فولو یا گنج خوش تپه (شکل سوم. ۵۱) در شمال افغانستان (دوپری، ۱۹۷۱، توچی، و وردک، ۱۹۷۲). با آن که محتوای فرهنگی اش در لحظه کنونی ناروشن است و جای واقعی با شک همراه، اما، همین که روشن شده که از ساحه مرز جنوبغربی بدخشان بوده است، بسیار مهم می باشد. این گنجینه دارای کاسه های زیاد نقره یی و طلایی، به صورت ساده و نقاشی شده و با نقش هایی که نمایانگر تماس گسترده یی خارجی، به شمول نقش های هندسی که همانندی زیادی با ، ، ظرف های کویته،، یک گاو نر ریشدار که نمایانگر ، ، دوران ، ، آغاز دودمان شاهی در بین النهرین،، (این دوران از ۲۹۰۰ تا ۲۳۵۰، پیش از عیسا دوام نمود. در همین جا اولین رسم خط و تشکل اولین شهر و دولت را شاهد بود. ص. طرزی) و یک تا کرکس لاشخور که شباهت زیادی با تپه سلیک سوم Sialk، یکی از کاوشگاه های در شهر کاشان ایران است که برای بار اول میان ۵۵۰۰ تا ۶۰۰۰ پیش از عیسا وجود داشته است. ص. طرزی) دارد یافت شده است. این که این گنجینه چی محتوای دارد، بحث دیگری هست، اما، نمایانگر نفوذ گسترده تجارت لاجورد در رخدادهای و انکشاف های پیش از تاریخ افغانستان می باشد.

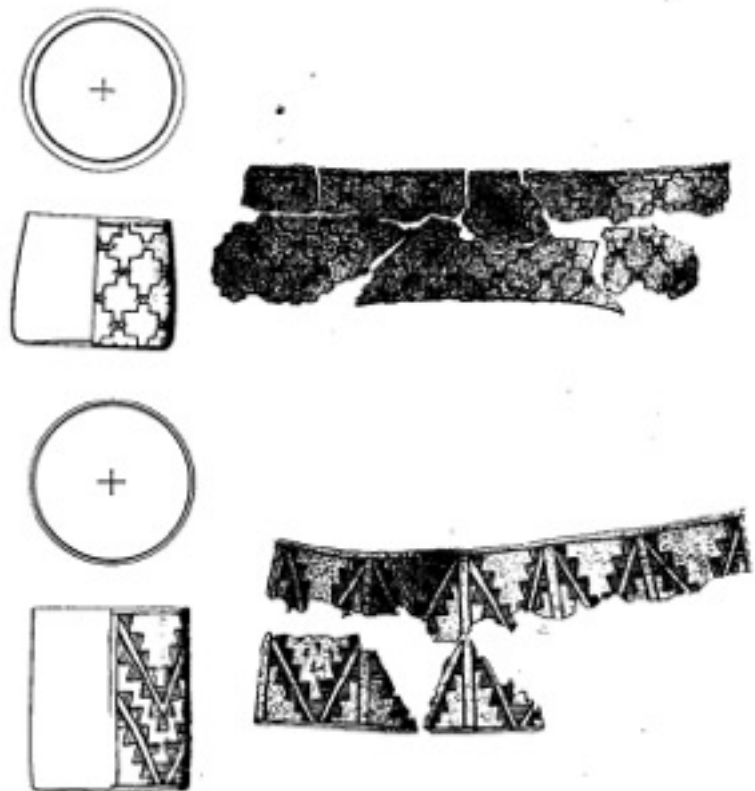
در شهر سوخته دوم و سوم می توان رد و بدل محلی ساخته های بیش تر را دید. کاوش های در رود بیابان که در دو تا سی ک.م جنوب این شهر قرار دارد، نشان داد که این جا یک دهکده ساخت ظرف ها با تعداد زیاد آن ها در مرحله دوم - سوم بوده و دارای پنجاه تا داش خشتپزی می باشد. چنین محل ویژه به وسیله (لومبرگ - کاربوسکی و توچی، ۱۹۷۳: ۱۹۸) برای مرکز باقیمانده زباله های مس در بخش سیستان افغانستان، پیشنهاد شده است. از رود بیابان دو تاریخ کاربن - ۱۴، زمان را میان ۳۰۰۰ تا ۲۴۰۰ پیش از عیسا نشان داده است (میدو ۲۰۱: ۱۹۷۳، Meadow، پپرنو و توچی، ۱۹۷۵: ۱۸۷).

شهر سوخته چارم، که می توان آن را آخرین مسکن خواند، دارای یک عمارت بزرگ در ساحه ۶۵۰ م. مربع بوده است. این ساختمان که خوب نگهداشت شده است، سه عمارت به هم پیوسته را در چارسوی یک حویلی در بر دارد. بخش غربی عمارت با یک برج و باره یی محکم ساخته شده است. چنین به نظر می آید که این ساختمان بزرگ به وسیله آتشسوزی از میان رفته است. در آن اسکلت یک بچه جوان که توته سنگی را به دست

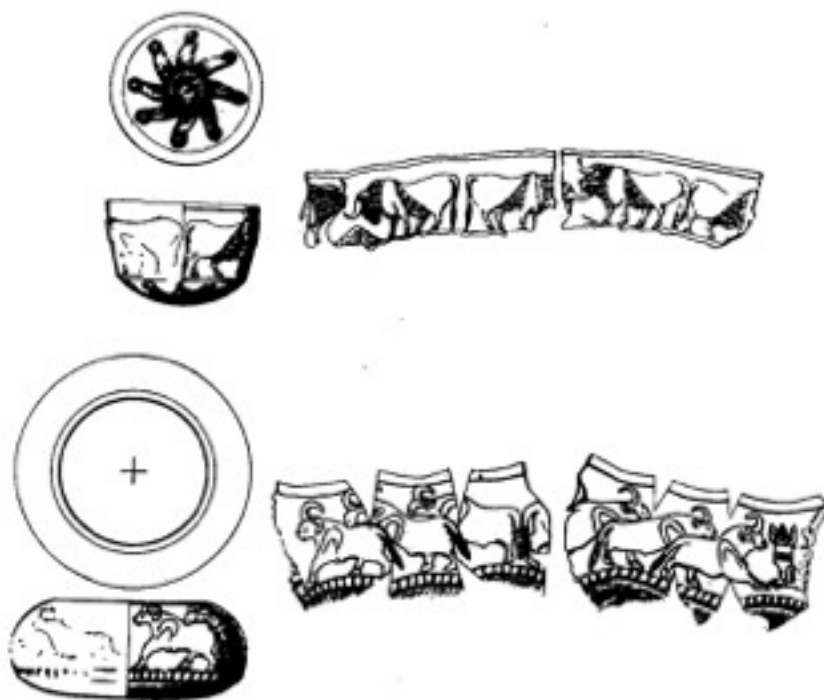
گرفته است، در یکی از اتاق های یافت شده است. در این مرحله ظرف های سفالی نقش و نگار به کلی از میان رفته است. شکل کاسه ها دارای بلندی هاست و ممکن برای ساخت آن ها از چرخ استفاده شده باشد. این ها از گل زرد سرخیدار ساخته شده و سطح لشمی که در مرحله های پیشین دیده نشده است، دارند. در این میان تعداد کم ظرف های نقشدار وجود دارند که می توان یک نوع خط موازی با ظرف های زمان آخر موندیگک چارم ۲-۳ دید.



شکل سوم. ۵۱ (الف): گنجینه فولول Fullol، کاسه های طلایی.



شکل سوم. ۵۱ (ب): گنجینه فولول Fullol، کاسه های کوچک نقره پی.



شکل. سوم. ۵۱ (پ): گنجینه فولول Fullol، کاسه های نقره یی.

پیوند بیرونی یا خارجی

با نگاهی به انکشاف های پیش از تاریخ در جنوب افغانستان، زمان آن فرا رسیده است که بدانیم چی فرهنگ های دیگر و ساحه های دیگر، بر این بخش اثر وارد نموده اند و یا زیر تاثیر این رخداد ها در افغانستان بوده اند. به خاطر وجود چنین رقم های باستانشناسی، بسیار دشوار هست که این مناسبت ها را به صورت دقیق روشن نمود. البته به صورت عموم چنین مناسبت ها و پیوندهای خارجی را از همانندی ظرف های سفالی میان ساحه های جغرافیایی و یا توته های از سفال هایی که رخداد های تداخل، را به نمایش می گذارند، دید. در نتیجه می توان گفت که چنین پیوند های دو سویی وجود داشته اند. هم چنان از روی اثر های که با استفاده از مواد این محل ها تولید شده اند، با وجود مقدار کم، می توان رد ماده های اصلی را مانند سنگ لاجورد و یا صدف های بحری دنبال نمود. هویت این ماده های تولیدی که از دید جغرافیایی از جای های دور وارد شده اند، به روشنی نشان می دهند که به گونه پیوند مستقیم و یا نامستقیم میان دو جای صورت گرفته اند. هر دو نوع پیوند ها در این جا مورد بحث قرار می گیرند. مرز های فرهنگی و زمانبندی برای این پیوند های بیرونی، بر پایه مرحله های مختلف موندیگک، به ترین سنجه می باشد.

موندیگک: مرحله های اول و دوم

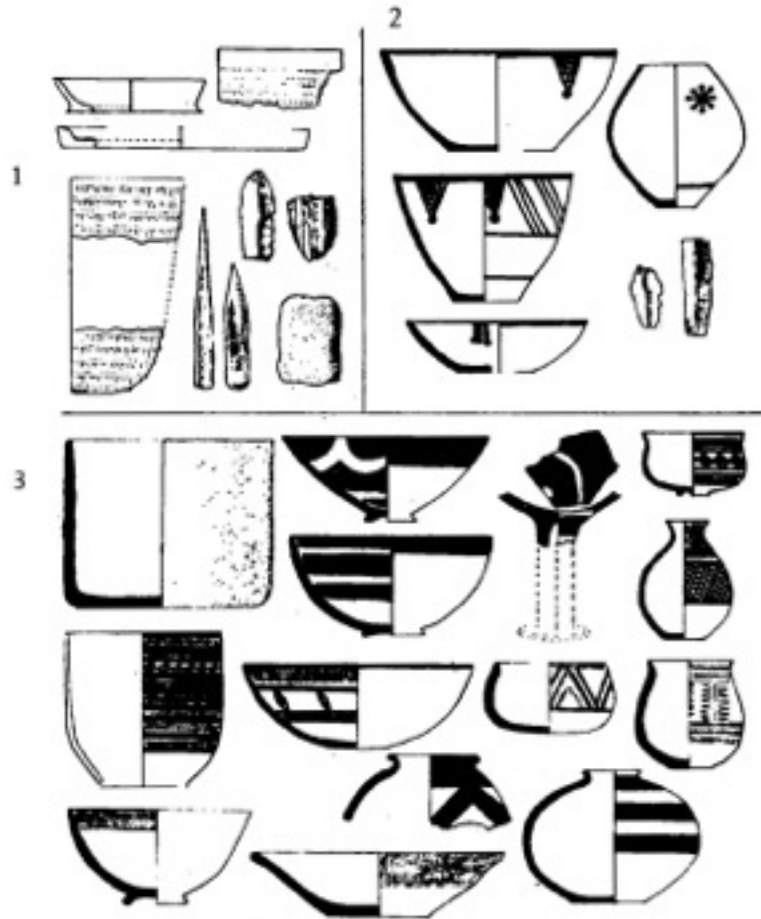
این دو مرحله را به این خاطر یک جا نموده ایم: (۱) رقم های محدود همانند، برای هر دو مرحله وجود دارند. (۲) در میان این دو مرحله از دید زمانی و فرهنگی تداوم وجود دارند. (۳) البته این امر روشن است که تفاوت گذاری میان مرحله اول و دوم در درک درست انکشاف های در موندیگک ضرور بود. البته بدون شک چنین جدایی برای شناخت مناسبت های بیرونی نیز ضرور است. (۴) تشخیص مناسبت های بیرونی برای مرحله های اول و دوم، با دیگر مرحله های تفاوت آشکاری دارد. با آن هم، با وجود یکجا سازی داده ها و شاهد ها از این دو مرحله، یگانه نمایه این پیوند بیرونی، با فرهنگ بلوچستان شمالی در وادی کوئته نشانی شده است.

از دید سنتی، بررسی های مقایسه یی پیوند نزدیک با اثر های کلی گل محمد (ده گل محمد. طرزی) دوم - چارم (شکل سوم ۵۲ الف) را با موندیگک اول و دوم نشان می دهد. (کاسال، ۱۹۶۱، دالس، ۱۹۶۵، مغول، ۱۹۷۰). در این جا پیوند دو سورا میان موندیگک اول و دوم و تنها ده گل محمد سوم - پنجم را می نماید. نادیده گرفتن ده گل محمد دوم، بر پایه شناخت تیغ فلزی خنجری است که در ده گل محمد سوم، به دست آمده است. البته در این زمینه توتیه هایی از کاسه سنگ رخام سپید و خصوصیت های ظرف ها نیز مهم است. ده گل محمد سوم و چارم، بر اساس ظرف هایی سیاه بر سطح سرخ لشم با همان نقش های مثلث که در موندیگک اول ۳-۵ دیده شد، مشخص می گردید. این ظرف ها بار اول در ده گل محمد دوم دیده شده و به ده گل محمد سوم، به اوجش دست یافت و تا ده گل محمد چارم ادامه یافت. ده گل محمد سوم و چارم، با حضور مقدار زیاد ظرف های دستساز که شباهت زیادی با موندیگک اول و دوم دارند، نیز شناخته شده اند. اما، این مناسبت های دوجانبه با نظر فیرسرویس (۱۹۵۶) که به این باور است که ظرف های ده گل محمد چارم با ظرف های دمب سعادت Damb Sadaat، اول، همانندی دارد (شکل سوم ۵۲ الف) با جنجال رو به رو شده است. فیرسرویس، استدلال اش را مبنی بر همانند سازی با ده گل محمد چارم با دمب سعادت اول، بر پایه تداوم گونه های همانند در هر دو جای، بنا نهاده است. اما کاوشگران دیگر (مغول، ۱۹۷۰: ۲۶۴-۶) به این باور اند که حضور این شیوه در دمب سعادت اول چنان ناچیز است که بتوان گفت که این مجموعه نمایانگر یک مرحله مهم رشد فرهنگی بعدی است. از سوی دیگر هنگام مرحله دمب سعادت اول، شیوه های جدید و متعددی به میان آمده اند که آن را به صورت روشن از ده گل محمد چارم، تمیز می دهد. چنین به نظر می آید که بر اساس شاهد های به دست آمده روشن گردیده است که دمب سعادت اول، به روشنی با ده گل محمد چارم، به ویژه از دید محتوا، فرق دارد. از سوی دیگر ده گل محمد چارم، با حضور ظرف هایی با نقش های دو رنگ و یا چند رنگ، به صورت مشخص شناخته می شود. این ظرف های

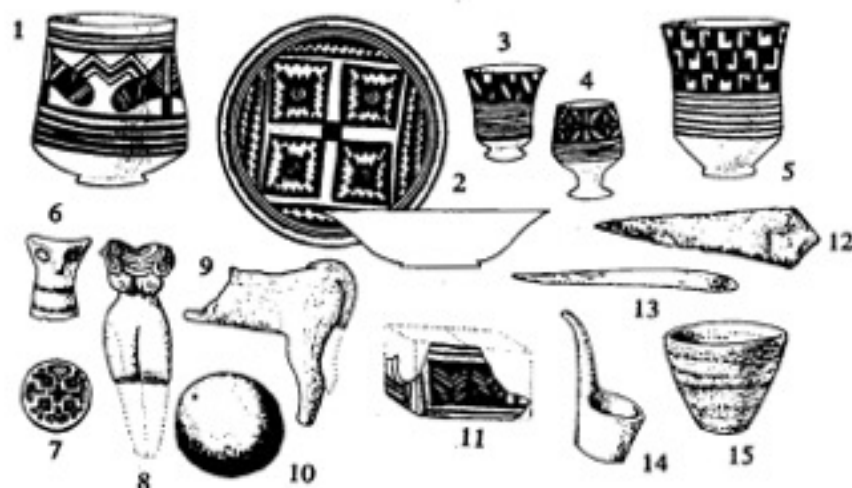
ظریف چرخساز از گل زرد سرخیدار با نقش های هندسی روشن با رنگ های سیاه و سرخ، ساخته شده و به نام ظرف های چند رنگه کچی بگ Kechi Beg یاد می گردند (فیرسرویس، ۱۹۵۶: ۲۵۹) به شدت تمام شیوه جالب به شمار می روند. بسیاری از نقش و نگار های ظرف های کچی بگ، همانندی نزدیکی با توته های دو رنگی که در موندیگک اول ۵، یافت شده اند دارند. هم چنان شباهت اساسی میان این اثر ها و ظرف های دورنگی که در امری اول الف - پ، در وادی سند، به دست آمده اند دیده می شود. (کاسال، ۱۹۶۴). شیوه نقاشی در کچی بگ، همانندی با امری دارند، اما، در همین حال خصوصیت های خویش را هم دارند. این امکان را نمی توان از نظر دور داشت که ظرف هایی با نقش های دو رنگه که در موندیگک اول ۵، یافت شده اند به صورت واقعی از کچی بگ بوده باشند تا امری، یا این که کچی بگ خود پیوند و عملکرد متقابل را با ظرف های دو رنگی که در وادی سند به دست آمده اند، (امری و سوتی Sothi)، داشته اند. پیوند دیگر ظرف ها را با وادی سند، اگر چسبی به صورت کمی، می توان به وسیله دو توته یی که از موندیگک اول ۴-۵، به دست آمده اند، برقرار ساخت. هر دو توته مربوط به کوزه دهان گشاد کلوله اند که فیتته های افقی در ساحه گردن آن ها نقش یافته اند و یکی از فیتته ها دارای خوشه چسپیده یی می باشد. هر دو توته تا اندازه یی با ظرف های کوت دیجیان (خان، ۱۹۶۵، مغول، ۱۹۷۰: ۳۰۰) از وادی سند، همانند اند. در کنار این مواز های محدود، به صورت عموم نا همانندی های روشنی در مورد بخش زیاد ظرف هایی که به موندیگک اول و دوم و ده گل محمد سوم و چارم نسبت داده شده اند، با ساحه هایی که در وادی سند ثبت شده اند، وجود دارد. با وجود آن که اهمیت دقیق این موازی ها باید روشن گردند، چنین به نظر می آید که یک اندازه پیوند دو جانبه میان افغانستان جنوبی و وادی سند در هنگام میانه هزاره چارم پیش از عیسا وجود داشته است. (نگاه کنید دالس، ۱۹۷۳: ۱۵۹ برای دریافت درست تاریخ ظرف های کوت دیجی و امری). ظرف ها نشان می دهد که پیوند متقابل فرهنگی تا فاصله دور بیش از ۸۰۰ ک.م. یا همان دوریی که میان سرچشمه سنگ لاجورد، در شمال افغانستان و آنی که در موندیگک اول به دست آمده، بوده است. (هم چنان یک مهره لاجوردی در امری اول ثبت شده است). وجود چنین پیوند متقابل، با ساحه های باستانشناسی در بلوچستان که هنوز آگاهی زیادی در مورد شان وجود ندارد، تقویت خواهد شد. (نگاه نمایید، دالس، ۱۹۶۵، فیرسرویس، ۱۹۷۱ و مغول، ۱۹۷۰، برای بحث بیش تر)

تپه یحیا (لمبرگ - کارلوسکی، ۱۹۷۰) در غرب افغانستان و در شرق ایران نزدیک ترین کاوشگاه می باشد که از دید زمانبندی با موندیگک، قابل مقایسه است. با آن هم چنین به نظر می رسد که اسکان در هزاره چارم پیش از عیسا در این جا (مرحله چارم و پنجم) هیچ شباهتی با اثر هایی که در افغانستان به دست آمده اند، ندارند. به راستی،

می توان برخی همانندی های اساسی را در میان نقاشی ها، در بخش ظرف های یافت، اما، این ها داده های قناعت بخش برای پیوند دو جانبه نمی باشد و ممکن نتیجه کمبود شیوه های اساسی بوده باشد که به وسیله مخزن شکل های هندسی به نمایش گذاشته شده اند. (با چپی راه هایی یک مثلث کشیده می شده است). یگانه پیوند با افغانستان حضور و وجود سنگ لاجورد می باشد. (این را میدو در سال ۱۹۷۳: ۱۹۴، یادداشت نموده است، اما، لمبرگ - کارلوسکی گپی در مورد نزده است). تا آن گاهی که ما به شاهد های تازه یی دست نیابیم، سخن زدن از این گونه رابطه فرهنگی زود از وقت است.



شکل سوم. ۵۲: (الف) خصوصیت های شیوه های ابزار های دستساز در وادی کویته:
(۱) ده گل محمد اول و دوم، (۲) ده گل محمد سوم، (۳) دمب سعادت اول.



شکل سوم. ۵۲: (ب) : خصوصیت های شیوه های ابزار دستساز در وادی دمب سعادت دوم: (۱-۵) ظرف ها، (۶-۹) پیکره های زنان، (۱۰) مهر های گلی، (۱۱) خانه گلی (۱۲) کارد برونزی (۱۳) (قاشق استخوانی) (۱۴) چمچه گلی (۱۵) کاسه های سنگی از رخام سپید.

یک میل عمومی را می توان با مجموع های فرهنگی نمازگاه دوم ترکمنستان شوروی باموندیگک اول - دوم (مغول، ۱۹۷۰: ۳۵۸) دید. اما، مساله این هست که موقعیت هزاره چارم / آغاز چارم پیش از عیسا که فرهنگ فلزی در ترکمنستان رواج داشت با موندیگک، بیش تر ناسازگاری را نشان می دهد تا همانندی. یک همانندی اساسی را می توان میان گروه های گونه گون دستساز های دید (ابزار سنگی، معماری، مهره های و دیگر و دیگر...) ممکن بخش زیاد این همانندی محصول محیط همسان و واکنش بومی - اجتماعی - اقتصادی در حال و وضعی باشد که به وسیله شیوه زنده گی اسکان زراعتی با در نظر داشت همانندی محیطی، بر مردم تحمیل شده اند. از سوی دیگر سنت ظرفسازی اگر به صورت کامل این امر را در نظر بگیریم، به شدت از هم فرق دارند. این امر روشن هست که ظرفسازی نمی تواند همان اندازه همانندی را که در بلوچستان دیدیم، بازتاب دهد. به اهمیت این تفاوت ها نمی توان توجه نمود، بدون نگاه به همانندی ظرف هایی که آن ها را مربوط به موندیگک سوم و نمازگاه سوم، دانستیم. با آن هم شاهد های به دست آمده نشان می دهند که شیوه فرهنگ نمازگاه دوم، پیوند/ رابطه متقابل بیش تری به شمالشرق ایران (حصار Hisar)، نسبت به آن چی در افغانستان دیده شده اند، دارد و از این رو در این جا نمی توان آن را به بحث گرفت (نگاه کنید موسون و سریانی، ۱۹۷۲، برای بحث همه جانبه این فرهنگ مهم).

موندیگک: مرحله سوم

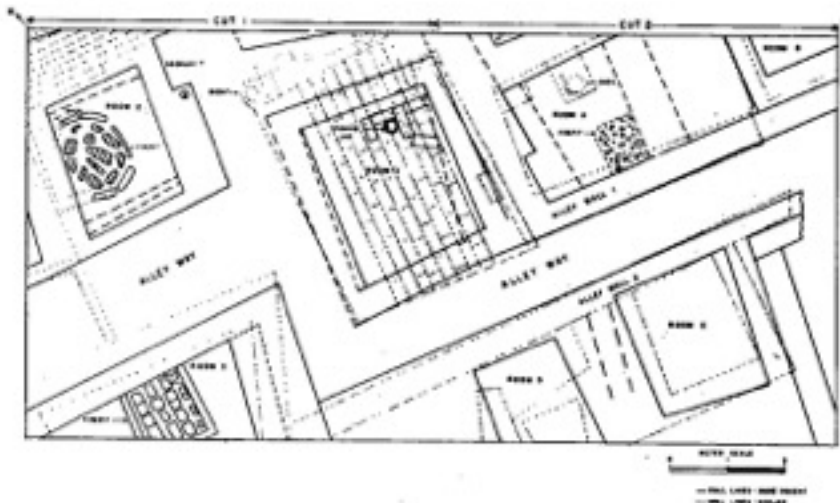
رابطه/ پیوند خارجی موندیگک سوم و همانندی آن با قلعه سید اول تا چارم، را می توان در چارچوب این امر با بلوچستان و وادی سند دید. خلاف مرحله های پیشین، مناسبت های خارجی مرحله های بعدی را می توان با برخی از انکشاف های فرهنگی ترکمنستان مشاهده نمود. بخش زیاد این پیوند های خارجی بر پایه هنر ظرفسازی و به ویژه حضور ظرف هایی از بلوچستان و وادی سند در موندیگک و قلعه سید، نی برعکس آن دیده می توانیم. خلاف این امر، پیوند با ترکمنستان بر پایه همانندی در شیوه نقاشی بر ظرف های بومی استوار است.

در موندیگک و قلعه سید این نوع ظرف های بلوچستان را می توان تشخیص داد: ظرف های ده گل محمد که نقش های سیاه بر گل سرخ لشم دارند، ظرف های رنگ شده فیض محمد، ظرف های دو رنگ یا چند رنگ کچی بگ، ظرف های تر کویته، ظرف های سیاه بر گل زرد سرخیدار نال. به جز از ظرف های نال، همه ظرف های دیگر به وادی کویته در شمال بلوچستان تعلق دارند. در کنار این امر، همانندی آشکاری شکل و تزئین همه کاسه با ظرف های وادی کویته که فیرسرویس آن ها را DS1 نام گذاره نموده است، دیده می توانیم. در موندیگک در زمان DS1 بود که ، , ظرف های کویته،، دیده شدند. در حقیقت امر موندیگک سوم، قلعه سید اول تا پنجم و DS1 چنان با هم همانند اند که می توان آن ها را حاصل یک مجتمع فرهنگی دانست. موازی ها و پیوند هایی را با دیگر بخش های بلوچستان می توان دید. (نگاه کنید مغول، ۱۹۷۰، ۱۹۷۵ الف، فیرسرویس، ۱۹۷۱). اما هیچکدام، تا جایی که آگاهی وجود دارند، به اندازه اثر های مادی وادی کویته همانند نیستند. دو تاریخگذاری درست کاربن - ۱۴، نمایشگر ۳۱۵۰ و ۳۱۰۰ پیش از عیسا برای DS1 در دست اند. (فیرسرویس، ۱۹۷۱:۳۹۵).

ابزار دستساز نشان می دهند که رابطه متقابل با وادی سند با مقایسه بلوچستان، بسیار کم و نادر بوده است. در موندیگک و DS1، نمونه هایی از کوزه های کلوله با گردن کوتاه و لبه های قات خورده که فیتته های ساده افقی بر آن نقش یافته اند، همانندی زیادی با ظرف های کوت دیجیان که در مرحله های ابتدایی اسکان یافت شده اند دارد: کوت دیجیان (خان، ۱۹۶۵)، هراپه (مغول، ۱۹۷۰)، امری (مغول، ۱۹۷۰)، گومله دوم و سوم (دانی، ۱۹۷۰-۷۱، مغول، ۱۹۷۳، ۱۹۷۴ الف) جلیپور دوم (مغول، ۱۹۷۲ ب، ۱۹۷۴ ب) و سرای خاله Sarai Kholā دوم (مغول، ۱۹۷۲ الف). هم چنان ، , ظرف های تر ، ، به صورت روشن در وادی سند در مرحله های ابتدایی و موجودارو (مغول، ۱۹۷۰، گومله دوم (دانی، ۱۰۷۰-۷۱) و جلیپور دوم (مغول، ۱۹۷۲ ب، ۱۹۷۴ ب). در کنار این ها تعداد زیاد ظرف های دورنگ و یا چند رنگ که در موندیگک و قلعه سید دیده شده اند، همانندی زیادی با امری دارند. این مهم هست که توجه کنیم که بسیاری نقش های

نصواری بر سپید که در گومله دوم ثبت شده اند با ظرف های کویته همانند اند. پیکره های زن که در قلعه سید دیده شده اند شباهت شگفت انگیزی با آن هایی که در گومله دوم یافت شده اند دارند تا موندیگک سوم. این گونه پیکره ها در جلیپور دوم نیز یافت شده اند. در جلیپور تعداد زیاد مهره های سنگ لاجورد یافت شده اند که یک نمونه هم در سرای خاله دوم (حلیم، ۱۹۷۲) دیده شده است. با آن که شاهد های کمرنگی وجود دارند، اما، این خردمندان است که به این نتیجه برسیم: رابطه و پیوند دو جانبه میان جنوب افغانستان و وادی سند، وجود داشته است.

شهر سوخته اول، در سیستان ایران، یگانه جای نزدیک و مستقیمی است که اثر هایی را در مورد غرب افغانستان می توان در آن یافت. (توچی، ۱۹۶۹، لمبرگ - کارلوسکی و توچی، ۱۹۷۳). با اندوه که این مرحله تنها به صورت محدود بررسی شده است. با آن هم، ظرف هایش به ، ، ظرف های کویته،، که در موندیگک سوم ۵-۶، قلعه سید مرحله اول تا پنجم و دمب سعادت اول، به ثبت رسیده اند، شباهت و همانندی دارند. هم چنان این ظرف ها همانندی آشکاری با اثر های نمازگاه سوم در ترکمنستان که در موندیگک هم دیده شده است دارد. (شکل سوم. ۵۴، سوم. ۵۵). کهنسالی شهر سوخته به پایان هزاره چارم پیش از عیسا می رسد. (میدو، ۱۹۷:۱۹۷۳، پیپرنو، و توچی، ۱۸۷:۱۹۷۵) و به این گونه با DS1 همعصر می باشد. در شهر سوخته اول، یک تعداد کمی ظرف های رنگ شده خاکستری که با ظرف های نقشدار فیض محمد در وادی کویته قابل مقایسه اند، دیده شده است. (لمبرگ - کارلوسکی و توچی، ۱۹۷۳: ۴۰). جنوب شهر سوخته در بلوچستان ایران برابر با دور بامپور Bampur، می باشد. (دی کاردی، ۱۹۷۰). تعداد کم اثر هایی که از دوران اولین اسکان (اول - دوم) به دست آمده اند، حضور موازی را با اثر هایی در موندیگک سوم، می نمایانند. اما، این نمونه ها چنین کوچک و کم اند که سخن زدن از هرگونه خط موازی پیش از وقت است.

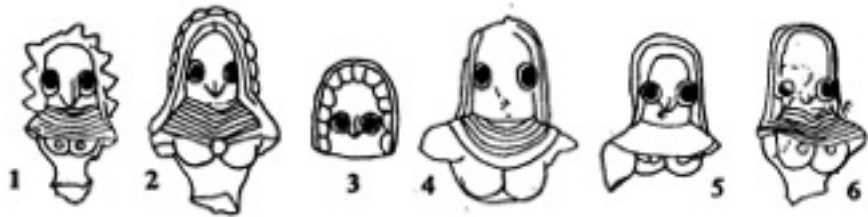


شکل سوم ۵۳ (الف) : پلان اسکان در دمب سعادت دوم.



Fig. 3.53(b): Pottery of Damb Sadaat II.

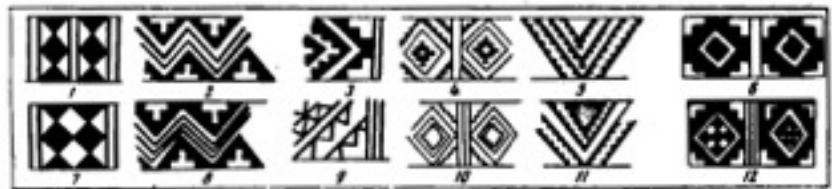
شکل سوم ۵۳ (ب) : ظرف ها در دمب سعادت دوم.



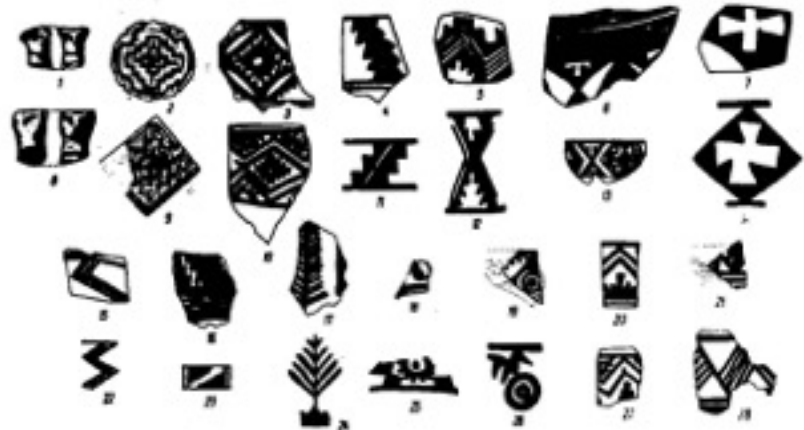
شکل سوم ۵۳ (پ) : پیکره های ، ، خدامادر ژوب،، (۱) دمب سعادت سوم، (۲) تپه ده مورزی دوم الف، (۳) سر جنگل سوم (?)، (۴) موندیگ چارم ۱ پریانو غوندی - تپه پریان، (۶) دبر کوت - قلعه یا دژ سنگی -.



شکل سوم ۵۴ : نمازگاه ظرف های از گیوکسیر Geoksyur.



شکل سوم: ۵۵ (الف): مقایسه ظرف های نقشدار از نمازگاه سوم (۱-۶) و موندیگک سوم (۷-۱۲))



شکل سوم: ۵۵ (ب): مقایسه ظرف های نقشدار، مهر ها و پیکره هایی از دمب سعادت دوم (۱-۷) و (۱۵-۲۱) و نمازگاه سوم (۸-۱۴) و (۲۲-۲۸).

دور تر از غرب در تپه یحیا، وجود ظرف ها نمایشگر این واقعیت اند که یک سنت فرهنگی بیگانه و بدون پیوند، حضور می یابد. چند تا از نمونه های موازی که آشکار اند در مرحله های پنجم الف و چارم پ، دیده می شوند. مرحله پنجم الف بیانگر پدیدار شدن یک شیوه نو ظرف ها که در وجود رنگ سرخ / سیاه بر ظرف های خاکستری و سیاه بر ظرف های لشم قیماقی / سرخ که همانندی نزدیکی با بامپور اول - دوم دارند، می باشد. (میدو، ۱۹۷۳: ۱۹۵) و هم چنان شباهتی با موندیگک سوم دارند. مرحله چارم پ، با آن که تفاوت برابر دارد، در آن ها می توان توازی قابل پذیرش یافت. تعداد کمی ظرف هایی از این مرحله، نقش های هندسی با رنگ سیاه بر سرخ، گل زرد سرخیدار، یا خاکستری همانند بامپور دوم - سوم داشته اند. برخی از آن هایی که رنگ سرخ بر گل زرد سرخیدار داشته اند، همانندی نزدیکی با شهر سوخته اول و هم چنان موندیگک سوم، دارند. موازی دقیق تر را می توان در میان ظرف های خاکستری نقشدار که شباهت با ظرف های نقشدار فیض محمد در بلوچستان دارند، دید. ظرف های خاکستری حضور بیش تر در مرحله چارم ب، می یابند. اثر قابل توجه دیگری که در چارم پ، یافت شده است کاسه یی دارای دیوار های مستقیم دو رنگه می باشد. این اثر به آن ظرف هایی که در سهر دمب Sohr - Damb، در بلوچستان مرکزی یافت شده و به سنت ظرف سازی شیوه نال پیوند دارد، شباهت دارد. (دی کاردی، ۱۹۶۵). این را باید یادآور شد که یک توته ظرف که به

شیوه امری تعلق دارد در سطح یا روی زمین تپه یحیا یافت شده است. مرحله چارم تپه یحیا، بر اساس ابزار دستسازی (لوحه های پیش از ایلامی Proto-Elamite دوره یی که میان ۳۴۰۰ تا ۲۵۰۰، پیش از عیسا در زمین باروری به ویژه بین النهرین یا عراق کنونی بوده است. مهر های استوانه شکل گلی، ظرف های چند رنگ، جمده نصر Jemdat Nar ولایتی در بابل - عراق کنونی طرزی - و کاسه های دارای لبه قاتی) به پایان هزاره چارم پیش از عیسا، تعلق دارد. با آن که این ها نمایانگر پیوند های کمی با جنوب افغانستان را در بر دارد، اما، نمی توان از رابطه گسترده یی سخن زد. تپه یحیا با آن جای پر اهمتی است، اما، به بخش غربی فرهنگ وابسته به موندیگک تعلق دارد.

خلاف مرحله های پیشین، برخی از انکشاف های مهم را می توان میان فرهنگ هایی که زیر نام نمازگاه سوم ترکمنستان و موندیگک سوم، ثبت شده اند، دید. به راستی خط دید بر این همانندی ها به نمونه های شرحگرانه یی متمرکز است که این ساحه بزرگ و گسترده را در بر می گیرد. (توچی، ۱۹۷۳، لمبرگ - کارلوسکی و توچی، ۱۹۷۳). پیش تر چنین فکر می شد که نمازگاه سوم نمایانگر یک جدایی و دوری روشن با سنت های فرهنگی دارد که در نمازگاه اول - دوم، به دست آمده بودند. با آن هم، تازه ترین شاهد نشان می دهد که بر عکس، این مر تدوام را با انکشاف ها در مرحله های پیشین نشان می دهد. (ماسون و سریانیدی، ۱۹۷۲: ۷۵-۹۶). بر اساس ظرف ها به صورت معمول یک تقسیمبندی به شکل گروه غربی صورت گرفت که به اثر های کارا - دپ Kara - depe، پیوند دارد و هم چنان گروه شرقی که به کاوشگاه های گیوکسیری مربوط است.

کاوشگاه های ترکمنستان غربی در وجود ظرف هایی که رنگ نوار بر گل زرد سرخیدار، یا ظرف های سرخ و به صورت نادر ظرف های سرخ لشم که چند رنگ بر آن ها کار شده اند، تشخیص داده می شوند. بخش زیاد این ظرف ها بهره برداری از نقش های با چهره های جانداران می باشد، البته، به صورت نادر می توان نمونه هایی را به تنهایی و یا ترکیبی از نقش های هندسی دید. با آن هم شیوه هندسی تزیین با ، ، ظرف های کویته،، همانندی ندارند، اما، حضور نقش های جانداران آن را در خط مقایسه با دوره های حصار Hissar و سیالک، در شرق و غرب ایران قرار می دهد. ظرف های سرخ لشم و چند رنگه تنها در وجود تزیین هندسی در بند هستند. برای بار اول مهر ها در دوره ترکمنستان دیده شده و در خط استفاده سنگ رخام سپید برای ساخت کاسه ها، مهره ها، پیکره ها و دیگر ابزار های دستساز افزایش قابل توجه صورت می گیرد. پیکره های زنان بسیار کمیاب اند ولی می توانند مقایسه قابل توجه را با پیکره های زنان در افغانستان، به میان بیاورند. این ها نشسته اند و چهره های شان نمادی که گویی به اثر ، ، چنک و نیشگون،، به میان آمده باشند، در دارند. در این روی ها می توان چشم ها

و بینی های بزرگ دید. برخی از این پیکره ها بدون سر، بازو و یا پستان یافت شده اند: آنانی که سر دارند، دارای آرایش موی مورد توجه می باشند. در این جا پیکره های مرد به صورت نادر یافت شدند.

کاوشگاه های شرقی یا گیوکسیر، به صورت معمول بیانگر متفاوت با کاوشگاه های غرب بوده و به شکل مستقیم با اثر های مادی فرهنگی افغانستان، قابل مقایسه اند. بخش زیاد ظرف ها در این جا لشم و از گل زردگلابی رنگ در حالی که با نقش های هندسی رنگ سیاه و سرخ، تزیین یافته اند می باشند (شکل سوم ۵۴، ۳.۵۵). نقش های جانداران در این جا ناشناخته نیستند اما، به شدت ناچیز اند و با اسلوب بسیار ظریف. مهم ترین نقش مشترک در این جا، یک صلیب سرخ روشن با اسلوب های مختلف که به وسیله عنصر های هندسی درشت سیاه رنگ محاصره شده اند، می باشد. نقش ها بسیار بزرگ اند و به صورت معمول تمام سطح آرایش شده را در بر می گیرند. این نقش ها با آن که به وسیله چند رنگی شناخته می شوند، به شدت با آن هایی که در ، ، ظرف های کوئته،، یافت شده اند، شباهت دارند. ظرف های لشم سرخ که تزیین نیافته اند و هم چنان ظرف های خاکستری صیقل شده به مقدار کمی یافت شده اند. یکی از این کاسه های خاکستری یک پیاله پایه دار بود که در موندیگک و دمب سعادت هم، یافت شده است. در هر دو کاوشگاه های شرق و غرب، بخش زیاد کاسه های تزیینی به شکل کاسه نیمکره یی بوده در برخی مورد ها زورق مانند می باشند. چند تا کاسه آبنوشی نیز یافت شده اند. در هر دو ساحه، ظرف ها دستساز درست، ادامه داشته اند. تفاوت جالب با ظرف های موندیگک این هست که تنها در دوران نمازگاه سوم، اولین ظرف های چرخساز نشانی شده است، ناسازگاری و تضاد آشکار با ظرف های چرخساز افغانستان.

در میان کاوشگاه های شرقی تعداد زیادی از گور ها ردیابی شده اند که در گنبد های دایره یی که از خشت خام ساخته شده بودند، قرار داشته اند. هم چنان گور های ساده یی به شکل چقوری در ساحه های داخل نشیمنگاه مردم دیده شده اند که با گور های بیرون از تپه اصلی در تضاد قرار دارند. (موندیگک تپه پ ؟). گنبد ها در محل نیمه زیر زمینی یا تاکوی، با اتاق های دارای چند گور یا سردابه قرار داشته اند. این ها دنباله همان گورهای زیاد که از گذشته مانده و به یک گوشه رانده شده بودند، می باشند. آن گاهی که اتاقکی پُر می شد، دیگری بر همان گور گذشته ساخته می شد. چیز های باقیمانده در گور ها دیده شده اند، اما، ناچیز و در برگیرنده چند تا کاسه و سامان آرایش شخصی.

پیکره های زنان به تعداد زیاد یافت شده اند (۳۰۰ تا در گیورگسر اول) و با اسلوب عالی (همانند پیکره هایی در نمازگاه دوم) ساخته شده اند. آنان با سر هایی دارای موی های آراسته، بینی های بزرگ و گردن های دراز می باشند. بازو های کوتاه در دو سو

اویزان اند و کمر های باریک آرام آرام به سرین های پُرگوشت که نماد جالب اند، ختم می شوند. بسیاری چهره های نقاشی شده دارند و با گردنبندها آرایش شده اند و بر شکم یکی از آن ها کودکی نقش یافته است، در حالی که دست هایش پستان ها را محکم گرفته است. گروه دیگر، پیکره ها نشسته اند که سر های ، ، پرنده مانند،، دارند و گردن های دراز شان از گل عالی ساخته شده اند. اینان نی بازو دارند و نی هم پستان و کمر های باریک شان و سرین های چاق به پای های دراز می پیوندند. در برخی، موی های آرایش شده زیبا دیده می شود. برخی از شکل پیکره های دیگر دارای ، ،...شانه های مربع بوده که با رشته هایی از گل به شکل برآمده گی آراسته شده اند. بازو هایشان در دو کنار قرار داده شده اند و یا روی شکم وجود دارند. نیمتنه یکی از این پیکره ها به وسیله برآمده گی های زیادی آراسته شده در حالی که پستان هایش به شکل سر جانداران نقش یافته است.،، (موسون و سریانیدی، ۱۹۷۲: ۸۷). پیکره های کاوشگاه های شرقی و غربی همانندی زیادی با قلعه سید و گومله دوم - سوم دارند.

اسلوب ظرف های کویته، مهر های هندسی، پیکره های زنان، گورستان ها و دیگر ابزار دستساز از یک نوع پیوند/ رابطه منظم میان ترکمنستان و جنوب افغانستان سخن می زنند. با آن هم سه تاریخ به دست آمده که بر پایه کاربن - ۱۴، صورت گرفته است، (نگاه کنید دالس، ۱۹۷۳: ۱۵۹) بیانگر زمان پیش تر را نشان می دهد. این تاریخگذاری، نمازگاه سوم را میان ۳۵۰۰ و ۳۲۰۰ پیش از میلاد قرار می دهند. با اندوه که برخی این توته های تاریخبندی آگاهی را در خط دقیق، و اصلی برای ، ظرف های کویته، قرار داده و از مواد نمازگاه سوم بهره برداری کرده اند. (توچی، ۱۹۷۳، بیسیون، ۱۹۷۳). به هر روی تا آن گاهی که تاریخ کاربن - ۱۴، بیش تر به دست بیاید و آگاهی بیش تری در مورد شمال افغانستان به دسترس ما برسند، چنین فرض ها پیش از وقت اند.

موندیگک: مرحله چارم

ادامه و انتقال، نماد اساسی میان مرحله آخر سوم ۵-۶، و چارم در کاوشگاه موندیگک و قلعه سید، را می سازد و از این رو مشکل است که این دو را در رابطه با ایجاد مناسبت ها و رابط های با بیرون از هم جدا نمود. به همین دلیل بخش زیاد داده ها که در مورد مرحله سوم به دست آمده اند می تواند در مورد مرحله چارم صدق نمایند و این امر شباهت زیاد با ده مورزی یک - چار نیز دارد. این جا مانند مرحله های پیشین، انکشاف های بسیار موازی با وادی کویته صورت گرفته اند. موندیگک چارم به ترین نمونه برای مقایسه با دمب سعادت دوم - سوم در کویته می باشد. (شکل سوم. ۵۲، سوم. ۵۳) با آن که دمب سعادت اول نیز برخی از این خصوصیت های این مرحله را دارا می باشد. ممکن مهم ترین نمونه رابطه ها در وجود کاربرد نقش های جانداران در دمب سعادت دوم

- سوم، که همانندی زیادی با موندیگک دارند، مشاهده نمود. دمب سعادت سوم، همانند موندیگک، ، ظرف های کویته یک کاهش جالب را در کاربرد عنصر های خشن هندسی و افزایش خط های افقی ساده در این نگاره ها نشان می دهد. (الکاک، Alcock در فیرسرویس، ۱۹۵۶). از اثرهایی که به دست آمده اند، چنین به نظر می آید که به صورت عموم، ظرف های دمب سعادت دوم - سوم همانندی زیادی با موندیگک چارم به ویژه چارم ۱، در شکل کاسه ها، اسلوب تنوع تزینی دارند. این را باید یادآور شد که نقش های جانداران در هر دو ساحه موندیگک و دمب سعادت دوم - سوم با ظرف های به اصطلاح ، ، کولی Kuli که در جنوب بلوچستان یافت شدند، به ویژه ساحه نیندواری Nindowari، (کاسال، ۱۹۶۶) شباهت دارند. اما، با اندوه که پیوند فرهنگی اسلوب کار ظرف های ، ، کولی، تا کنون پُر جنجال اند.

موازی مهم دیگر با موندیگک چارم ۱، حضور معماری ، ، یادگاری ، ، اند. در دمب سعادت هم چنان در موندیگک، ساحه های اسکان تخریب شده اند تا بر آن جا یک سکوی بزرگ خشتی بسازند. در این سکو، از کُنده های خشن سنگ گچ، در کنار دیوار جنوبی، دراز چوکیی ساخته شده است. این جا شاهد ها نشان می دهد که دیوار ها (با لُکی سه متر) سکو را با بخش های پایینی تپه، پیوند داده اند. دیوار اساسی این سکو بر خالیگاه کوچکی که از سنگ ساخته شده است و دارای جمجه یی بدون الاشئه زیرین می باشد، بنا شده است. در نزدیکی این ساختار هشت پیکره زن که در میان شان برخی به شیوه ، ، ژوب،، ساخته شده اند، یافت گردیدند. برای اولین بار در دمب سعادت سوم، پیکره های گاو یافت شده است که بر پیشانی یکی از آن ها نقش یونی Yoni - نماد آله جنسی و تناسلی زن طرزی - دیده می شود. اثر های دستساز دیگر چنین اند: نمونه خانه ها (در موندیگک چارم ۱ و قلعه سید سوم، نیز دیده شدند)، جفجه گلی، ابزار کوچک فلزی، کاسه هایی از سنگ رخام سپید، مهر ها و مهره (سنگ لاجورد، عقیق و فیروزه). چنین به نظر می آید که دمب سعادت سوم، آخرین مرحله مهم اسکان پیش از تاریخ در وادی کویته باشد. تاریخبندی درستی که بر اساس کاربن -۱۴، از دمب سعادت سوم صورت گرفته است، ۲۶۵۲ پیش از عیسا را نشان می دهد.

در گومله، بسیاری از همانندی هایی که میان گومله دوم و موندیگک سوم، دیده شده اند می تواند در مورد موندیگک چارم ۱، نیز صدق نماید. به این گونه روشن می گردد که برخی از پیوند ها / رابطه های میان این دو فرهنگ وجود داشته اند. با آن که یک نوع همانندی میان پیکره های زنان در بخش آخر گومله سوم، دیده شده اند، اما، خط موازی پیشین میان ظرف ها دیگر دیده نمی شود. در گومله سوم، همانندیی که به وسیله اسلوب نقش ها ، ، ظرف های کویته،، دیده می شد، گم شده است. در عوض نقش های سیاه/نصواری و سرخ بر سپید که بر ظرف های لشم سرخ ترسیم شده اند، نقش

اساسی را به دوش می کشند. مهم ترین شاخص این ظرف های تزئینی همانا کاربرد دایره های متداخل و دریچه یی می باشد. این گونه نقش های در جنوب افغانستان به شدت شاز و نادر اند و اگر جایی هم دیده شده اند، به شکل تداخلی بوده است. بخش زیاد شکل کاسه ها و کوزه هایی که در گومله ثبت شده اند، هم چنان در افغانستان یافت نشده اند و بیش تر با آن هایی همسوی دارند که در ظرف های کوت دیجیان و امری مربوط به وادی سند، دیده شده اند. در این مورد حضور لبه های دوچند در بسیاری از کوزه های تزئین شده گومله، جالب می باشند. این شکل در افغانستان بسیار نادر اند و اگر دیده هم شده به صورت تداخلی بوده اند.

وجود پیوند/ رابطه میان جنوب افغانستان و وادی سند به صورت کامل، محدود است. بسیاری شاهد ها از خود موندیگک و یا نمونه هایی از ظرف ها در کوت دیجیان و یا امری به دست آمده اند. در خود وادی سند نمونه های تماس به وجود لاجورد محدود است. دستساز های این کاوشگاه ها دارای خصوصیت هایی اند که به صورت عموم به نام فرهنگ ، ، هاراپپی،، یاد می گردد.(نگاه کنید به مغول، ۱۹۷۰، ۱۹۷۳). راستی که ظرف های سیاه بر سرخ لشم در موندیگک چارم ۲-۳، تا حدودی معرف ظرف های هاراپپی Harappan در وجود شکل کاسه های می باشند، نی شیوه های تزئینی. در روشنی کمبود تاریخندی در ساحه های و کاوشگاه های افغانستان، نا ممکن است که بگوییم و یا رد نماییم که تا چی اندازه یی این دو ساحه با هم در پیوند و رابطه بوده اند. در غرب موندیگک مهم ترین کاوشگاه همان شهر سوخته می باشد. مرحله اول - سوم در این جا از دید فرهنگ مادی با موندیگک چارم همپیوند اند. این کاوشگاه، که پیش تر در موردش گپ زده شد، یک مرکز مهم شهری را برای شیوه فرهنگ موندیگک چارم می سازد. با آن هم، مرحله چارم در شهر سوخته به صورت منطقی با انکشاف ها در موندیگک اگر چی تعداد کم نقش ظرف ها در آخر های موندیگک چارم ۲-۳، به ثبت رسیده اند، پیوند ندارند. هم چنان، دور بامپور در جنوبشرق ایران همانندی های زیاد با موندیگک چارم ۱-۲، شهر سوخته اول - دوم و دوره های سوم - پنجم ۱، دارد. این متوازی ها به وسیله دی کاردی (۱۹۷۰: جدول ۵) به صورت فشرده بیان شده اند. بسیاری از نماد های شهر سوخته چارم موازی با بامپور پنجم - ششم، دارند. در این میان کوزه های قُتی مانند سیاه بر خاکستری که دارای نقش های جانداران و هندسی اند که به صورت افقی رسم شده اند و در شهر سوخته یافت شدند، شباهت آشکاری با کاسه هایی دارند که در بامپور ششم و کاوشگاه هایی در جزیره نمای عمان در خلیج پارس یافت شده اند.

شهر سوخته و بامپور برخی توازی ها را با مرحله آخر چارم ب، در تپه یحیا نشان می دهد. بسیاری از ظرف های سیاه بر خاکستری که در یحیای چارم ب و شهر سوخته

یافت شده اند، نمایشگر پیوند مهم میان دو کاوشگاه را نشان می دهند. این ظرف های سیاه بر خاکستری به صورت عموم در غرب یحیا یافت نشده اند، اما، از سوی دیگر، به صورت گسترده در شرق، به شمول بلوچستان و جنوب خلیج پارس، راه یافته اند. این ظرف ها پیوند دوسوی اساسی، اگر نی کامل، را میان یحیای چارم ب، شهر سوخته سوم - چارم و کاوشگاه های جنوب افغانستان نشان می دهد. هم چنان در یحیای چارم ب حضور بسیار زیاد کاسه های سنگی که در مرحله های گونه گون تولید گردیده، دیده شده است. این گونه کاسه های سنگی در بین النهرین هنگام فرمانروایی خاندان آغازی، دوم - سوم الف، یافت شده اند. (از دید باستانشناسی، به دور فرمانروایی خاندان آغازی یا اولی در بین النهرین به کار می رود. زمان فرمانروایی دوم میان ۲۶۰۰ - ۲۵۰۰ و سوم الف میان ۲۵۰۰ - ۲۳۷۵ پیش از عیسا، بوده است. طرزی). لمبرگ - کارلوسکی (۱۹۷۰، ۱۰۷۲ الف، ب). نظر داده اند که تپه یحیا مرکز تولید این کاسه های سنگی بوده است که به صورت مستقیم به بین النهرین ارسال می شده اند. یحیای چارم ب، ممکن مرکز تولید چنین دستساز های سنگی به همان گونه که در مورد شهر سوخته و لاجور گفتیم بوده باشد. استدلال همانندی در مورد کاوشگاه تل ابلیس Tal - i Iblis که در غربی ترین بخش جای دارد و دارای مقدار زیاد مس و گویا دارای کوره های نوب بوده، صورت گرفته است (کالدول، Caldwell، ۱۹۶۷).

در ترکمنستان پیوند/ رابطه قابل توجه میان آخرین مرحله نمازگاه سوم، مرحله گیوکسیر در بخش رشد فرهنگی آن گونه که در موندیگک بود، جریان داشته است. با آن هم در پایان دور نمازگاه سوم، کاوشگاه ها در دلتا های تدزن Tedzen Delta، در شرق ترکمنستان متروک ماند، و با این کار همانندی نزدیک فرهنگی میان این ساحه ها پایان یافت. به هر روی، اثر های قابل مقایسه را می توان در کاوشگاه های نمازگا چارم در مرکز ترکمنستان دید. (ماسون و سریانییدی، ۱۹۷۲: ۹۷ - ۱۱۱). در این مرحله ها، جای های بزرگ و کوچک به دست آمد که بیش تر آن ها بر روی زمین بکر ساخته شده و چنین آوازه هایی را به میان آورد که در آن ها مردمان تدزن ساکن بوده اند. به صورت یقین این مرحله را می توان دوران ظرف های لشم سیاه بر سرخ را که بر آن ها نقش های هندسی کار شده است، دانست. نقش ها و برخی شکل کاسه ها با آن چی که در موندیگک چارم ۲-۳، یافت شدند، همانندی دارند، اما، اندازه همانندی نی به آن مقدار است که در نمازگاه سوم دیده شده است. یک نوع ظرف لشم کمرنگ در برخی ساحه های یافت شده که نمایانگر تداوم ظرف های پیشین می باشند. یک بخش ظرف های خاکستری لشم با تزئین های مورد توجه به شکل کاسه های دیوار دار به مقدار کم، به ویژه در ساحه های غربی دیده شده اند. اما، ظرف های خاکستری نقشدار یافت نشده اند.

پیکره های کوچک زنان با نمونه های نشانه گذاری و یا برش در نمازگاه چارم یافت شده اند. پیکره هایی با موی های آراسته و چوتی که بر پستان ها یا عقب سر فرو افتاده اند، عمومیت داشته اند. در دوره آخر نمازگاه چارم، یک پیکره نیم برجسته زن یافت شده که در مرحله پنجم اهمیت زیاد یافت است. مهر های جداگانه هندسی که از سنگ و گل ساخته شده اند با مرحله چارم پیوند دارند. آخر، قابل توجه است که یادآوری نماییم که نشانه های کوچک از آهن در میان تفاله های مس در کوره هایی که با کاوشگاه های مرحله چارم پیوند دارند، دیده شده اند. پدیداری آهن در این مرحله پیش، بسیار جالب است در حالی که حضور توتّه هایی آهن و یا ابزار های برونزی در موندیگک چارم را در ذهن تداعی می نمایند.

سه تاریخیابی درست کاربن ۱۴ -، نمازگاه چارم را میان حدود ۲۶۰۰ - ۲۹۰۰، پیش از عیسا، قرار می دهد. (دالس، ۱۵۹: ۱۹۷۳). در حالی که همانندی نزدیک در فرهنگ مادی که نمازگاه سوم و موندیگک سوم - چارم را نشانی نموده بود، در این مرحله ناپدید می گردد، اما، نشانه های پیوند دورنی و دو جانبه در این بخش دیده می شوند. ظرف های سیاه - بر - سرخ لشم همانندی زیادی با موندیگک چارم ۲-۳، دارد و پیکره ها همراه با مهر نیز. با آن هم مشکل هست که این همانندی را به خاطر مشکل زمانبندی و کمبود داده ها از شمال افغانستان، ارزیابی درست نمود.

موندیگک : مرحله پنجم

در دنیای باستانشناسی هیچ جای دیگر در افغانستان و یا ساحه های نزدیک با موندیگک پنجم، قابل مقایسه نیستند. در کنار موندیگک، در هیچ جای دیگر پیش از تاریخ که در افغانستان کاوش صورت گرفته اند، نشانه اسکان دیده می شوند. کاسال در این زمینه اشاره یی به گونه یی از توازی با فرهنگ چُست (کهن ترین شهر در ازبکستان که تاریخش میان دوره مفرغ - این دوره پس از پایان دوران نوسنگی شروع می شود و میان ۳۳۰۰ و ۱۲۰۰ پیش از عیسا دوام می نماید. دوره آهن میان ۱۲۰۰ و ۵۰۰ پیش از عیسا دوام می آورد و با کاربرد خط، پایان می یابد. طرزی - و آهن می رسد. (واژه چُست، پارسی است و معنای تیز و چالاک را دارد. طرزی) در وادی فرغانه در ازبکستان که تاریخ آغاز هزاره اول پیش از عیسا را نشان می دهد، نموده است. (ماسون و سرینیدی، ۱۹۷۲: ۱۶۴-۵). ظرف های آغاز دوره آهن کدام خط موازی با مرحله پنجم در موندیگک ندارد. البته با ظرف های یاز اول Yaz، که در جنوب شرق ترکمنستان قرار دارد، چنین توازی را می توان دید. (ماسون و سرینیدی، ۱۹۷۲: ۱۵۸-۶۳). این ظرف های یاز به نوبت خویش همانندی را با ظرف های پایان دوره برونز، مربوط نمازگاه ششم که شامل ظرف های خاکستری نیز می شوند، دارد. در حقیقت امر، همانندی آشکاری میان ظرف

های یاز اول و موندیگک ششم دیده شده است (ماسوم و سرینانیدی، ۱۹۷۲: ۱۶۱). پیوند دو جانبه بعدی بسیار جالب است زیرا چنین به نظر می آید که ظرف های موندیگک پنجم با موندیگک ششم که پیوند نزدیک با فن دوران آهن دارد، رابطه بیش تری دارد. به این گونه بسیار ممکن هست که ممکن مرحله پنجم به آغاز دوران آهن پیوند بیش تری داشته باشد تا پایان دوره برونز. البته در لحظه های کنونی این ها همه با مشکل هایی همراه اند تا آن گاهی که کاوش های بیش تری در موندیگک یا دیگر کاوشگاه های افغانستان به ویژه در شمال، صورت بگیرند.

شمال افغانستان

کاوشگاه های آقچه یی

هیت باستانشناسی روسی زیر نظر ماسون، یک سلسله کاوشگاه ها و ساحه هایی را در شهر آقچه در شمال افغانستان نشانی نمود. با اندوه که تاکنون تنها یک گزارش ابتدایی در این مورد به دست نشر سپرده شده است. (سرینانیدی، ۱۹۷۱ الف). این کاوشگاه ها دشلی Dashli، نام گذاری شدند که دارای شماره یک تا ده می شده اند. تمام سطح زمین این ساحه ها داری بقایایی بوده اند. اما، دو تا تنها کاوش شدند. این هست نگاه فشرده در مورد داده های به دست آمده. (شکل سوم. ۵۶).



شکل سوم. ۵۶: کاوشگاه دشلی نزدیک شهر آقچه، فشرده رقم های به دست آمده). به وسیله سریانیدی، (۱۹۷۱ الف).

معماری

دشلی اول

در بخش مهم این کاوشگاه یک دژ مثلث شکل ساخته وجود داشته که از خشت خام بوده است. (۱۰۰ متر در یک سو و دیوار های با لکی ۴-۳ متر) و نشیمنگاه های مربوط. در گوشه یی و در درازی دیوار های میانی این قلعه، برج های مدور و نیمه مدور قرار داشته اند. این را می توان یک نمونه از معماری دژهای اولی ویژه یی در این بخش دنیا دانست. داخل قلعه با یک تعداد اتاقک های کژ و پیچ که بدون کدام نقشه و پلان ساخته شده اند، پُر می باشد. یک تعداد اتاقک های دیگر در کنار دیوار های دژ ساخته شده

بوده است که می توان به خاطر حضور تعدا زیاد فلاخن در آن جا گمان برد که ممکن کار دفاعی را به دوش داشته اند. بخش های ساکنان با گل زرد پوش شده بودند، و با رواق هایی در دیوار و اجاق ها، مشخص می گردند. تنها دو سطح مهم ساختمان ردیابی شدند و از هر دو آشکار شد که به تازگی ساخته شده اند. این گونه قلعه و نشیمنگاه های در کاوشگاه دیگر دشلی تکرار شده اند.

دشلی دوم

در دشلی دوم دو گورستان مراسم گونه یی از قوچ، کشف شدند. این ها اسکلیت کامل قوچ بزرگ بوده که در چاه یی نهاده شده و با چند تا کاسه سفالی همراه بوده اند.

دشلی سوم

کاوش ها در این کاوشگاه بار دیگر یک پلان اساسی را به شمول یک قلعه و ساحه نشیمن را نشان داد. اما، در ساحه مرکزی نشیمنگاه یک عمارت بزرگ دایره یی (با قطر ۳۶ متر) وجود داشته است. در این جا نه برج مثلثی که به دیوار دایره یی بیرونی پیوند داشته ولی گسترش یافته بودند، دیده شده اند. دو متر دور تر از دیوار دایره یی خارجی یک دیوار دایره یی داخلی ساخته شده است. فضای میان دو دیوار به بخش هایی تقسیم شده که برخی از آن ها با ساحه درونی دسترسی و همه به برج ها نیز راه داشته اند. تنها یک مدخل خارجی برای تمام این ساختمان ردیابی شده است.

چند تا اتاقک ها برای تحکیم دیوار داخلی ساخته شده اند. در مرکز، یک ساختمان بزرگ مثلثی وجود دارد. عمارت به اتاق هایی تقسیم شده که یکی از آن ها دارای رواق دیوار نقاشی شده یی دارد، در حالی که دیوار های دیگر دارای رواق های بزرگ بوده در آن ها نشانه های سوختگی، ممکن با کارکرد دینی، دیده شده اند.

گورستان هایی در دو سوی کاوشگاه و در داخل ساختمان های خودی دیده شده اند. گورستان های کنار کاوشگاه تنها چقوری های ساده که با خشت خام پوشیده شده اند، می باشند. جسد ها قات شده و به سوی شمال قرار داده شده اند و تنها با چند تا کاسه سفال همراه بوده اند. گور های داخل عمارت دایره یی تفاوت زیادی داشتند. اسلوب به خاکسپاری همسان بوده، اما، با این جسد های فردی نی تنها با کاسه های سفالی، بل سنجاق های فلزی، آینه ها، گردنبند، انگشتری و کاسه های سنگی، همراه بوده اند. هم چنان در داخل عمارت دایره یی قبر گنبد داری به دست آمد که فاقد جسد ها بود، اما یک تعداد زیاد کاسه های سفالی در آن یافت شده است.

ظرف های سفالی

کاوشگران سه تقسیبندی مهم در میان ظرف های به وجود آورده اند: چرخساز، دستساز و خاکستری. ظرف های چرخساز از یک گل با رنگ روشن (زرد سرخیدار) ساخته شده

و شکل کاسه های به گونه کشتی بوده اند. چنین به نظر می آید که ظرف های دستساز از گونه های عادی برای استفاده عموم بوده و شباهت زیاد به ظرف هایی دارد که در دور پیش از تاریخ در افغانستان به فراوانی دیده شده اند. یک تعداد کم، اما مهم، کاسه ها از گل خاکستری ساخته شده و دارای شکل پیاله های کره یی با نقش و نگار ها می باشند.

دیگر دستساز های سنگی

ابزار های سنگی به اندازه های گونه گونه و دارای تیغه ها و ناوک ها وجود داشته اند. هم چنان ابزار های فلزی مختلف به شمول: تیغ ریش تراشی، گردنبند ها، آینه ها، سنجاق ها، کارد ها، خنجر ها، تیغ های دندان دار، تبر ها و انگشتی نقره یی دیده شده اند. مَهر های دارای نقش های هندسی که از سنگ ساخته شده اند، سفال ها و ابزار فلزی نیز کشف شده اند. بر دو مَهر سنگی نقش یک جاندار (یک گژدم و یک شیر بالدار) حک شده است. در این جا میله های چرخی سفالی و سنگی و درفش های استخوانی نیز یافت شده اند. مهره هایی از سنگ های نیمقیمتی در روی زمین دشلی اول با توتّه هایی از پیکره های جانداران دیده شده اند.

پیوند های بیرونی و خارجی

بنابر به مقدار کم رقم های که به دست داریم، بسیار دشوار هست که آن را با کاوشگاه های دیگر به مقایسه گرفت. سریانی (۱۹۷۱ الف: ۳۴) به این باور است که آن چی در کاوشگاه ها و ساحه ها در آچه وجود دارند، می توان به بخش زیاد افغانستان شمال صدق نماید. اما، اندازه آگاهی ما چنان ناچیز است که چنین نتیجه گیری پیش از وقت می باشد. یگانه مواد قابل مقایسه که از داخل افغانستان به دست می آیند مربوط به ، ، پرستش بز در دوران نوسنگی،، می باشد که در دره کور به دست آمده اند (دوپری، ۱۹۷۲). علاوه بر آن چنین فرض شده است که ، ، پرستش بز در دوران نوسنگی،، به صورت دقیق معاصر با اثر های یافت شده در داشلی می باشند. نکته اساسی همانا مراسم به گور سپاری گاو اهلی در هر دو کاوشگاه می باشد. کمجانی اثر های باقیمانده در دره کور، مانع همانند سازی را در میان فرهنگ مادی که حال در دسترس هستند، می گردد. دو تاریخگذاری درست کاربن - ۱۴، برای اثر های دره کور ۱۸۸۰ و ۲۱۹۰ پیش از عیسا دریافت شده اند. به این گونه تاریخ اثر های دره کور را می توان در میان آخر عصر برونز قرار داد. مهم تر این که اگر اثر های دره کور را همعصر کاوشگاه های داشلی بدانیم، این امر می تواند آن را معاصر با فرهنگ کوچیگری در همین دوران بنماید. به این گونه یک نوع همانندی نسبی را می تواند میان اثر های داشلی و بقایای عصر برونز/ آهن که از نزدیک های تاشقرغان (گوین، ۱۹۷۲، Gouin) به دست آمده اند،

نشان بدهد. با آن هم، تا آن گاهی که گزارش های بیش تری در مورد بقیه های ظروف سفالی به دست آید، ناممکن است که به نوع پیوند ها و رابطه ها پی برد.

همانندی های جدی و پُرمفهوم را ممکن بتوان میان داشلی و شمالشرق ایران دید (سریانیدی، ۱۹۷۱ الف: ۳۴). - هم چنان تپه شاه دوم، تپه تورنگ Tureng سوم و تپه حصار. بر اساس دید سریانیدی (۱۹۷۱ الف: ۳۵) مناسبت های به هم پیوسته بیش تر را می توان داشلی و نمازگاه ششم بر اساس ظرف های سفالی دید. این همانندی بر اساس شکل کاسه ها، به ویژه گونه های پایه دار و حضور ظرف های خاکستری دید. وجود این گونه شکل کاسه ها دیده شده است. (ماسون و سریانیدی، ۱۹۷۲: ۱۳۴-۴۶، هلوپونیا، ۱۹۷۲،) اما، در کاوشگاه های داشلی از وجود ظرف های سرخ لشم صیقل شده که در ترکمنستان دیده شده است، خبری نیست. همانندی را می توان در گروه های دیگر دستساز دید و به این گونه با نگاهی عمومی به گزارش های نشر شده به مشکل می توان پیوند ها را روشن ساخت. هم چنان مقایسه ظرف های را می توان با فرهنگ آخر عصر برونز در تیمارگاره Timargarh های اول و دوم در وادی سوات، شمال پاکستان دید. (دانی، ۱۹۷۴، ۱۹۶۷، ستاکول، Stacul، ۱۹۶۹).

با آن که حال و وضع پیش از تاریخ در شمال افغانستان به مشکل می تواند ارزیابی گردد، اما، می توان بر برخی نکته های مهم اشاره نمود: (۱) مناسبت های دو جانبه نشان می دهند که اثر های داشلی، ممکن تاریخش به میان و یا آخر هزاره دوم پیش از عیسا می رسد، (۲) وجود همبود های ساکن زراعتی، به ویژه جای های مورد بهره برداری (مانند قلعه ها و دژ ها) نمایانگر حضور ساختار کوچی - زراعتی در این مرحله باشد. (۳) رابطه ها و پیوند ها میان ایران شمالی، ترکمنستان جنوبی، پاکستان شمالی و افغانستان شمالی در این دوران در وجود ظرف های سفالی بازتاب می یابند (۴) با وجود همانندی در ظرف های سفالی و برخی دیگر ابزار دستساز، همگونی در پیکره های زنان آن گونه که پیش تر دیده شد، از میان می رود. به جز از این نکته های اساسی، بسیار دشوار هست که دوره پیش از تاریخ را در افغانستان، به خاطر خلای زمانبندی و ساحه نگاری و همچنان داده های پایه یی، را به درستی ارزیابی نمود. به صورت یقین، نشر کامل اثر های داشلی می تواند یک آغازی برای از میان بردن این خلا باشد اما، آن هم یک آغازی خواهد بود.

حال و وضع پسینه پیش از تاریخ افغانستان : نگاه فشرده

گاهی که اثر های افغانستان با دیگر آگاهی به دست آمده از جای های دیگر ، جهان باستانی یا کهن،، ناسازگاری دارند، نتیجه وجود کمی نمونه های به دست آمده می باشد. در کنار کاوش ها در موندیگک، تمام آگاهی ما در مورد دوره های پسینه

پیش از تاریخ، از چند تا کاوشگاه آزمون شده محدود می ماند. بخش زیاد این ها در جنوب افغانستان قرار دارند. حتی بررسی ساده نوشته ها و ادبیات باستانشناسی بیانگر این واقعیت اند که ساحه افغانستان ناشناخته ترین منطقه میان هند و بحیره مدیترانه به حساب می آید.

به این گونه هر نوع نتیجه گیری و یا شرح افغانستان پیش از تاریخ، باستانشناسی را با مشکل رو به رو می سازد.

در میان این همه مشکل ها، دو بخش از باستانشناسی افغانستان برجسته تر می باشند. دسته اول، وابسته به شیوه و زمانبندی می باشد که به همه بخش های بررسی های پیش از تاریخ اثر وارد می نمایند. بخش دوم، به آن در دسر هایی پیوند دارد که روند ویژه فرهنگی را در بر دارند. از آن جایی که بخش اول پیوند تنگاتنگ با بخش دوم دارد، در این جا مورد گفت و گو قرار می گیرد.

اساسی ترین مشکل در مورد دور پیش از تاریخ در افغانستان، نبود آگاهی کامل (به جز کاوش های دوپری) در مورد افغانستان مرکزی و شمالی می باشد. بدون دسترسی به این گونه آگاهی، ناممکن است که بتوان رقم ها را در مورد جنوب افغانستان در یک بررسی فرهنگی قرار داد. این را هم باید یادآور شد که رقم ها در مورد جنوب افغانستان به شدت کم، توته توته و گسسته از هم می باشند. موندیگک با تمام محدودیت شیوه کار، یگانه جای همراه با قلعه سید و ده مورزی می باشند که آگاهی قابل توجه ارائه نموده اند. به این گونه این جا، یک اساس در زمینه وجود دارد اما، از آن جایی که کاوش ها در این جا به مشکل لایه و چینه نگاری و مساله های عملی توجه داشت، از کمبود آگاهی های زیادت در زمینه گونه های اسکان رنج می برد. در این زمینه کوشش چندانی (به جز بررسی دوران پسینه پیش از تاریخ در سیستان) که کاوشگاه ها به صورت منظم و سیستماتیک بررسی و آزمون گردیده باشند، تا به آگاهی لازم در مورد دگرگونی ها رخ داده در همه بعد ها و محتوای زنده گی همبود ها به دست آید، صورت نگرفته است. مشکل مربوط دیگر کمبود آگاهی در مورد نمونه های خوراکی است و این که چی گونه انسان خود را با حال و وضع بوم و بر و محیط افغانستان همسویی و تطابق داده است. ممکن بزرگ تر از این و برتر از آن نیازی در مورد افغانستان پیش از تاریخ نباشد که ما به آگاهی منظم و واقعی همه جانبه، صرف نظر از منطقه ویژه یی، دست بیابیم. اگر می خواهیم که به این گونه آگاهی در آینده دست بیابیم، باید برخورد گذشته ما را از خط ، ، یک جای را برگزین و آن را بکاو،، به بررسی های واقعی متمرکز نماییم که همه زاویه های یک زیستگاه را و نمونه هایی از ماده های خوراکی یا آن چی ، ، اقتصاد اولی و کهن ، ، یاد می گردد، در بر بگیرد. (هیگ Higgs و جرمان

(Jarman, ۱۹۷۵). بدون دست داشتن به آگاهی در خط زمانبندی دقیق، این امر به شدت دشوار است تا مشکل‌ها و مسال‌های مشخص روند‌های فرهنگ را بررسی نمود. اساسی‌ترین کار برای بررسی و توجه به مشکل‌های خاص در روند فرهنگی این است که بدون شک به مساله‌یی به نام ، انتشار و گسترش،، به حیث مفهوم و معنای تشریحی - توضیحی و فایده‌اش، دقت نماییم. (شفر، ۱۹۷۴ ب). برای درک و آگاهی به انکشاف‌هایی که ما شاهد آن‌ها در افغانستان بوده ایم این هست که چنین رشد و انکشاف را به صورت حتمی نتیجه روند بومی دانست تا این که نفوذ‌های بیرونی (بین‌النهرین، ترکمنستان و یا وادی سند). یکی از اساسی‌ترین نمونه‌ها همانا اهلی سازی جانداران و گیاه‌ها می‌باشد. نی‌تنها این امر اکنون ممکن هست که از یک روند بومی اهلی سازی سخن زد، بل باید متوجه بود که در خط دقت به این روند، نظریه‌هایی نوی با استفاده از رقم‌ها و داده‌های خود افغانستان، شکل می‌یابند. به صورت سنتی این باور وجود داشت که روند اهلی‌سازی شاهد یک انتقال و دگرگونی آرام آرام و آهسته‌یی از دوران شکار و گردآوری ماده‌های غذایی به سوی زراعت مختلط و در آخر به کشت و زراعت ویژه در چارچوب کوچیگری چراگاهی جریان می‌یابد. (نگاه کنید به سپونر ۱۹۷۲، Spooner، سمیت Smith و یونگ ۱۹۷۲، Young، لیز Lees و باتز Bates، ۱۹۷۴). خلاف این امر، داده‌ها و رقم‌ها در افغانستان نشان می‌دهند که بسیار امکان دارد که رشد زراعت حرفه‌یی و خاص و هم‌چنان کوچیگری چراگاهی به صورت هم‌زمان در خط تطابق و هم‌سویی اجازه می‌داده است که بهره‌برداری نهایی از منبع‌ها صورت گرفته باشد (نگاه کنید، شفر برای بحث همه‌جانبه). وجود چنین تطابق دو بُعدی و دو جانبه که همراه با رابطه‌های همزیستی می‌باشند، برای درک همانندی‌های فرهنگی که در جریان زمان و مکان و توزیع چیزهایی که در اصل دارای منبع‌های کمی‌اند، به شدت حیاتی‌اند. این امر به صورت کامل درست هست که کوچیان چراگاهی یک منبع مهم و سرچشمه پیوندها و رابطه‌ها فرهنگی درونی میان گروه‌های به شدت پراکنده ساکن بوده‌اند. نگاه دیگر این که وجود اولی‌چنین کوچیان چراگاهی ممکن به صورت جدی و بسیار ژرف، باور‌های کنونی را در رابطه با دسته‌های فرهنگی و بومزیستی که رشد را به سوی جامعه لایه دار فراهم نموده‌اند، تغییر بدهد. این را نباید فراموش نمود که وجود چنین کوچیان چراگاهی با خود دید نو ژرفی را برای درک طبیعت و گستره پیوندها/ رابطه‌ها که میان رشد فرهنگی در افغانستان، و آن‌هایی که در بلوچستان، وادی سند و ترکمنستان در جریان دوره پیش از تاریخ جریان داشته‌اند، به همراه بیاورند.

مشکل مهم دیگری که تا کنون به آن توجه لازم صورت نگرفته است این می‌باشد که پس از اسکان موندیگک چارم؟ چی حادثه‌هایی رخ داده است. تا حال هیچ شرح و توضیح

قناعت بخشی در مورد این که چرا این ساحه ها میان شهر سوخته و ده مورزی، ترک گردیدند، ارایه نشده اند. چنین به نظر می آید که تمام ساحهٔ جنوب افغانستان تا دور پایان ، عصر برونز، یا زمان آغاز ، عصر آهن، متروک باقیمانده بود. اگر این جای ها ترک گردیدند، باشندگان آن ها به کجا و چرا رفتند؟ با توجه به این که ، تمدن هلمند، یکی از بزرگ ترین ساحه های جابجایی فرهنگی پیش از تاریخ را داشته است، تا کنون بسیار دشوار هست به رخداد هایی پرداخت که در نتیجه آن ها چنین ناپیدایی کامل رخ نموده است.

در رقم های ثبت شده در مورد دوران پیش از تاریخ افغانستان مشکل های چندی وجود دارند چون: آیا نقش طبیعت تجارت سنگ لاجورد چی بوده است؟ چرا ما به شاهد هایی که پیوند با فرهنگ هارپه را، با آن که ما می دانیم که نشانه هایی از پیوند با ترکمنستان و شرق ایران، دیده می شوند، دست نیافته ایم؟ آیا تمدن هلمند ساحه های شمال و مرکز افغانستان را با هم پیوند نمی داده است؟ حضور گستردهٔ پیکره های زنان چی اهمیت بزرگ دارد؟

بررسی های آینده در بارهٔ دور پسینهٔ پیش از تاریخ در افغانستان نی تنها درک ما را از رشد فرهنگی این ساحه روشنی خواهد انداخت، بل، فرصت آن را میسر خواهد ساخت تا به نمونه ها و مدل های قابل توضیح در مورد انکشاف های مهم گذشتهٔ بشر دست بیابیم.

پایان پارهٔ سوم

شهر گت تینگن، جرمنی

۱۸ ماه می ۲۰۱۸ ع.

Goettingen, Germany

18.5.2018.

یادداشت :

به این وسیله از آقای اسماعیل اقبال، دوست عزیزم به خاطر یاری در نصب تصویر ها، از ژفای قلب سپاسم را تقدیم می دارم